

ميزان الموازين

في

امر الدين

﴿ اخلاص باخدای سرمایه نیک بختیها است ﴾

﴿ کلام خلیفه چهارم علی است ﴾

«رضی الله تعالی عنه»

اثر خامه دانش نجفعلی تبریزی

در اسلامبول

در مطبعة عامرة طبع کرده شد

۱۲۸۸ هـ

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالافست

وقف الاخلاص



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول - تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمری

۱۹۹۸

۱۳۷۷

۱۴۱۹

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

* عالم بندای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* و آدم بصدای فصیح شنواید که من صفة الله ام *

مع ذلك هیچ يك از افعال و صنایع که دلیل وجود صانع و فاعل هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراک نمود و نه دیگر را بر مقام ذات او و ادراک حقیقت او توانند رسانید * بین کتابت را که میناید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده در چه شکل و هیئت و کدام صفت است اطوار او چیست و او ضاع او کدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس شنا سابی او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

* بل تجلی لها بها و بها امتع عنها *

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج او را میدانیم و خط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کتابت خارجی در آینه ادراک خود او منطبق شود . مانند آنکه کسی میرعماد با حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را تواند دید . و خواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدلالات اثر او این معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف (۱) را مستقیماً نوشت . این الف راستی و استقامت را در وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید . و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . و ندان میکند مؤثر خود را با اسم یا مستقیم . و اگر توحید کند او را خواهد گفت که استقامت او مزه است از استقامتی که در من دیده شد . و خواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده و چیزی از او خارج نکرده است *

انجاست جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در اینجا خطا کرده اند . و از این صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هر اثری

(۱) خطاط شهر قزوینی در سنه ۱۰۲۴ هـ. [۱۶۱۵ م.] مقتول شده است.

(۲) در سنه ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۸ م.] در استانبول مرده است.

* تمثيل رباني *

ذات ظاهره خدا را مانند ظهور صورت انسان بنویسند در مظهر ازلی
 ثانوی که اول مخلوق است . تمامی ظهورات و اوصافی که در حین
 مقابله و اشراق انطباق آن ممکن است مجلی بدانیم *
 وجود آن مظهر را مانند آینه و جامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی
 در آن ظاهر است . و چون آن مقام مقام بساطت و وحدت است ظهور
 و آینه و مظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا منافی دانیم . و آنچه
 در آنجا از تعبیرات که موهم کثرت است و تعدد بیاوریم برای تنگی میدان
 الفاظ و بجهة تعبیر و تفهیم دانیم . پس صنایع موصوف بصفات
 کالیه تمام ظهور و کمال پروا اشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد .
 بطوری که اگر کسی در مقام برداشتن پرده های اشارات بر آن
 مظهر از جهة انیت آن . و بعبارة اخری آن ظاهر را قطع نظر
 از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت
 صنایع ازلی را دیدم *

در خودمان به بینیم . زید در آینه بزرگ بدن نمایی خود را مینماید
 بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مگر از راه اشراق و ظهور
 در آینه که بدین عکس در آینه توانیم گفت زید را دیدیم *
 زید را از این تجلی و اشراق در آینه تغییری در ذاتش حادث
 نکرد . و زید من حیث الذات ربطی به آینه و ظهور ندارد .
 و بلا کیف ظاهر شود . و آن مظهر که آینه است تمامی او را بقدریکه
 ممکن است در آینه نمودار شود حاکمی و نماینده است *
 مقام مظهر را بازید مقابل ملاحظه و معلوم کردیم که در حضرت
 زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست . و هیچگاه
 جهت غنا و بی نیازی او را از زید نتوانیم دید . که در هر آنی محتاج
 بامداد و انقاس زید مجلی است . و اگر او خود را از مقابل باز کرد
 صورت ظاهره در مرآت معدوم گردد *

از آینه که آیات و در آن هستی یا اودرتواست • عمران از ایراد جواب
 در ماند • و پس از سوالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *
 چون این مطلب را از روی آگاهی دریافتی و آینه و عکس و ظهور بل
 ظاهر را یکی دیده و کائنات اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط
 امکانی است شناختی • بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب
 با محبوب و بزم انس الهی است • عالی است بالاتر از مدارج عقول و افهام
 که در آنجهان ملک کنجد و نه بی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار
 ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید
 تقدیس و تنزیه باید نمود • ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای
 آشکار و هویدا باید دید • ولی پرده‌ها را باید برداشت و بیکانگی را بیکانگی
 رساند *

* مناجات *

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و برد وستان خویش رؤف و رحیمی
 • پرده را از روی خویش بردار که بیکانه و بیکانه جمال ازل را مشاهده
 کنند • و از شك و انکار بگذرند • لا والله آینه بیکانه جمال ترا نماید *
 * پرده بردار که بیکانه خود آن روی نه بیند *
 * تو بزرگی و در آینه كوچك نمایی *

* معیار ششم *

بدهات ادراك و ضرورت عقل دراك روشن شد • که صانع ازل
 و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است •
 و کمال الهیت او را شایسته چه بود • و حد ممکن مخلوق تا جفا است *
 اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم •
 و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم • و حدود خود را بشناسیم
 و تجاوز از آن را جایز ندانیم • تا رحمت الهی را مظهر شویم • و تکلیف
 و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم •
 و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم • و از مشقات

و چون مر ایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
 یسار آینه بزری را در مقابل خویش بگذارد و عکس خود را در آن
 بنمای . آنگاه آینه دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه
 عکس ترا از آن آینه بنماید نه از مقابله تو با وی . پس به بین که در آینه
 دومی سه چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو .
 و در آینه سیمی که بمقابل دومی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد .
 اینها که گفته میشود بر حسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع
 مطلب . و کر نه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است .
 و کثرتها که از تعدد مر ایا است بر حسب کلیات است . و اگر جهات اوضاع
 و قرانات و ارتباطات را با تمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد
 تناهی و احصا خواهد بود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر
 آفرینش را بفهمی *

هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست (و ما صدر عن الواحد
 الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید
 مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است نمایند . و با این
 همه تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نکردد *
 * و ما الوجه الا واحد غیرانه * اذ انت عددت المرایا تعددا *
 این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش
 آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راه یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی
 بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت باهم ندارند . و نسبت اینها را
 بر آه اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و موثر است حکایت (طولیه)
 گویند . و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت
 قشر است برب و مثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی
 و آنگونه حکایت را (طول در عرض) گویند . و تمامی موجودات
 در خارج این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود *

این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست و خارج از اساس

ذاتیه او که نسبت اولادی را بر او دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات
بعد تمام و کامل باید باشد . ظهورات او در مرتبه دوم اشراقی
در آینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه هادر عالم اجسام
انبیا و رسل و هادیان ام نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبه دوم باختلاف قوایل و تفاوت مقابلات
با آن مرآت الهیه در مظاهر و مریا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت
الهیة و بجهت اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را
آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . و اسماء
و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده
و نمودند . ولی مدارك و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند
ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشایستگی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت
بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات
عالم اول او را بخدایی خواندند *

* باده خالك آلود تان مجنون کند * صافا کرباشدند نام چون کند *
این است که اگر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را
خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نمازهای
مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند
که بانه اطوار و آثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

* اشهدان محمد عبده و رسوله *

والحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت خدائیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل
خاص جسمانی ظاهر شود . از میان تعینات خویش تعینی را
که مودوع در صلب آدم گردیده بود اصطفی و اختیار کرده او را بذات خود
اختصاص داد . و او را به * مختار و مصطفی و صادق و امین * و جمله *

نامهای نیک خواند *

خواهد داد . و در جبهه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك
و رب الارباب *

تفسیر فقرات مزبوره یوحنا را در ضمن معیار چهارم از میزان چهارم
خواهیم آورد . و روشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات در نزد
انجیلیان محتاج بتفسیر است . و بجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز
نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی و شنا سایی اونه چنان است که بعقول ناقصه
فهمیده آید . و یا از کتب و اسفاری که هنوز حال آنها و حال ترجمه های
آنها که بتخیالات و اوهام کرده اند معلوم نشده ، و بخواست خدای معلوم
خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . و همینکه توحید
و اطوار خدا شناسی که اساس و بنیان است ناقص و معوج شد
واضح است که نبوت و مقامات و اطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود
و همچنین همه اطوار دین و آیین در طبق همان اعوجاج و نقصان
خواهد آمد *

در بالای بنیان مثلث خانه چهار گوشه را بناتوان کرد . درختی
که در روی زمین رو پیده و آنرا اصل و ریشه نیست آنرا قرار می تواند بود
و بجز از تباهی بار نخواهد داد *

* مثل کلمة خبیثة کثیرة خبیثة اجنت *

* من فوق الارض مالها من قرار *

این است که عیسی را نشناخته و مقامات عالیه و حکایات آنجناب را
که از اسماء حسنی و صفات کمال الهیه داشت آگاهی نجسته و مفاخر
و مزایایی که آن روح الله را است در عین عبودیت او نفهمیده او را
بن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و او را خدا گفتند . مواقع مدح
و قدح را ندانسته حرمت ذات او را رعایت نکردند *

* در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت *

* حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی *

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات و ابراء که و ابرص و مانند اینها

* سیه رویی ز ممکن در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم *
مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر
ومابه الاشمساک نور است . و چشمه حیوة جز در ظلمات پیدا
نشود *

* سباهی کربدانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است *
اگر کره خالک نباشد روشنایی آفتاب تابناک ظاهر نگردد . چون
چراغی را در خانه بزرگی بگذاری روشنایی ندهد و شعاع آن بجهت
دوری دیوارهای خانه در هوای فضا منبسط و غیر مرئی شود .
و بالعکس اگر آنرا در طاقچه بگذاری و آن روشنایی را در آن جمع
کرده و ظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

* مثل نوره کشکوة فیها مصباح *

چون آیت ظلمت بر آتبات نازل آید کثافت یعنی غلظت و استمساک آن بیشتر
بود تا بجایی رسد که نور در آنجا ناپیدا شود . و بقدری باشد که
هستی آنرا نگاه دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجودا موجود
و حکما معدوم توانیم گفت بعلمت اینکه خیرات و حسنات که خاصه جهت
وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

* (او کظلمات فی بحر لجی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) *
چون خدای صانع مختار است اثر و صنع او نیز مختار خواهد بود
که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . و این صفت اختیار
جز در ترکیب نور با ظلمت و اختلاط دو مبدعه که یکی مبدء خیر است
و دیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت
خویش در این عالم بشری و در حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار
مبدء نور و ظلمت را و دیعت نهاد و امر خود را بآنها رسانید که آثار
ظلمت را از خود بردارند مظهر و مظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت و دولت داد و اسباب تکمیل
انسان را با امتحانات و اختبارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل دراک قرار داد . و مع ذلك

چون اختلاط نور و ظلمت و اعطای سلطنت و قدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی . و علایق و آلائش این عالم را فهمیدی و بعثت انبیا و اولیا را دیدی و پی بر چگونگی علل و اسباب این کار بردی و مقتضیات جهل و نادانی و موجبات هرج و مرج را در این عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت و استقامت که از صفات الهیه است و انسان را خواسته اند که بدان استقامت و راستی موصوفی آید . و بجهت ترتیب مقدمات ترقی و ازالۀ کدورات و رسیدن بمقام انوار و تجلیات در هر قرن و زمانی باختلاف ازمنه و تفاوت افهام عمومی ملل باید از جانب خدای مهربان بدستیاری و سایط و رسل شریعتها و ناموسها گذاشته شود که مطیع و ماضی معلوم گردد و بسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیک آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانی نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را با ریاضات جسمانیه تواند بود و بس * همچنانکه برای حواس باطنیه و قلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده و اعمال روحانیه از آنها خواسته اند که ذاکر باشد و متوجه بخدای و رضای او باشد و آنها را از بدیها پاک کند اخلاق خود را نیک نماید حسود نباشد عنود نباشد علم و حلم تحصیل کند خاضع و خاشع شود منکبر و جاه طلب و حریص نباشد و مانند اینها از اطواری که معین گردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبت و بیهوده نیا فریده اند و بعثت کثرت کدورتی که او را است و محتاج بتصفیه و تکمیل است اعمال مقررۀ از جنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود و اگر در اینجهت سخن را بسط دهیم بطول انجامد و از اصل مطلب دور مانیم *

پس بسختان آتانی که محض بجهت غفلت از حقایق امور و بدبختی خودشان ظاهر اعمال و عبادات را لغو میدانند و احکام تمامی شرایع و نواامیس را باطل میکنند ککوش نکن و آنها را در دایره اهل ادیان

ويك منوال جاری کند و اینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود
و اینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاك نکردند و اینگونه اختلافات
حادث نیاید و آنها را بسبب کراهی که همه از تغییر اشخاص اتبیا
و اوضاع شرایع حاصل میشد با انواع عذابها و بلا یا مورد قهر
و غضب خود ننماید . و الحاصل در ترتیب ادیان و مذاهب و نظم
عالم مقدر بود که بطور واحد اساس نظم و امنیت را در روی زمین
بگذارد و هیچ اسباب اختلاف و هلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولو شاء لجعلكم امة واحدة ﴾

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را در میان بنی نوع انسانی مگر برای
اجرای آیین امتحان و اختبار که تکمیل این بشر خاکی در غیر آن غیر
ممکن بود و این مطلبی است بسیار بزرگ . و شرح آن را در اینجا کجایش
نیست . و اگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبیر نماید اطوار امتحانات
خدای را در اتم ماضیه و قرون سالقه خواهد دید و حقیقت امر را
خواهد دریافت و از جریان سنت الهیه در کار امتحان و اختبار
آگاهی حاصل خواهد داشت *

﴿ معیار دهم ﴾

در معیار سیم گفته شد که خدای را از نسب و اضافات که صفات حدوث
و امکان است منزّه و معر باید دانست پس نسبتها و اضافتها که بحضرت
اله در کتب منسوبه بوحی و الهام الهی و کلمات خدا و تصیرات خدا
شناسان وارد گردیده است منتهی الیه در همه آن اضافات عنوان ظهورات
ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین و واسطه
کبری است *

پس اینکه گوئیم کلام خدا و نور خدا خانه خدا یمین خدا ذات خدا نفس
خدا روح خدا و مانند آنها . چنانکه گوئیم دست خدا جنب خدا
چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیکل خدا

﴿ بسمه ذی القدر و الجبروت ﴾

﴿ میزان دویمین از میزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی بصیرت و انصاف . و رسیدن پیاپی ایمان و اعتراف . و اساس این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب و تنظیم یافت *
* فنوا بالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را از سر بگیریم تا گمراه نشویم . و عقل رحمانی را پیشوای خود کنیم تا راه بمقصد بریم *
اکنون خود را در خارج از همه ادیان و مذاهب و تقلید پراهل آنها داریم . و خالص الفواد از جمله اغراض و امراض باشیم . و در کار دین نیک تدبیر کنیم تا از ورطه حیرت رهایی جویم *
پس از آنکه وجود صانع کامل الصفات متزه از نقایص را اذعان کردیم و دانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ بر آورد به بینیم که برای ما دین نیک دینی و رفتار در تحت قوانین نیک آیدنی لازم است بانه *
اطوار بنی نوع خود را در امر دین نیز بطور کلی بردو گونه یافتیم *
گروهی را دیدم که از پذیرفتن هر گونه دین و مذهبی خودشان را معاف داشته از مطلق انبیا و اولیا و عموم شرابیع و نوامیس و از جمله کتب و صحف الهیه اعراض کرده اند *

این گروه را پس از آنکه بر حسب مقامات و مراتب باختلاف یافتیم کافه آنها را

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل
نکند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . و از یکطرف
سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت و اقتدار نمودند .
و طبایع و نفوس را در مقامات ادناسرکش و داعیه طلب داشتند .
چنانکه اگر بخواهیم علل و اسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم
و مقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم
و از ماخذ علم الهی بر ما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول
انجامد و از مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

✽ و لکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام بما یطول ✽
اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم
و آحاد و افراد بشریه به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم
خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانه بزرگان خود نمیکند . و جمله
افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست و حاکمیت و مطاعت هستند مگر کسانی
که عقل کامل و حکمت مستقیمه را مالک شده اند . و دیگران در زیر بار
اطاعت حقیقیه نمائند . اند مگر از راه پیدا نکردن اسباب تهمد و سرکشی
و ناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

✽ نفس از درها است او کی مرده است ✽

✽ از غم بی آلتی افسرده است ✽

گروه مذکور یعنی ترك کنندگان دین و آیین بطور مطلق با دراک
و تمیزی که مشابه است با دراک و تمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار
ادیان مختلفه و اوضاع کتب سماویه و احوال انبیا و اولیا را .
و می بینند تفاوتهای بسیار در جمله آنها را و مشاهده میکنند فرقهها
و اصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب و معتقدات با اینکه
ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میکوبند .
این یکی آن را بد و آن دیگری این یکی را غیر معتمدی شمارد . و عجب
این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است
و دین ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است *

✽ اذا فسد العالم فسد العالم ✽

والحاصل ملاحظه میکنند تا کان ادیان بافهام قاصره خودشان
اطوار خوارقی را که از انبیا و اولیا میشوند . وی پندارند
که اکثری از آن خوارق اموری است که خارج از صورت امکان است
و جمله دیگر از آنها کارهایی است که بعینها توان آورد .
و چون مقصود و بنیان کار آنها بهانه جویی است بملاحظات
مذکوره و مانند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خود شان را دوری
داده و از قبول داشتن مطلق دین و آیین اعراض نموده اند و امر و زرا
آسوده از مشقات تکالیف و زحمت اعمال و آداب شده اند *

✽ درهم یاكلوا و تمتعوا و بلههم الا مل فسوف یعلمون ✽

پس از آنکه عیسی و موسی و سایر انبیاء را تترلا از بنی نوع خویش خوانند
چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوی را زبون کنند .
و ایشان را پیشوا و رئیس و مطاع شمارند و خود شان را بنده
و مطیع و اتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که باوجود کجالاتی که مرد در عالم خود
بیند ز بار طاعت و انقیاد بربك کس از اینسای جنس خود صکه
بیشتر از او آمده و سخنی گفته و رفته است برود و او را برخود امر
و حاکم سازد *

✽ و انھا لکبیرة الاعلی الخاشعین ✽

بعضی از مؤلفین آن گروه چه در او رو پاوچه در جاهای دیگر در این
مطلب و ترویج طریقه بی دینی کتابها نوشته و مطابقی با مدارك و افهام
خود شان سخنها گفته اند . هر کس طالب باشد مراجعت
بانها میناید و مطاعن آنها را که بر کتب آسمانی و خاصان خدای
کرده اند میشتود *

از باکره مولود بوجود آمد ملك بر مریم دمید یعنی چه . پسر
خدا را امشی بهود بدار کشیده استهزاها کردند و معدومش ساختند

✽ شب تاريك وبيم موج و كردابي چنين هابل ✽

از يكسوي كروه تاركان دين است باطواري كه شنيدى و ميدانى
و از اينطرف طوايف دين دارانست چنانكه ديدى و ميشناسى .
اكنون كار را با کدام ميزان مستقيم و معيار راستين خواهى سنجيد و دين
حقيقي و آيين حق را مسلم خواهى آورد و چگونه از زبان طعن
و تعرض طوايف و اقوام ديگر رهايى خواهى جست و ميزان تو را چگونه
مصدق خواهند داشت *

✽ معيار سيم ✽

پروتستانها درين ميان چه ميگويند . آيا حق دارند در اينكه
بعد از گذشتن يک هزار و سيصد و اند سال از زمان عيسى در حالتيكه
امت او بچندين فرقه متفرق شده بودند و بجز يکي از آنها در نجات
نمي توانستند بشوند خود را داخل عيسويان کرده تمامی فرقه هاي
ديگر را مردود دانسته آنها را پروتست نمايند . و ترك كنند
آيين جمله آنها را و برخلاف همه عيسويان سخن گويند بي آنكه
ملكي بر آنها نازل شده خدا و يار و روح القدسى در آنها حلول کرده
باشد *

از ايشان ميتوان پرسيد كه آيا كروه نجات يافته در فرقه هاي
عيسويان تا ظهور آيين پروتستاني در ميان آنها موجود بودند يانه .
اگر بودند شما كه آيين تازه و شريعت ديگر آورده ايد چه ميگويد
و واضحست كه در اين صورت شما در بطلان خواهيد بود . و اگر
تا پانصد سال پيش از اين همه فرقه هاي عيسويان در كراهي بودند
پس جمله عيسويان در باطل ميباشند بعلت اينكه هيچ قرن و زماني
خالي از وجود يك مذهب حق و طايفه حقه نتواند بود *

تفصيل احوال رؤسا و مؤسسان پروتستاني را كاتوليكها و ساير
عيسويان مشروحاً نوشته و بطورهاي بدو اين كار واصل اساس

از سنک خاره دل چشمه های حکمت و معرفت را جاری سازیم .
آتش فتنه های کراهی را بخت خدای گلستان کنیم .
بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم .
اصنام تقلید و هواپرستیرا بشکنیم .
هر معبودی را بجز از خدای واحد باطل و تباه دانیم .
خدا را باشیم تا خدا ما را باشد او را دوست باشیم تا او ما را دوست دارد *

✽ من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذرا ✽

✽ نی نی بحبهم تمام است بحبونه کدام است ✽

✽ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ✽

✽ معیار چهارم ✽

مقدماتی که در میزان نخستین در شناختن صنایع و اوصاف کالیه
و تزییفات او گفته شد و فوائد صنع و ایجاد که مبین کردید
در تصدیق يك شق از دو مسلك تدین و بی دینی بقول مطلق ما را
کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین و آسودگی از کارهای زحمتی و فراغت
از مشقات تکالیف و استخلاص از قیودات اعمال و رهایی از تحمل
احمال امر و زرا کاری است بسیار سهل و امر یست بس آسان .
لکن هر گاه امر و زرا فردایی باشد و ما را روز جزا و هنگام باز
خواستی در یابد یقینا کار مشکل خواهد بود و امر بغایت دشوار
خواهد شد زیرا که در آن روز پشیمانی بکار نیاید و شاخ ندامت بار ندهد *

✽ آ، اگر از پی امر و ز بود فردایی ✽

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع و ادیان و ارسال رسل و انزال
کتاب و منقرعات این مطلب را بالا طرف درین نامه پیماوریم بطوری
که هر صاحب انصافی حقیقت کار را برآی العین به بیند و تصدیق نماید .
مقدمات بسیار و تمهیدات چندی را محتاج خواهد شد و مطلب را
شعبها پیدا خواهد کردید که در هر شعبه سخنی مبسوط باید آورد .

* معیار پنجم *

اگر دل‌های بی‌دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها بررسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . و هرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می‌بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود . و اینهمه انبیا و رسل و اطوار و اوضاع و معجزات و شرایع و نوامیس ساختگی و معمولی نتواند بود . و اینجهان بی‌جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی‌دینی و انداختن مکره‌های نفسانی و تسویلات شیطانی . پس زینت دادن نفس اماره بسوء در نظرهای آنها نعمتهای دنیا را و پسندیده کرد آسودگی عاجل را و فراموش ساخت جزا و مکافات آجل را . و دل‌های آنها را باین خانه رنگین بست و این اطفال خاک را فریب داد *

* و چه خوش گفت آن حکیم کامکار *

* که تو طفلی خااه بر نقش و نیکار *

* در الهی نامه گوید شرح این *

* آن حکیم غیب و فجر العارفین *

گمراه کنندگان در میان هر ملت و گروهی چنان بوده اند که دشمنی خود را در حق آنان پنهان کرده و در صورت دوستی و هوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی و گمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز با اسم معلی و رسم دعوت کردن بر راه مسیحی طریقه حقیقه عیسویه را از میان برداشتند . و بجز اشخاص معدودی در آن طریقه باقی نماندند . و چنان شد که عیسی و وصی پاک او شمعون گفتند که مسیحیان و معلمان در و غکوی خواهند آمد و در سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین در کتب متقدمه کردند . و بیان اینسخن را در موقع خود خواهی شنید *

والحاصل در امر دین با بصیرت و باهوش باش و اهل تلبیس و تدلیس از هر قومی و بهر نوعی را بشناس *

که در توصیفات صنایع میگویند نمونه آن را برای اثبات بیاورند
تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناساندن خویش
بر مخلوقات بنحواکمل صورت گیرد . و نیز از مساوی عیوب و از معاصی
و ذنوب مبرا و معرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود
و صنایع تعالی واسطه قرار دهیم و هر چه گویند از خدادانیم .
اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشانرا مخالفت
با خدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است و نهی ایشان
نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است و غضب ایشان غضب
خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است و دشمنی با ایشان دشمنی
با خدا است . و همچنین در تمامی آنچه از جانب خدای در جهان است
ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدا را نشناسیم *
پس از این ملاحظیات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین
سمات و علامات آمده اند . و کتب آورده و آنها را ابالهامات
الهیة منسوب داشته اند . و ناموس و آیین گذاشته اند . و از علم
و حلم و حکمت و قدرت خدای و مانند این صفات کمال بیاناتی قول
و فعلا کرده اند . و دانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان
از جانب خدا بوده اند و وسایط الهیه در میان جهان هستند *
تدبر کردیم در اطوار آینهها و آنچه از آن وسایط بمار سیده است
(سه) ملت را در میان ملل پیدا کردیم . که اعتبارا بین آنها و بتکابهایی
که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنها را بر ضد
همدیگر و مخالف آن دو گروه آخر سخن میگویند و آنها را تابعان
* موسی و عیسی و محمد * علیهم السلام یافتیم که شرح حالات
و اطوار و معتقدات آن سه طایفه را باید بفهمیم و تکلیف خود را در قبول
کردن آیین یکی از آن سه معین نماییم و واسطه میان خود و صنایع
قدیم را شناخته تو سل بوی جویم *

چون این سه گروه را در موسی اختلافی نیست نهایت این است
که عیسوی میگوید بعد از موسی مسیح آمد و گفت مرا واسطه خودتان

از امر دین بمان آوردند و آغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
و مقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

* عیسوی پروتستان از مسلم پرسید *
آیا شما عیسی مسیح کلمه الله و روح الله را قبول نکرده اید و قرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار او را تصدیق و تجییدنکرده است و از آمدن
او خبر نداده است ؟ *

* مسلم *

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی و ندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است و چون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی و من ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره و آداب مناظره سخن بگویی . هنوز دعوی شما
باموسا بیان حسم و فصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق و تکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
اتفاق آنها است و ما سه گروه اکنون را در موسی و توریة اتفاق
اجمالی داریم *

* عیسوی *

بسیار خوب از همان توریة و موسی آمدن عیسی و اطوار او و ابن الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم و محتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

* مسلم *

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهده این سخن برآید
ولی هر چه میکوی از روی انصاف بگویی و هر چه می آری از روی
انصاف پیار *

* عیسوی *

۱۸۷۰

پنجم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یک هزار و هشتصد
و هفتاد سال پیش از این باعلامات و آثاری که در کتب

✽ مسلم ✽

تو میگفتی آیات بسیار در توریة و غیر آن بطور آشکاری در حق مسیح وارد است حال از قول عیسی در انجیلی که بعد از او نوشته اند و حال آن معلوم نشده است دلیل میگوی و ما شرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکویی که هم اکنون را محل اتفاق ما است و هم یهود را جای حرف باقی نماند *

✽ عیسوی ✽

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ما تفصیلی در این باب نوشته شده است و میتوانید با آنجا مراجعت نمایید فقط بنابود که شما عیسی و انجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

✽ مسلم ✽

اگر آیات شما از توریة و غیر آن در حق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است و هیچ ربطی بعیسی ندارد و تفصیل آنرا ✽ میزان الموازین ✽ نوشت اگر نخواهید رجوع بآن کنید و اینکه میگوی بنا بر این نیست که شما عیسی و انجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی و انجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد و مع ذلك اسكات يهود نیز فرض بزرگ شماست *

✽ عیسوی ✽

بحث از آیات و اخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نکنیم از میزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنها را میکند فقط معنی سخن آخری شما را نفهمیدم که میگوید عیسی و انجیل شما را قبول نداریم مگر عیسی و انجیل ما و شما یکی نیست ؟ *

✽ مسلم ✽

آشکار است که در میان عیسی و انجیل ما و عیسی و انجیل شما فرق بسیار است و از زمین تا آسمان باهم دیگر تفاوت دارند *

✽ مسلم ✽

شخص بسیار خوش صورت و مستوی الخلقه ایستاده و چند آینه گذاشته ایم
 که او را بنماید بجهت اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است
 که بی آینه او را نتوانیم دید . و آینه های مذکور به یک طور نیستند
 اولاً در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیاً یکی از آن آینه ها بزرگ
 و مستقیم است و صافی و روشن و بعضی دیگر با اینکه بزرگ هم باشند
 کج نما و معوج و رنگین است و بعضی کوچک است و باوصف کوچکی
 مستقیم هم نیست و از اعضای شخص خارج یک عضو را بنماید لکن
 با عوجاچ یارنگ شده یا تار یک بزرگ از اندازة خلقت و با این حال
 تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را بنماییم
 و آنطور است که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم و زیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه
 و اسلامیان او را مطابق با واقع و نفس الامر شناخته اند و باقی
 دیگر در شناختن و شناساندن او در غلط هستند و هر چه میگویند
 باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پروتستانها و عیسی
 کاتولیک و رومها و عیسی ارمنیها و لاتینها و عیسی یعقوبیها
 و نسطوریان همه یکذات است . بعلمت اینکه عیسی در خارج بجز یکی
 نیست و اینها او را با طوار بسیار مختلف بیان میکنند *

✽ عیسوی ✽

دیگر در خصوص عیسی چه میگویند این سخن را قبول ندارید که موسی
 در حق عیسی نوشت و از آمدن او خبر داد ؟ *

✽ مسلم ✽

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما
 می گوئیم همان نظوری که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت
 عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص پیآوری
 مانیز بدانگونه و صریحتر از آن را خواهیم آورد . و اگر موسی

جواب اقدام کنم *

﴿ مسلم ﴾

در خصوص عیسی میخواستیم بفهمیم که واقعا چگونه دانسته اید
آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است *

﴿ عیسوی ﴾

عیسی را پیغمبر نمی گوئیم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعین
خدا است و ابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت ﴿ ابوت و بنوت
و روح القدس ﴾ مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

﴿ مسلم ﴾

در توریة که میگوید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا
موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن پیغمبری
بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل
میکنند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت و نسبتهایی را
که در حق او کفایت میبخشانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید
بیان کنید *

﴿ عیسوی ﴾

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت
بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن الله بودن
اورا آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحه
یکصد و هفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

﴿ مسلم ﴾

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق
نمودی و انگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدائی شود و خدا پیغمبر
نمیشود در جای عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید
همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . و از یکطرف
نجات جهان و جهانیان را از گذشتگان و آیندگان بر او مخصوص
میدارید و بر او منحصر میکنند ! *

در آن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ
خردمندی قبول نتواند کرد . مکرو صیابی * سیل * نام را
صکه از علمای شما است و او قرآن را ترجمه کرده است نخوانده
که در آنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر
واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بیان نیاید
زیرا که ایشان از ابلهان و احمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن
سخن را در اعتراض بر او بیاورند بناچار اسکات و قانع شود . یعنی
چون سخن او را بعینه بر او وارد کردی از ایراد جواب در ماند *

* عیسوی *

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق
من روا میدارید اعتراض شما بر عیسویان در این مطلب چیست و سخن
حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

* مسلم *

شما از اطوار ملل و ادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید و دین
زرتشتی را میدانید و البته کتابهای ایشان را که زند و پازند است دیده اید
که آن کتاب را از جانب خدا میدانند و خدا پرستی و توحید خدا را
مختصر بخود شان میکنند و مع ذلك آتش را میپرستند و ما و شما
آنها را بت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور
خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیه خدای
و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید زیرا که این امری است
مخصوص و منسوب با سرار ذات خدا و آدمی نتواند که ذات پاک
خدا را بفهمد و احاطه و تصرف در آن کند . شما را در جواب
زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

و همچنین سخن سایر بت پرستان و دهر به و کسانیکه طبیعت را رب
میدانند که جمله آنها را جای ایراد بر شما از این مقوله سخنان هست .
پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث و چه در ابوت

شما اعتراض بر اسلامیان آورده‌اید باینکه حضرت محمد علیه السلام
اعتراف بکنا هکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه
از قرآن نیز استنباط میشود و شخص نگاهکار چگونه شفاعت جهان را
تواند کرد . و چون مسیح نگاهکار نیست نجات جهان را
در او منحصر میدانید *

* عیسوی *

چنین است و در ﴿میزان الحق﴾ مانیز بیان این مطلب شده است و همین
مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرنا چار مصدر خطا و گناه
تواند شد . و نجات دهندهٔ جهان همچنانکه در انجیل وارد است
منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

* مسلم *

دلایل میزان شمارا دیده و هیچ قوتی در آنها پیدانکرده ام زیرا
که حال انجیل و تغییرها و تحریفات او را اصلاً و ترجمهٔ شمام میدانید
و ما هم میدانیم و چنان میدانم که ﴿میزان الموازین﴾ مجعول بودن
انجیل و تحریفات آن را بدرجهٔ وضوح رسانیده باشد . و گذشته از این
سخن لا اقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصاً
که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریه
میتوانید دلیل بیاورید . علاوه بر این از انجیل شمساد لیل داریم
که عیسی نیز اعتراف بکنا هکاری میکند . و همین سخنان متناقض است
که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

* عیسوی *

از بجای انجیل بر نگاهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطر نمی آید
باینکه مکرراً انجلیها و نامه‌ها و رساله‌های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

* مسلم *

مسیح همچنانکه روزه می‌گرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل
در مواضع چند نیز آورده اند . در باب سیم لوقا می‌گوید هنگامیکه مردم
غسل تعبد میکردند عیسی نیز چون تعبد یافته و نماز کرد آسمان کشاده

عجزی بر من داده نشد . و گاهی عاجز و درمانده میکردید همه چنانکه
یهودان انقدر آزارها در حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت
خود را ظاهر نمود . و مانند این کارها که معین است از او دیده
و شنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبه
ملکوتیت و الهیت او هویدا و غالب است . و فی الواقع کار مسیح
سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت
دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آنرا نمیتوانم
و از روی انصاف این سخن را میگویم *

✽ مسلم ✽

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید
چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید . که هم توحید و خدا شناسی را
برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشینده
باشید . و هم نبوت و بیانات اطوار آنرا و هم ربوبیت و پیغمبری
عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید و همچنین
تفسیر انجیل و سایر کتب کتاب یعنی ✽ بیل ✽ را تعیین صحیح و سقیم
از آنها را یک قاعده کلیه . و هكذا جمله اطوار دین و حقیقت کار
و علل و اسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی
زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . و متناقضات اعمال و اقوال
انبیا و اویا و سر کلمه الله و سر کلمه الله و سر روح الله و سر ذات الله
و هر چه از معقول و منقول در امر دین و خدای پرستی تصور توان کرد .
جمله آنها را علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند و مشروح
دارند و کشف کنند و شما را بشرط ایمان و تقوی از علم یقین بعین الیقین
و از آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود
شوند . دلهای شما از تنگی باز رهد . چشم شما بینا گردد .
کوش شما شنوا شود . مهر از دل شما برداشته شود . و مهر و محبت
حقیقه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

اعتراض بر عیسویان می آرید ! *
در قرآن خودتان نمیخوانید * تجمیدن اشده الناس عداوة للذین
آمنوا الیهود * سخن آنگونه دشمنان متضد را در مقابل کسی
که از روی برادری سخن میگوید میتوان آورد راستی از شما بعید است
که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

* مسلم *

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی
که اینگونه جوابها از مرد دخر دمند شایسته نیست . بسخن باید نگاه کرد
نه بگویند، و جواب سخن را باید گفت نه بشیوه جاهلان اعتراض
بر شخص گوینده در خارج از مطلب آورد *

* خوب سخن جوی چه جویی ز مرد * نیکویی و فریبی ولاغری *
* انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال *

* عیسوی *

مقصودم جواب نگفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن
آوردن را خوش ندارم خود شما هر چه میگویید بیاورید اگر جواب
آنها نتوانستم خواهم گفت و اگر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی
این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعای
امثال ما نتوانند کرد

* مسلم *

بسیار خوب لکن شما گویا با همه بلندی خیال که در خود میگویید
نمیوانید از تعصب و غضب شخصانه بگذرید . اکنون تصور کن
که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این
یکی را نیز علاوه بر مقاله نمای که آبا شما میگویید معجزات پیغمبر شمارا بجز
زوجات و اصحاب او کسی دیگر روایت نکرده است ؟ *

* عیسوی *

آری مگر شما در مقام انصاف انکار این کار را نتوانید کرد مگر از روی
حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

که اگر عیناً آن سخن را در رد بر او بیاورند جواب مقرون بصواب
 نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول
 نکردن دین پیغمبر ما لجاج و عناد میورزند . و باینکه در کتب سماویه
 و بوسایط اوصیای حقیقی و ایمان آورند کان راستین عیسی و از راهبان
 و مقدسین عیسویه فهمیده و شنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان
 خواهد آمد . و با همهٔ معجزات و کرامات و خوارق عادات او خاصه
 مانند قرآن مجزهٔ ثابت و باقیهٔ که هیچ عاقل با انصافی انکار معجز
 بودن آنرا نتواند کرد . و بعلاوهٔ شمشیری که بحکم خدایی در بالای
 سر آنها بود . ایمان با آن جناب نیاوردند و با همهٔ نخوت و غروری
 که داشتند عار جزیه دادن و خواری اعطای فدیه و دیگر حقارتها را
 بر خود هموار نمودند و تصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند
 . و اکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصاف آنها زیر
 بار تکالیف اسلام بروند خصوصاً که پروتستانها را رؤسای آنها بر ترك
 اعمال و ریاضات جسمانیه معناد کردند و آنها را از اعمال بازداشتند .
 در جواب این سخنان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟
 اکنون اگر شما انصاف و تدین دارید و مقصود شما مطلب فهمی است .
 قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید و در کتاب ﴿ میزان
 الموازین ﴾ مطالعت نمایند بعداً اگر لازم شد باز صحبت خواهیم
 کرد . با همدیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا سپردم .

﴿ معیارنهم ﴾

دلائل حکمتی و براهین خداشناسی و قواعد توحید خدای واحد
 واحد و توصیف ذات پاکش بصفات کمال و تتریه وجود حق او
 از هر گونه تغیر و زوال و امتناع تطور واحد بسیط الحقیقه
 از جهة ذات درسه طور و استلزام استیجنان و تولید و تجزیه

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود . پس به بین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد . و هکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود . و خدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهة ذات متبارک از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی و آن وصف نیست مگر صکر یک ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور . و این مطلب را در خود آشکارا توانی دید .

❖ وفي انفسكم افلات تبصرون ❖

❖ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ❖

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تزیه کن . خدای معرا از حدود و منزله از صفات کم و کیف است . و او را زمان و مکان و جهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

❖ قل كل يعمل على شاكلته ❖

کلمه خدا را حدود و اعراض نیست . و کیف و کم و سایر حدود را در آن راه نی . و چون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر گردد یعنی بظهور اشراقی یکی از حروف آن کلمه راعیسی و دیگری اموسی و حرفی را ابراهیم نامند و آن کلمه از یکی بیشتر نیست .

و بر حسب ظهورات و تطورات در مقامات و مراتب او را اسماء و القاب پیدا کرد و کثرت حاصل کند . و بجهت جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند و آن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه از آن نقطه نوشته شد . و آن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع و ایجاد الهی از دوات زحمت کلیه و فیض ابدی خود برداشته و نام آرا

سختکوبی در این میدان لنگ است و زبان بیان کنک *
* قل لو كان البحر مدام الكلمات ربي *
* انفس البحر قبل ان تنفس كلمات ربي *

در اول انجیل یوحنا میگوید * بود در ابتدا کلمه و آن کلمه
در نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود * عبارت نیست که آنرا تحریف کنندگان
از انجیلیان تغییر دادند . و این تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست
زیرا که نسبت کلمه را بتکلم گفتیم . و تصور نمیتوان چیزی را
که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد و هم عین خدا باشد
و هم غیر خدا باشد . و چنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود
با صافه است یعنی در اصل انجیل . و واضح است که آن کلمه خدا بود
و یوحنا برای تاکید بعد از آن گفت و این یعنی کلمه خدا در نزد
خدا بود . و افظ بود نیز در انجیل یعنی هست است زیرا که آن کلمه
همواره در نزد خدا بود و هست و خواهد بود . و نزد خدا که گفته
شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . و آن کلمه اولین
مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است
که یوحنا میگوید * هر چیزی از آن کلمه آفریده شد و هیچ چیزی بی
آن کلمه آفریده نشد و حیات در آن کلمه بود * زیرا که آن کلمه
خدای حی و قیوم بود و مظهر حیات و قیومیت الهیه بود * و حیات
نور انسان بود * یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *
* اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر *

* نور نیز در ظلمت درخشان شد و ظلمت نور را ادراك نکرد * یعنی
استکبار آورد و انکار نمود و در بوییت و مظهریت و وساطت او را پذیرفت
و موجب سریان کدورتها و شرارتها و نادانیها در مراتب امکانیه
همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت و حکمت خدای آفریده شد
و صاحب دولت و سلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای
مصالح بسیار در مخلوقات خود و برای بیداد داشتن نور خود آنگونه

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثراً احوال مترجمین و روایات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که در صورت صحت ترجمه های حاضره غیر موثق بوده اند *

* معیار دهم *

اگر چه تحریف یافتن توریه و انجیل اصلاً و ترجمه مطلبی است که شخص دانشمند با انصاف اقدام بر انکار آن نمی کند و در نزد اسلامیان نیز از ضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحقیق این مطلب را عنوان کرده و بزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف و تغییر راه نیافته . و پس از آن تمامی سخنان خود را بر این اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار و چه در معیارهای آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق و جدید عیسویان را سخن معتبر و مقبول نیست و اختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل و طوایف یهود و نصاری کرده اند بعضی را که بکفره قبول نموده اند فرقه دیگر آن را غیر معتبر دانسته اند * و بعضی دیگر بعکس آنها گفته اند . و نیز در حق مؤلفین و جمع کنندگان کتب عهد عتیق و جدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست و اکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم و مرعوم را فائده از آن ملحوظ نیست . و هر گاه تنها امر ترجمه و غرضهایی را که در امر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلا هابسر کتب و صحف آسمانی آورده اند . و کسانی که از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را بکاهو بیان کند و بناچار تغییر خواهد پذیرفت *

و در نزد بعضی * ۶۲۱۶ * سال معین گردیده و غیر اینها نیز
 اقوال در این باب بسیار است *
 از مشاهیر مورخین انگلیس * چنبرس * نام در تاریخ مختصر
 عمومی که آنرا در این زمان یعنی در ^{۱۲۸۵} سنه ۱۸۶۸ م. احمد حلمی افندی
 بزرگی ترجمه ~~ص~~ کرده نوشته است . که چون بعضی از ملتها
~~ص~~ که توریه را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند و در
 ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت
 خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریه که در دست است
 تعیین نمی توان کرد و اطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *
 و در بعضی از کتب تواریخ و غیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم
 تا زمان طوفان نوح در نسخه عبرانی * ۱۶۵۶ * سال معین
 میشود *

در نسخه یونانیان * ۲۲۶۲ * سال است *
 و در نسخه سامریان * ۱۳۰۷ * سال است *
 در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است
 اختلاف نسخه ها چنان است *
 که در نسخه عبرانی * ۰۲۹۲ * سال است *
 و در نسخه یونانی * ۱۰۷۲ * سال است *
 و در نسخه سامریان * ۰۹۴۲ * سال است *
 و الحاصل اگر بنوایم از اینگونه اختلافها و دیگر دلائل وقوع
 تحریف را در کتب مزبوره بکان بکان پیاوریم کتاب بزرگی
 باید بنویسیم و مرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل
 و تطویل مانیست *

در ماخذ جمع و تألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات
 بسیار در میان طوایف اهل کتاب و تاریخ نویسندگان است * جاملز *
 نام که از علمای کاتولیک است در کتاب خود که در سنه * ۱۸۴۲ *

✱ هورن ✱ مذکور در اینجامینویند که در نسخه قدیمه گاهی تحریف
اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریه
اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و او را تمجید نمود
بطوری که اگر لفظ را تاویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد
بود زیرا که گفت در میان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد
و عیسی نیز در جزو زادگانست و از آنطرف میخواهند عیسی را
بخدایی منسوب دارند . این است که عبارت توریه را محرفا بعیسی
نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست
کردن راه عیسی که خداست آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری
بالاتر است تمهید مقدمه عیسی است . اگر چه این مطلب را اگر
تفسیر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است
و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در موضع
تحریف و در علل و اسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاحیا است و در انجیل متی از قول عیسی
باستشهاد آورده در بعضی از نسخه های قدیمه عبرانیه بنحوی است که گفته
شد یعنی لفظ ✱ در پیشرو تو ✱ نیست و در ترجمه دیگر از توریه
و کتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی
در سنه ^(۱) ✱ ۱۸۲۷ ✱ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را
در اول باب ✱ ۳ ✱ ملاحیا که در صفحه ✱ ۹۸۳ ✱ است چنین
آورده است *

✱ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد او در حضور من راه را راست کند ✱
این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور
در یکجا ترجمه و طبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را بر ما بیان
تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر با اصل آن را بعیسی
منسوب میدارند *

وا یلیا و پیغمبری عظیم الشان که معلوم و معهود در میان خود شان
بوده است و از این عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که
خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقة ایلیا نبود
اگرچه من حیث المظهریة ایلیا بود . چنانکه در مثالهای توحید آوردم
و از دلائل دیگر نیز برهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت
بر او میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر
سه ساعت روی زمین تاریک شد و در آخرین هنگام عیسی با آواز
بلندند کرد که ﴿ ایلیا ایلیا صبحتانی ﴾ که این سخن بزبان
عبرانی است و در متی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرا مرا ترک
نمودی ﴾ کسانی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند
بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میگوید دیگران
گفتند باشد تا به بنیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . و عیسی
بار دیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

از این سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان
ایشان معروف بوده است که در ماندگان را اغاثت میکردی و یاری
مینمودی و این همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا و مع محمد جهرًا ﴾

در این میزان بر صاحبان بصیرت و ادراک رجحان اختیار کردن دینی
از میان ادیان ثلثه و کتب سه گانه و چگونگی حال کتابهایی که مأخذ
مذاهب مختلفه یهودان و عیسویان است فی الجمله آشکار گردید و تمام
بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگر منصفانه به بنیم مؤلف میزان پر و تنسانی سخنان خود را
بمغالطات آورد و من بالطبع از سخن گفتن با مرد غیر منصف سخت زنجبام
که هیچ چیزی در طبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی
حقیقت مطالب را میداند و مع ذلك در هنگام خاصه میخواهد
بغلط اندازی سخن بگوید . فرضا میداند که در میان

ناطقه را انکار آوردند و عمرد از امر الهی جستند *
راستی عجب دلیلی برای عدم تعریف توریة و مانند آن پیدا کرده‌اند
که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت و مراقبت
در حفظ و عدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
امر خدا را کرده باشند *

از دیوان مولانا خالد بغدادی «قدس الله سره العزیز» [۱]

آی پناه عاصیان سُویت پناه آورده ام
کرده ام بیحد خطا و التجا آورده ام

بوده ام سرگشته تیه ضلالت سالها
این زمان رُو سُوی خورشید هدا آورده ام

هست ما را در جهان جانی و آئی جان جهان
و انهم از تو چون توان گفتن فدا آورده ام

تو طیب عالمی و من دردمند دلفکار
رُو بزرگاهت با امید دوا آورده ام

زاد رة بُردن بزرگاه کریمان ناسزاست
شادم اَرُو بَر دَرَت بی زاد راه آورده ام

کوه بردوش از گناه و رُخ زخجلت همنچو کاه
دارم امید زوال کوه و کاه آورده ام

شستش را یک نم از دریای لُطفت بس بود
گرچه دیوانی چوروی خود سیاه آورده ام

گر بخاک درگهت سایم جبین آئی جان پاک
آنچه خضر از آب حیوان یافت من یابم ز خاک

﴿ آیت نخستین از سوره الشوری ﴾

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ولولا كلمة سبقت من ربك
الى اجل مسمى لفضى بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك
منه مريب * فذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع احوالهم
وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله ربنا
وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لا حجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا
واليه المصير *

﴿ آیت دومین از سوره عنكبوت ﴾

ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم
وقولوا آما بالذي انزل الينا واتزل اليكم والهناء والهكم واحد ونحن له
مسلمون *

﴿ آیت سیمین از سوره مائده ﴾

اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم
وطعامكم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود
چنان است . که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود
و نصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز
توریه و انجیل نیست که میفرماید ﴿ انزل التوریه والانجیل من قبل هدی
للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریه و انجیل که در نزد یهودان
وعیسویان است کلام خدا و وحی الهی است و تحریف و تفسیر نیز در
آنها واقع نشده است . و چون در این انجیل جمله "سخنان و معتقدات
ما موافق تفاسیر و تأویلات ما موجود است لهذا انجیلیان در راه صواب
هستند . و آنچه اسلامیان از روی بهتان و افتراء در محرف بودن
یا العیاذ بالله در معمولیت توریه یا انجیل سخن گفته اند باطل است
و دعوی است که دلیلی بر آن ندارند *

سخنی است رنگین و استدلالی است شیرین . هر گاه عیسویان رانیز
بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمه عدالت الهیه همه حق

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثه ایتوکس تباه شد . مگر ماخذ انجیل‌های چهار گانه و یابلاهایی را که مترجمین و اهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید . مگر تصحیحات متعدده آنها را ندانستید *

مگر معنی وحی والهام الهی را در نیافتند . انجیل که بعیسی نازل شد عبرانی است و آنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ﴿ انکلین ﴾ را معنی چنان است و مقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای او است تا زمانی که باعتقاد شما مصلوب گردید *

مگر نمیدانید که روایات صحیحه حواریان در انجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام والهام خاص خدای . مگر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی و آنچه از ایشان بانصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بضوان انجیل نازل شده بر عیسی چنانکه این سخن در حق اصحاب و ایمان آورندگان بر پیغمبر مانیز جاریست . مگر نمیدانید که انجیل متی را او خود عبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد و از آن انجیل اکنون خبری در میان نیست و صاحب ترجمه یونانی آن را تا کنون معلوم نکرده اند که کیست و حال او چیست ! *

مگر نمیدانید که این انجیلها را ماخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها و در تعیین ترجمان و اختلاف اهل ترجمه های آنها در میان فرقه ها و طوایف عیسویهاست * از احوال و اقوال فرقه های عیسویه و اختلافات آنها در خصوص حواریان و مؤلفان انجیل و سخنان ایشان در وقوع تحریفات و ظهور اختلاف عبارات در توریة و انجیل که از سی هزار تا یکصد و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها و ترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

بسیار هستند . و پس از آن دعوی کرد مطابقت همه آنها را با کتی
که الان در دست دارند *

این يك سخن مؤلف را در خصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بمیار
آوردیم و دانستیم که سخنی است بغایت سفیم و مطلبی است در خارج
از محل نزاع *

* اولاً * اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است .
این سخن را بطلان محتاج برهان وینه نیست بعلمت اینکه عیسی
علیه السلام را لغت عبرانی بود و انجیل آسمانی نیز بزبان او
و بنی اسرائیل که انجناب بر آنها مبعوث گردید خواهد بود . و انجیل
متی که او خود نوشت باعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود .
و کاتولیکها انجیلهای یونانی را غیر معتبر دانسته ترجمه صحیحه را بزبان
لاتین گویند *

* ثانیاً * اینکه مؤلف احوال سیصد ساله انجیلها را هیچ نکفت
و اصل نسخه ها را که متی و لوقا و مرقس و یوحنا نوشتند معلوم
نداشت که در کجا است و در کدام کلیسیا مانده اند . و دلیل و برهانی
در مطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیاورد با اینکه
خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها
بکار آید و نیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر او است *

* ثالثاً * با وجود مسیحان و دعوت کنندگان دروغ کوی
و تحریف کنندگان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق بر این
مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها در حالت اصلیه باقی ماندند
و حال آنکه اقل سیصد سال فاصله مابین عیسی و يك نسخه
بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است و حقیقت
حال در آن نیز نامعلوم است *

* رابعاً * مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه
این دعوی خود برهان بر کذب و بطلان آنست . کی وجه وقت
و در کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

وهر دو دختر لوط از پدر خودشان بار ورشدند بزری پسری آورد و نام
اورا مواب گذاشت و پدر موابیان اکنون او است . **ککوچکی**
نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمانیان
او است انتهى *

در سفر صموئیل ثانی از توریه است **که** سفر ملوک ثانی نیز نامیده
میشود و خلاصه از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *
داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیک زن بسیار خوش صورتی
افتاد و فرستاد و از او جویاشد گفتند زن اوریا است کس فرستاد
و اورا آورد و با او خوابید و زن بار ورشد و شوهر اورا خواسته .
تا آنکه میگوید نامه نوشته بدست اوریا داد و بترد بواب فرستاد
و در آن نامه نوشته بود اوریا را هنگام جنگ بسیار شدید پیش
بینداز تا آنکه کشته شود و چنان کرد و اوریا در جنگ کشته شد *
در سفر ملوک ثالث که ملوک اول نیز نامیده میشود نیز در فصل
یازدهم است **که** هم بطور خلاصه در اینجا پیاوریم که سخن
پر دراز نکشد *

سایمان علیه السلام غیر از دختر فرعون زنهای چند را دوست داشت .
از موابیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حیثیان . از کسانی که خدای
بینی اسرائیل گفته بود که با آنها از دواج نکنید زیرا که دلهای شما را
مایل بخدایان خودشان کند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن
از خاصه و متعده و کنیز از آنها داشت در حالت پیری دل اورا مایل
بخدایان بیکانه کردند و دل او که با خدا پاک نبود . برخلاف دل
پدرش داوود شد و پیرو خدا این صید و نیان کردید *

بعد از این سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است
که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب
کرده است *

به بینید حال توریته را که میگویند کلام الهی است و وحی و الهام
خدا است . از بجای توریته پیاورم که بوی الهامی را بی شائبه

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ و افترا نسبت تحریف را بکتب
مقدسہ میدهی و چرا سخنان متناقض میگوینی با آنکه خود
در قرآن گفتی *

﴿ فبجعل لعنه الله على الكاذبين ﴾

چه آسانتر از این بودی که این سخن را بگویند و مانند نصاری نجران
نشوند که در مقام مخاصمه و مباحله بودند. و پس از آنکه ایمان آوردن را
عبار دانستند ذلت و خواری جزیه و فدا را بر خود گرفتند *
اگر گوئیم از ترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه و آشکارا این سخن را
بگویند ﴿ با آنکه آن مقام جای شمشیر و مقاتله نبود بل هنگام
مجادله با سخن و نفرین و مباحله بود و هنوز اسلام را قهر و غلبه باند رجه
نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته و هر گونه اعتراض را
با آنحضرت میکردند ﴿ پس چرا در خفا و پنهانی این سخنان
خود را بزبانها نینداختند و فریاد نکردند که دروغ پیغمبر در اطراف
جهان منتشر و شایع شود . و شکی در این نیست که اگر سخنی از این مقوله
میان میاوردند مشهور و معروف میشد و همه کس می شنیدند .
همچنانکه بسیاری از محاورات و مجادلات علما و بزرگان نصاری
و یهود و سایر ملل و ادیان با پیغمبر و جانشینان آنحضرت در کتب تواریخ
ثبت و ضبط گردید *

حتی در دو لفظی از قرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء و بکار عربی
و فصیح نیست و آنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که او را بمجلس
خواستند و مکررا او را امر بقعود و قیام فرمودند آن شیخ گفت استهزائی
و انا شیخ بکار . پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند و این
سخن در جهان منتشر گردید *

مگر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها از قرآن آوردی نمی شنیدند و نمی
فهمیدند که میفرماید اعراض از حق نکردند و اختلاف و تفرقه از راه
خدای نجستند مگر بعد از آنکه دانستند راه خدای را ﴿ و جحد و ابها
و استیغنتها انفسهم ﴿ و فرمود دیگر حجتی میان ما و شما باقی نماند

کافی تواند بود و از اینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیقی بجز از یکی نبود و اینهمه فرقه های کونا کون
که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی و دیگران را در کراهی دانند
بجملگی خودشان را عیسوی نامند *

پروتستان دیر وزی بجز خود در دنیا عیسوی حقیقی نمیشناسد .
کاتولیک پروتستان را اهل بدعت می شمارد . ارمنی لاتین را بد
میداند . یعقوبی ملکاوی را غیر معتمدی انکارند . نسطوری
رومی را مردودی پندارد . ومع ذلك در اصطلاح از جمله آنها
تعبیر عیسوی آورند . با آنکه اگر عیسی را خبری از آنها باشد
تنها از یک فرقه خواهد بود . که هر کا، بچشم خدایی بنکریم
آنهم در خارج از فرقه های مذکوره است . و اگر قدری از روی
تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

✽ معیار چهارم ✽

میزان الحق پروتستانی در تشخیص الهام حقیقی شرابطی آورده
در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستان را متفرع بر شرابط مذکوره
میدارد و زاید نیست که عبارات او را در اینجا بیاوریم *

✽ در صفحه یازدهم از میزان الحق مزبور است ✽

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنا بر شرط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها
از الهام حقیقی صادر گشته باشد . که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت و بی تقصیری و پای و خوش حالی حقیقی است
هرگز رفع نمیتواند کرد . بلکه در خصوص ذات و صفات خدا
و اراده او تعالی که در خصوص انسان است از آنها کانهای نالایق
و ناقص صادر میشود . بمرتبگی که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخن می‌رساند الحق بگویم که این اعتراضات بر بت پرستان و کتابهای آنها که آوردی بر تو و آیین و کتاب تو نیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی‌تقصیری حقیقی و پاکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر در خصوص ذات و صفات خدا و اراده و امری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کانهای نالایق و ناقص صادر نمی‌شود . بر تبه که آدمی را به شرك و تعدد خدای واحد من جمیع الجهات و عروض اعراض بر او و مانند این عقائد فاسده دلالت میکنند ؟ *

* مگر نشیدی که نباید تکلم بسخنی کنید *

* که همان سخن بعینه بر خود شما بر کرد *

مؤلف مذکور سخنان خود را می‌رساند بد آنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت * امانی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد * باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هر دو کلام خدا است و چون بسیاری از مطالب قرآن و انجیل موافق با همدیگر نیستند پس هر دو کلام الهی نتواند بود و تنهایی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع بر اثبات صحت انجیل و توریة و عدم وقوع تحریف و منسوخ نشدن آنها کرده و در نظر خویش از عهد این امر ممتنع الاثبات برآمده بنیان آیین پر و تنسانی را از همچنان انجیلی که از حال اونی جمله آگاهی جستی استوار میکند *

* تنبیه * با وجود بیانات گذشته در خصوص توریة و انجیل و بر مقتضای اذعان او که یا انجیل باید کلام خدا باشد و یا قرآن و آشکار شدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن و اقرار بر اینکه اکنون بجز از قرآن کلام حقیقی الهی در دست نیست و اگر بعضی از آیات او را من و شما نفهمیم

در خارج از محل نزاع است زیرا که کلام خدا را از روی تحقیق
مخاطبان حقیقی با آن کلام میدانند و بس و بر من و شما از آن نور قدیم
و سر عظیم که مخاطبان حبیب با محبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید *
کیفیت وقوع و عدم وقوع تحریف را در توریة و انجیل بقدر
کفایت اکتونی دانستی . و مزید آگاهی از آن را نیز در طی بیانات
﴿ میزان الموازین ﴾ پیدا خواهی داشت . پس عنان کیت قلم را بمیدان
بیان در وقوع نسخ در کتب معطوف داریم و سخنان میزان
الحق را بعبار تحقیق بیاوریم *
این بیان را در طی معیار های آینده نیک بنکر و کوش ادراک خود را
باز کن *

﴿ معیار پنجم ﴾

در فصل دوم کتاب میزان الحق از باب دوم در اثبات عدم وقوع
نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند و دقیق سخن را از عالم
ادراک خود میاورد که مرد بصیر تمند هو شیار در تپاهی آن سخنان
محتاج به برهاتی از خارج نتواند بود *
عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن
زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه از عقاید
اهل توحید بوده است و معنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است .
راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده
شود ولی چه چاره که من مکلف هستم و مأمور . و المأمور معذور *
ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند و باطل نمی سازد
بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام
شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف و تغییر
موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق
گذاشته میشود . و آنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت و نسخ
از آدم تا خاتم بدانای برای تو باختصار بیاورم . و اگر در ثانی مناسبتی
پیدا کردم سر و حکمت اختلاف شرایع و عدد معین آنها را نیز برای
تو توأم آورد *

در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن
مطیع و عاصی و برای نظم نوع بشر و برای تعیین خدمت جسم
و جسمانیان و برای سایر حکمتها و مصالح دیگر در هر زمانی
لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت و ناموسی از جانب خدای
برای او و اولاد او مقرر گردید و صحف آسمانی که صحف آدمش کویم
بر آنجناب نازل آمد *

تا زمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود و بعد از بعثت آنحضرت
شریعت تجدید شد و وحی تاسیسی بر او نازل گردید . و آن تجدید
و تاسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تا زمان ابراهیم علیه و علی آباء السلام شریعت نوح معمول بود
و بشریعت ابراهیم شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد و بر آن
حضرت نیز صحف سماوی نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت و این
شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
و تغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . و مولود شریعتی که در زمان
ابوالبشر علیه السلام بمنزله نطفه از جنین بود جان گرفت و روح بر آن
جنین داخل شد . مرده تولد مولود را قالوا حالا داد و کتاب او * انکلیون *
بمعنی تعلیم و بشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *
و چون در ازمنه پنجمگانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت
بعثت اینکه احکام تابع بر موضوعات است چنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرگ شد
خطاب ﴿احل لكم الطيبات﴾ باو میرسد *
این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد
بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مواد صغیر را تا مقام جان
گرفتن در شکم مادر پنج کگونه تغییر کلی است که اهل حکمت
این معنی را دانند . نخست ﴿نطفه است﴾ دوم ﴿علقه﴾
سیم ﴿مضغه﴾ چهارم ﴿عظام﴾ پنجم ﴿اکتسایه لحم﴾
که مقام ولوج روح است این است که زمان موسی علیه السلام یعنی
اهل آن زمان بسیار مشابیهت بعظامت داشتند و سخت دیر فهم
ولجوج بودند *

تا زمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت و بتوسط
عبد حقیقی الهی ﴿که پدر جسمانی او نیز﴾ عبد الله ﴿بود
و مادر او ایمان بتوحید و اسماء و صفات الهیه آورده از جمله مساوی
و معایب ﴿آمنه﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمس
متقدمه است مقرر آمد و کاملترین شریعتها شد بعلم اینکه در طبق
مولود تام الخلقه بود *

﴿ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين﴾
چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود و هر چه بزرگتر شود همان
انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿حلال
محمد حلال الی یوم القيمة و حرامه حرام الی یوم القيمة﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میثنوی و بکدام دل میفهمی
اگر کوش شنوا و دل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو و اگر خدای
نخواست با کوش معاند و دل بغضناک هستی پس برای اصلاح
خویش طیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم و نسخ شرایع را بفهمیم . پس
مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحه سماویه نیست . و تغییر بیانات
در خصوص اسماء و صفات و مطالب توحید جاری نتواند بود .

کر بصیرت و انصاف آوریم از این کلام وضوحاً توانیم دانست
که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد و او را و شریعت
او را بنیان قرار داد . و بنابراین انجیل هر گاه از خدای آنجناب
بگذریم در مرتبه نبوت از این سخن پیدا می‌گردد که مقام کلمه با کلیم
فرقی خواهد داشت و صاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروعات خواهد
بود مانند این است که تو خانه محکم اساسی را بسازی و بدست رسام
و نقاش یا نجار و مانند آنها بدهی که در آن رسمها و زینتها و در
و پنجره و مبل و پرده و امثال آنها ترتیب دهند *

ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی
پیغمبری است مبعوث شده و کار او محکم کردن شریعت الهیه است
همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر بر کشدگان خانه
اسرائیل *

و الحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة و محکم کردن
عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا
بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد و از همان سخنان او بطلان مدعای
او را آشکار خواهیم داشت *

میگوید در توریة نهی از قتل شده است و انجیل گفت که بد کوبی در حق
برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن
نهی نمودند و انجیل از نگاه کردن بشهوت ممنوع داشت تا آنکه بحکم
طلاق میرسد و میگوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح
بجمله توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت و منحصر بحال
وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *

اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بر وقوع نسخ در توریة است
اگر چه انجیل و عیسی از این حکم خبری ندارند و اگر گفته اند بمعنی
مکروهیت طلاق در نزد خدای گفته اند نه از روی حرمت و مطلق
ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

﴿ ابغض الاشیاء عندی الطلاق ﴾

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند و حکم خدا زایل نمیکرد ،
و غافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترک
نکرده است . و گذشته از اینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهد الهی بوده است و مقصود
خدا از این کلمات با آن قرینه روشن گردد . که فرمود زمانی
خواهد آمد که شریعت را در دل ایشان محکم کنم و عهد مرا افشکنند
و همچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فوآد نیز اعتقاد آورند *
بعد از ذکر آیات ارمیا با آیت ششم از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا
استشهاد جست و ایک با اشارت تنها اکتفا کرد و آیات را ذکر نمود
و همچنین شواهد دیگر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
نپرداخت و علت عدم ذکر آنها را بزودی خواهی دانست .
که * اولاً * آن آیات بهیچ وجه دلالت بر مطلب او ندارد
ثانیاً * در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال
خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد . و ما همه ترجمه ها را
از روی ترجمه های خودشان در اینجا خواهیم آورد اگر چه
در اصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
آورده اند *

* از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا است *

اینگ عبد من که او را دست گیرم و او بر کزیده من است و از او راضی
هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف را جاری کند . نه
آواز بلند کند و نه در کوچه ها فریاد نماید منی مرضوضی را نشکند
چراغ روشنرا خاموش نکند حکم از روی حق بیاورد تا هنگام
کذاشتن حکم در روی زمین دلتک نشده خسته نکرد در جزیره ها منتظر
شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانها را
آفرید و آنها را بسط داد الی آخره *

بیت ششم از کتاب ویاب مزبور را که در تبدیل عبادت ظاهری

به بیگانه و بتها نرسد . آن عبد حقیقی الهی بتها را سر نگون کند
بت پرستان را درز مایه که جهان را غالب باشند مخدول و منکوب
سازد حکم الهی را با استقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منتظر
شریعت او باشند *

آیات مزبوره را عیسویان بمسیح تاویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندک اعتراضی
که با آنجناب وارد گردید در انجیل نسبت دلتکی را باودادند با آنکه اشعیا
گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتک نشود *

* در فصل هفدهم انجیل متی آورده اند * عیسی نیز جواب داد که ای
اولا دبی ایمان و نادان تاکی باشما باشم تاکی تحمل از شما ها کم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان
اطوار توحید حقیقی نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا کرد *

منتظر بودن بشریعت او را از جزیره ها می شنوی که در امریکا با اینکه
بمبوحه ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسه او ظاهر گردید .

و انبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا
موجود هستند . و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان

عیسویان ساری شد و بی دعوت کننده ظاهری بواسطه عقل سلیم
که نبی باطنی و شعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیقت شریعت

منتظره در جزائر در میان جمعی ظاهر آمد و حکم خسته و طلاق و تعدد
از دواج و مانند آنها در آنجا آشکار گردید . و تمه آیات و بیانات

فصل مذکور اشعیا در طی بشارات در معیار ششم از میزان چهارم
گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت

دیگر بفصل صد و نهم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

* اینک آیات زبور است *

خدا قسم خورد و نادم نخواهد شد با این ملک زادق الی الابد امام
هستی خدای تو که در یمین نست در روز غضب پادشاهان و ملکان را

خواهد کشت بواسطه لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را پرخوانند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خوانندزد *
مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامه هفتم پولوس که عبرانیان
نوشته است محول میدارد . وسقامت ترجمه نامه مذکور را از متن
عبارت زبور با آسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی با این
ملك زادق را که ملك سالم و در زمان ابراهیم علیه السلام بود بمیسی
تأویل کند و از آن عدم تأسیس عیسی يك شریعت جسمانیه را برساند .
حال آنکه در آیات مزبوره تصریح بر لشکر کثی و دنیونت آن لشکر
در روی زمین و پراند آختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
آورده است *

آیات هجدهم و نوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم
تغییر شریعت و مبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره
نیز گذشته از عدم دلالت بر مدعای او شاهد بر بعثت پیغمبر صاحب
شریعت مانند موسی است و اینک ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هجدهم توریة مزبور است ﴾

خدای بمن فرمود که "هتشان تو معقول است از برای آنها از میان
برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیرانم و هتشان خود را بردهان
اونهم و آنچه را که باو گویم بایشان گوید و هر کس هتشان مرا که او
از زبان من گوید قبول نکند از او بازخواست کنم *

﴿ و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى بوحي ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودند نه از برادران بنی اسرائیل
که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند و عیسی مانند موسی
پیغمبر نبود یا خدا بود و یا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد
عیسویان نبود و مع ذلك از بجای این آیات عدم نسخ در کتب
آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *

نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدزجه ثبوت برسد موجب
بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب و شرایع واقع

نشده است و خود وقوع تبدیل در اعمال و عبادات را که همان معنی
نسخ است میخواید اثبات کند *

✽ معیار ششم ✽

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن
عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم و همان دلائل
صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود و در آن
ضمن پایه ادراک او نیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او
و براهین رد بر نسخ را که آورد اقرار و اثبات در وقوع نسخ است *

✽ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ✽

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة با انجیل را میگوید که قریاتی در زمان
موسی بود و چون عیسی قربان شد دیگر زومی برای آن قربانیها نماند *

در توریة امر بغسل و تطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این
بود که بدانند يك شست و شوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل
بی آن شست و شوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم
غسل برداشته شد و زومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت و قربانگاه یهودان بود و خدا همچنان وانمود
میکرد که در آنجا ساکن است و لکن برای نمونه این بود که باید دل
آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را
همچنان مسکن مقدس میسازد دیگر عبادتخانه سنگی یعنی هیکلی
لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول
کاری نشود بجز از کارهای دین و این عیدها نمونه عیدهای قلبی بودند
که عبارت از تقرب بخدا است و استحکام رابطه دوستی باطنی بخدا
بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد و تابعان خود را با آن
درجه تقرب و دوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

قلب است که آن نیز از عناصر و از سنخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی
چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل
نشدن یکشنبه را نکفت و علت تغییر سبت را یعنی شنبه را بیک شنبه
بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای
دیگر قرار دادند و برخلاف توراتی که میگفتی تغییر نخواهد یافت
و عیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

از این سخن بگذریم که در این نامه مبنای کار را بر اختصار گذاشتیم .
ولیک از صاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات و اسباب تبدیل
اعمال جسمانی را بروحانی در این چند مطلب گفتی پس علل و معانی
اقسام نذرها و آداب مفصله آنها را که در شریعت موسی بود و شما
ترك کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل
شد چرا عیسی روزه گرفت و امر بروزه داشتن کرد و اگر نسد اطوار
وضع و کیفیت صوم را چرا تغییر دادید ؟ *

از آنها گذشتد این پرهیز را در جای روزه از کجا آوردید عمل عیسی را
تحریف کردید شما نیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد
آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همه آنها را باطل کرده نمازهای
کونا کون آوردید هر گاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال
آنکه عیسی خود نماز میکرد و امت را مأمور بنماز میداشت پس این
نمازهای عیسویان چیست و اگر نکرد علت تغییر نمازهای مفرده
در تورات چه بود ؟ *

اگر از اینگونه اختلافات آیین عیسویان و توراتیان بشماریم بسیار
خواهد بود و مغایرت آیین آنها با یهودان مطلب واضحی است و برای
ثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم در میان شریعت عیسی و موسی
واقع است تنها يك تغییر کافی تواند بود حال آنکه در این مقام سراپا

بسیار عموماً و مخصوصاً و تأکیدات در این باب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان بانجیل او حکم
خته ظاهری باطل شد بالاتفاق مخنون بود با آنکه اگر پای دل
از شهوات موجب بطلان حکم خسته بودی در پستی دل عیسی
اسلامیان و انجیلیان متفقند و از آن طرف خود میگویند که آنجناب
خدا بود و پسر خدا بود *

عناد با یهودان را در خارج بگذاریم و تصور کنیم که همچنان عهد
ابدی خدا که با ابراهیم و نسل ابراهیم علیه السلام بسته شد و مانند
عیسی مسیح کسی آن عهد را از جانب خدای بر خود گرفت آیات تواند
به همتان بی بنیاد باطل گردد * ۶ *

برهانی که عیسویان را در ابطال این حکم مؤکد دائمی و تحریف کلمه الله
عیسی است دو عبارت غیر کافیه بر اثبات مدعا از نامه ها است که * اولاً *
ماخذ آن نامه ها معلوم نیست * ثانیاً * در تحریف اصل و ترجمه
آنها سخنها هست * ثالثاً * خود آن عبارات دلالت بر ترك
خته ندارد سهل است که شاهد بر لزوم خسته است *

راستی کارهای عجیب و حیرت گردنی ازین طایفه می بینیم . و الحاصل
نخست ماخذ و جوب خسته را از توریة پیاوریم که اساس کار را دانسته
باشیم *

* در فصل هفدهم از سفر تکوین مخلوقات از توریة است *
پس از آنکه خدای بابر ام نمودار شد در حالتیکه نو دونه سال داشت بوی
گفت منم آن خدایی که بر همه چیز قادر است در حضور من سالک و کامل
اش عهدی میان من و تو خواهم بست و ترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد .
نگاه ابرام سجده کرد و خدا با او بسخن درآمد و فرمود هما ناعهد
من با تو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید و پس از این
امت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدر امتهای بسیار کردم و ترابه
سیاری زیاد خواهم کرد و امتها از تو پیداشوند * قبیله ها * از تو
ظاهر گردند . و در میان تو و من و نیز با فرزندان تو که بعد از تو آیند

نیست و خسته که در کوشش شده است خسته نیست اما یهودی آن است
صکه در باطن یهودی است و خسته آن است که در کتاب نیست
و در معنی با قلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست
از جانب خدا است *

به بیند این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید
و قناعت بر یهودی بودن در ظاهر و اختان ظاهری نماید دل‌های
خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که خسته حقیقی چنان است .
چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت را حفظ کنی ختان فائده
میدهد و کرنه مانند این است که خسته نکرده باشی . که روح
در اعمال ظاهر به اعمال باطنیه است و جسد بی روح زنده نیست
چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود و هر کدام بی آن یکی ناقص
و ابراست . و هر کس عهد ابدی خدای را باطل کند از نسل
ابراهیم و از برکت و مبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی
با ابراهیم و ذریت ابراهیم عطا فرمود بی بهره و ابرباد *

دلیل دوم صاحب کتاب بر ابطال حکم خسته فقره یازدهم از فصل
دوم پولوس نامه است که بقولوسسیان نوشته است و آن آیت
چنان است که ذیلا آورده ایم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد نگاهان کوشتی را از خود دور
کردید بختانی که در او بادست نشده بود محتون شدید *

به بیند پایه سخن اینها را با چه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند
باطل کنند عیسی را خوب محکم کننده شریعت موسی دانستند
و آنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی
عناد و جعود با طوار یهودی حکم الهی و امر عیسی یا تصریح
در انجیل‌هایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه
از نامه‌هایی که میگویند از معلمان و مقدسان است و سند آن نامه را وصحت
ترجمه آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت
بر عکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند و تباہ سازند *

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دوم از کتاب خود را در خصوص علم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بذکر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیاتی آورد و سخن را بد آنجا رسانید که گویا اسلامیان را در عدم تحریف توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام سخنی نبوده است و این نسبت تحریف را در بعد از آن گفتند و آنوقت که انجیل و توریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که در استدلال بر مدعای خود آورد که از این آیات استنباط میشود. تا زمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلم اینکه در آن آیات وارد است که بکتب مسیحیان و یهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند. اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی و نفهمیدن آیات قرآنی است یا آنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید داریم که از روی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحه ﴿ ۳۴ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هر دو قسم از آیات را بتدبیر و انصاف بخوان و جواب مؤلف را از کتاب خود او بگوی *

اهل ذکر را باهل کتاب معنی کرد و آیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون ﴾ ولی ﴿ اولاً ﴾ غفلت از مثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون بالبینات و الزبر ﴾ ﴿ ثانیاً ﴾ ملتفت نشد بر اینکه اگر مقصود از اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بر دین اسلام میشد ﴿ ثالثاً ﴾ هر کجا،

مشهور و معلوم بوده است بنحویکه هرگز مجال انکار آنحضرت را
نداشتند مگر بغضاد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان
در انکار بر مسیح با وجود دانستن اخبار او و شناختن او کردند *
﴿ قل ما كنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را از تلبیس کردن حق بیاطل و کتمان
حق بعد از علم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دوم ﴾ بیان حال لجاج و تحریف یهودان است
که ﴿ اولاً ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم بخدای بطور رفتند
و توریه را آورد طایفه از آنها یهودان گفتند که این احکام را
خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید وی
خواهید بعمل بیاورید و هر چه را نتوانید ترك کنید ﴿ ثانیاً ﴾ يك
فرقه از یهودان از زمان موسی تا زمان اسلام در کار تحریف بهر قسمی
که میتوانند دروغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان
علتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند و حال
آنکه يك فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تلبیس کردند و حق را
دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها
بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب و مشرکان میدانستند
که پیغمبر موعودی بعلامات و آثار معلومه خواهد آمد و تا آن پیغمبر
نیامده بود اذعان داشتند تا آنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار
کردند و میبایست هم بکنند که از ریاست و بزرگی و جاه گذشتن سخت
دشوار است همچنانکه یهودان در حق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف و وقت تحریف و کیفیت تحریف را از اسلامیان
سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شر بر یعنی شیطان و نفس
ماره بسوء و ظلمت عالم خاکی و غلبه هواها و خواهشهای نفسانی بر بنی
آدم است که اسباب و علل این مطلب را در این نامه مشروحاً نتوانیم
آورد و علی الاجمال همین وضع جهان و اختلافات امم و ملل و برداشته

اصلا و ترجمه باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذریم *
گویا برادر پروستانی را بعزت انسی که بسختی خود دارد و دل او را
بمحبت این انجیل و توریه برای اجرای مقصود خود پر کرد هنوز سخن
باقی است ولی من قادر بر تغلب قلوب و تحویل احوال نیستم و این
امر را برخدای توانا واگذاریم و هدایت گمراهان را بتوفیق او تعالی
محمول دانیم *

✽ والسلام علی من اتبع الهدی ✽

اینکه مؤلف گفت اسلاهیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
در توریه و انجیل و مانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید
که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هرگاه اصل
کتب بوجود نسخه های اصلیه و اتصال سند و تصدیق پیغمبری
آنها را ثابت میبود میتوانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را
زمانا و کما و کیف معین نماییم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
نیز باشند در آنصورت تکلیف مادر تصدیق و تکذیب معین و محدود
باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . و در صورت مجهول الحال
بودن ✽ اولاً ✽ آنچه در بیانات خداشناسی و اسماء و صفات
الهیة موافق توحید حقیقی و تقدیس و تتریه واقعی است توانیم گفت
که از کتب مقدسه اخذ شده است *

✽ ثانیاً ✽ در خصوص اطوار و صفات انبیا و اولیا آنچه را
که بیان مقامات عالیة آن مهربان حضرت معبود تعالی است نیز
ما خود از کتب آسمانی توانیم دانست و آنچه را در این دو مطلب
در خلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی و محرف خواهیم
نکاشت *

و همچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هرچه لایق شان خدایی
و موافق با جماعیات اهل کتاب و اسلامیان است جمله آنها را از کتب
آسمانی ما خود توانیم شمرد *

آنچه دایر بامر دین و آیین نیست از قبیل حکایت و تواریخ از آنها

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از پایی انسان در مفتح این معیار
آغاز بسخن کردیم *

در پایی و عصمت وجود انسانی و کامل بودن در بدایت خلقت
صاحب کتاب باما موافقت کرد چنانکه در صفحه * ۷۰ * کتابش
بعد از ذکر آیات بسیار از توریة و انجیل در این خصوص و درباره آفریده
شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طيور و حیوانات بریه و بحریه
و جمله جنبندگان در روی زمین و در روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت
خالق خود پاک و نیک و بی گنا، بوجود در آمده است و شباهت خود را
که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی با او مرحمت فرموده بود تاویل
معنی آن شیهه باین طریق است که انسان در آن وقت از گنا، و مرک
و ناپایی قلب و از خواهشها و هوسهای بدواز ضعف روح و جسم
آزاد و بری بوده است و خدا را در کمال کاملیت شناخته و دوست داشته
و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را میشناخت و محض او را دوست میداشت و محض
او را طالب بود و بس و در اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته
و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت
و پایی مآو گردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر
بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید انتهى *

از بحث توحید و فوائد ایجاد و بالخصوص از این همراهی که صاحب
کتاب در بیان سخن باما کرد و موافقتی که باما نمود و از کتب متقدمین
و متأخرین دلائل آورد کامل بودن و پایی و عصمت مطلق انسان
در بدایت ایجاد و استعداد او بر تدبیر و تصرف در مخلوقاتی که دون
از رتبه او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون با اعتقاد صاحب کتاب که جمله انسانها را ناپاک و گناه و بدکار
میگوید و یکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم
که مخاطب بآن نامه میتوانند شد و مانند آنها را آورده استدلال

و کد ورتها کدام است *

حکما و دانشمندان را در میدان بیان این مطلب تکاور سخن لنگ است و مجال ادراک تنگ مگر آنکه از وحی آسمانی دریابند و بیان این مطلب را بالا طرف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند و در طبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده و شاهد بر خلقت آسمان و زمین و آفرینش موجودات شدند و راسخ در علوم الهیه گردیدند و ایشان وحی و کلام ناطق و تکوینی خدای هستند و تحریف و نسخ در آنها جاری نتواند بود. و هر چه گویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیگر از عهده بیان اینگونه مطلبی که سر مبداء و معاد اشیاء و کاشف اسرار و اطوار مذاهب و ادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذ آن اخذ کرده و متعلم از وحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشده خدای تعالی باشند. و بجز از این گونه عالم و متعلم از آن عالم که مظهر عالیت خداست دیگر مردم سر این مطلب بزرگ را نتوانند گفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات و همج رعاع اتباع کل ناعق یملون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجوا الی رکن و ثیق *

رمزی از این سر عظیم را در نخستین میزان از این نامه شنیدی و با وجود کمی آگاهی که مرا است و علایق و عوایق زمانم احاطه کرد و وضع نامه را نیز بر اختصار گذاشتم از آوردن تعلاتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام از شرح و بسط دادن در این مطلب اعتذار میکنم و همینقدر را میگویم که بیان اینگونه اسرار در نزد علمای اسلام پیدا تواند شد و هر کس طالب باشد پیدا تواند کرد *

* آب کم جوتشکی آور بدست * تا بجوشد آبت از بالا و پست *
بر سر سخن رویم که مقصود از دست زود مؤلف نجات را بمسیح منحصر کرد و دلائل نارسا از انجیل و نامها که حال آنها و ترجمه های آنها

وجود پاك ایشان است *

در کتب لفظیه و حر و فیه بحافظت خدای تمسک جستی و وقوع تحریف و نسخ را از آنها بکلی انکار کردی انبیا و اولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند و مقصود خدا از آفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفوة الله هستند چگونه وقوع تحریف و تغیر و عروض کدورات و ظلمتها را در ایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی از حضور ایشانست شرم آید و از این نسبتهای ناشایست در حق ایشان در کذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذارد و استغفار میکرد و یا پیغمبر ما طلب مغفرت مینمود و همچنین از انبیا و اولیا یا در حق ایشان سخنانی که موهم گاهکاری است ظاهر میشود نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند گاهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی و معاشرت باناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند و بیاشامند و تحمل از ناملایمات این جهان کنند و استغفار ایشان تعبیر از اشتیاق بحضارت قدس و مقامات انس و خلوت با محبوب و رسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری از عالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود و حکمت خدای برای هدایت و ارشاد آدمیان و رهایی دادن ایشان از تاریکی و رسانیدن ایشان بدرجات کمال بر این جاری شد که ایشان علیهم السلام پایه نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند و لباس آنها را پوشند و از جنس ایشان باشند و بزبان ایشان سخن کنند و مانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پاپی گویند تا آنها را سخن دانای آموزند از حیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند و نه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت و علم و حلم و دیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد پیغمبر ما سلمان عجم را ناطق نمودند تنها ناطق فرمود بل او را عرب کرد یعنی صفات

علت و سبب تحریف کردن یهود و نصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پاک و تقدس ظاهر و باطن در انبیا و اولیا
بدرجه وضوح رسید *
عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام و شمول معنی شفاعت بر جمله
مقربان الهی معلوم شد *

✽ تنبیه ✽

اینها مطالبی است که میزان الحق پروتستانی عنوان کرده در آنها
سخن گفته است و گرنه در این مختصر نامه با وجود همه پریشانی
حواس و کربت و اضطراب و قلت بضاعت که این عیب گرفتار
بعلاقی و امراض را بود نمونه از مطالب عالیه و سخنان بسیار بلند
از آنچه بضایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم و خدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم و دوری
از اعتساف خواستم و هم خداوند راست هر آنچه بر راستی گفته شود *
✽ کاین همه آوازه از شه بود * ✽ گرچه از حلقوم عبدالله بود *
در این معیار از نخبه سخنان صاحب کتاب که در الوهیت عیسی گفت
از صفحه ۱۱۴ ✽ او سخنی بیادیم و مزید آگاهی از آگاهی
اوجویم و متن عبارت مذکوره او این است *

و بنا بر این مدعا که یسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است
او بخدا دعا ✽ یعنی نماز ✽ و مناجات و شفاعت کرده است
و همه این گونه افعال که از مسیح صدوری یافت بنابر تقاضای
بشریت او بود نه بنابر الوهیت و اگر در خصوص این مدعا سوال نمایی
که آیا چگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
من هم از تو سوال می نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤاها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
و هر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث
تعمت خدا وندی محض غرور و کم خردی است و از برای آدمی

تخمی یا جوزی نتواند گنجید *
خدای را اول مخلوقی بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفریده نتواند
بود و هر چه آفریده شود در اینجهان است و در بعد از نخستین مخلوق
اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی
دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده قدرت
خدای خدا نتواند شد *

دیگروا ضحتر کنیم دیروز محدود و جهات دیروزی امر و نتواند
کردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سد گانه که طول
و عرض و عمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه‌ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد
ولا یحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . و قدرتی که در مقام تعبیر
از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . و علم که گفته میشود
همان ذات الهی است . و همچنین است تمامی صفات ذاتیه خدا که بی تعدد

جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماؤه تعبیر و صفاته تفهیم ﴾

پس قدرت و علم و مانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوئیم
ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود و واقع نکرد
و متعلق نکیرد . نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نمی کنیم *

﴿ انبئنا الله بما لا يعلم في السموات و لانی الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان
حلول و اتحاد باشد پس خدا نیست و مانند یکی از مخلوقات است
و در میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن
ممتنع باشد و آنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول و اتحادی را که میگویند در عیسی شد
آیا این کار نیک بود یا بد . یعنی حلول کردن در بشر امری است
راجع و شایسته بخدایی ازل تعالی و یا آنکه این امری است مرجوح

با آیش حلول و اتحاد مسوب داشته اند امثال آنگونه عبارات را
در حق شاگردان و حواریان عیسی نیز نقل کرده اند و در انجیل
خودشان نوشته اند *

اینک * در فصل هفدهم انجیل یوحنا * از قول مسیح آورد تا آنکه ای
پدر همه یکی شوند و چنانکه تو در من هستی و من در تو ام ایشان * یعنی ایمان
آورندگان بمسیح * نیز یکی در ما شوند تا آنکه جهان بدانند که تو مرا
فرستاده و عزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه
ما یکی هستیم من در آنها هستم و تو در من هستی تا آنکه جهان بدانند
که تو مرا بعث کردی و چنانکه مرادوست داشتی ایشان را دوست داشتی *
نیز * در آن فصل انجیل است * که من کلام ترا با آنها دادم و جهان نشنید
بایشان کرد زیرا مانند اینکه من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند
و هم * در آن فصل است * که ایشان از جهان نیستند همچنانکه من
از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو * یعنی
و عده تو در حق ایمان آورندگان * حق است چنانکه تو مرا بجهان
فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

* در فصل اول نامه نخستین یوحنا است * آنچه را که دیدیم و شنیدیم
بشما بیان میکنم که شما با ما متحد باشید و فی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر
او عیسی مسیح است * نیز در آن فصل است * اما اگر مانند او که
در روشنایست دور و شتابی است رفتار کنیم بایکدیگر متحد هستیم *
* در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا است * باورندارید که من در پدرم
و پدر در من است آنچه شما میگویم از خودم نیست بل پدری
که در من است * و عبارت دیگر * در من ساکن است بعمل
آورد * نیز در آن فصل است * در آن روز بدانید که من در پدرم
و شما در من هستید و من در شما هستم *

* در فصل ششم نامه افسوسیان است * خدا و پدر همه یکی است
که او بالای همه است و با همه است و در همه است * و در فصل ششم
نامه قورنتوسیان است * شما هیکل خدا هستید *

* ما يكون من نجوى ثلثة الالهو را بعهم *

راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند و معنی میکنند . پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است . و ذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین و در جاهای دیگر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسبت و علاقه ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *

راست است در حق مهربان خدای و ایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول و اتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید و بس . و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید و اهل معرفت نظماً و نثراً این مطلب را گفته *

* ان الذين يباعدونك انما يباعدون الله يدالله فوق ايدبهم *

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای گفت و دست پیغمبر را که در بیعت بر بالای دست بیعت کنند کان بود دست خدا تا مید *

* ومارمیت اذرمیت ولكن الله رمی *

اتحاد فعل را بحدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهراً پیغمبر علیه السلوۃ والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

* من رآنی فقد رأى الحق *

هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد و مولانای رومی در کتاب مثنوی گوید *

* کر تو خواهی هم نشینی با خدا * رو نشین تو در حضور اولیا *
و الحاصل معنی تثلیث و اتحاد خدا را با مسیح و دیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکوره که از انجیل و نامه ها نمونه آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت .
و اگر از تعیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدری که در انجیل و غیر آن

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد
بفهمیم و نمیدانم این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی
که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه
نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. و دانشمندان دانند که تکلیف
ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت و آثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگری نیست.
خدای توانا انسان را در صورت خویش آفرید و او را بصورت
صفات و اسماء خویش ساخت و مظهر جلال و جمال خویشش داشت.
و قدرت و علم و حکمت خود را بوی عطا فرمود و منتهی بزرگ بر او نهاد *
* ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا *

و مع ذلك اینگونه اعتذار در اعتقاد به تثلیث یا خود حلول و اتحاد
ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود. و چنانکه گفتیم
آتش پرستان و مانند آنها را راه اعتذار یا اینکه سخنان بی بنیان باز
شود. و در آن صورت ناچاریم از اینکه هر کس، اهل تثلیث را موحد دانیم
بت پرستان را نیز آفرین گوئیم و موحد شان شناسیم. و چون بدلائل
عقلیه و نقلیه خود را بر نحسین و تصدیق آن طایفه راضی نتوانیم
کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست
و کتب آنها را کتب الهامی نتوانیم گفت و اعتماد با آنگونه اسفار
و رسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص در امر دین اسلام و کلام الهی
بودن قرآن و تفحص از اینکه آیا اخبار پیغمبر آخر الزمان در بقیه این
کتب آسمانی پیدا میشود یا نه. و آیا معجز و خارق عادت از آن پیغمبر
ظاهر کردید یا نه. اگر چه بعد از مطالعه صاحبان انصاف موازین
و معیارهای سابقه این کتاب مستطاب را محتاج بزمید پیانات در این
نامه نبودیم ولی برای اكمال نعمت و اتمام حجت بر اهل ایمان و انکار
بقیه پیانات در مطالب مذکوره را در طی دو میزان دیگر چنانکه
در صدر نامه وعده کردیم بسیاری خدای و امداد اولیا در غایت ایجاز

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمة ﴾

﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة و انجیلست در حق پیغمبر موعود که منتظر در میان جلاء امم و قاطبة ملل بود. که پس از همه تحریفات و تباهیها که در آن کتب سماویہ کردند همین بقیه آنها بوضوح و آشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را مینماید. و در طی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بر بیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاک و روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. و این میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان و اختیار که خدای را در حق هر قومی از اقوام و در باره هر گروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون از مقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب بر مسیبات ظاهریہ بیافریند. و همچنین که پدر مارابی واسطفه پدر و مادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت و او را مبعوث بر بنی اسرائیل فرمود و مأمور بر تعلیم و بشارت کرد. یعنی انکلین را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید و مسدد او داشت. و آنجناب آنچه را که مأمور بر آن بود از تبلیغ و ادای رسالت و بشارت بعمل آورد. و حواریان که صاحبان ولایت و تصرف و تدبیر در جهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

ساخت که جمله آنها در هلاکت است مگر بکفر که تابعان
شعرون الصفا هستند *

در * فصل دوم * از رساله تأیید شعرون الصفا در حق معلمان
بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند
چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را
که خریدار آنهاست نیز انکار کنند و عقائد باطله را که شایسته
لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت
آورند و جمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها
در خصوص راه حق بدگویا و اطاله لسان شود و از روی طمع بسختان
ساخته * یعنی مجعول * شما را بجای متاع بگذارند یعنی
میخرند و میفروشند و تجارت میکنند و متاع تجارتی آنها شما
میباشید *

در * رساله مذکوره * در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیله
خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی
که باور داده شده بود بشما نوشته است. همچنین که در جمله نوشتهجات
او که در این مباحث نوشته است و در این مطالب مانیز چیزهایی هست
که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنین که در حق
کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت
ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش
از وقت بدانید و حذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته
از منانت خود باز نمانید *

در * فصل دوم * مکاشفات یوحنا است از دروغگویی یافتن تورا سولانی را
که میگفتند ما اهل رسالتیم و رسول نبودند و دروغگویی آنها را
بامتحان دانستی آگاه شدم *

تحریف و دستکاری در انجیل و کتمان اناجیل یعنی تعلیمات
و بشارت مسیحی و تغییرات و بدعتها که در آیین او گذاشته شد.
و اعمال و آداب آنجناب را که برای و قیاسات و تأویلات باطله بر هم

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نگویند او نیز از آن دروغگویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگوید لفظا ودلالة تغییر داده و تحریف کردی چنانکه عیسی و اوصیای او خبر داده اند و این خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد .
معلمان دروغگوی همواره در میان عیسویان در هر زمانی بلباسی ظاهر توانند شد که تحریفات نقطه و تا ویلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت و سبب که در این کار پیشینان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم و اکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که در خصوص کمره کندگان بعد از خود خبر داد و مؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم *
عیسی علیه السلام صکه از خراب شدن بناهای بزرگ و مانند آنها در هنگامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتها که ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمره نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میآیند و بنام من کسان بسیاری را کمره کند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد از من پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . و مؤلف آنرا تحریف کرد و پنداشت که اسلامیان بروایت و نقل او اعتماد کنند و اعتقاد آورند . و الحاصل معلمان و دعوت کنندگان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند و در ابطال دین خدا کوشیدند و چهره شاهد مقصود حقیقی را در پرده اختفا گذاشتند . و دوست ندارم که باسم و رسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانه طرف مقابل را بتحریک آرم .
که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . و اگر پیغمبران دروغگوی نیز بآن معلمان بگویم باصطلاح خودشان خواهد بود *
* مبشر برسول یأتی من بعدی اسمه احمد *

و توریة و سایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم در طی این اوراق
 بیاری خدای خواهیم آورد *
 اهل کتاب بشارت و وعده در این بقیة کتب آسمانی را که در حق
 پیغمبر موعود و منتظر است بخوبی میدانند ولی بعزت زبون بودن دلهای
 آنوده ایشان از سلطان جهل و عناد چنانکه عیسی خبر داد راه تاویل
 و بهانه جویی را در کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم و آگاهی
 از حقایق امور انکار و جحود آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح
 و بشارت های وارده در مسیح و در معجزات ظاهره از مسیح و در اعمال
 و رفتار های مسیح کردند و همچنانکه صاحب کتاب از روی بی شرمی به
 تبعیت کفار عرب نسبت جنون و صرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر
 عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *
 افسوس بر آنگونه دینداری باد . ای صاحب تألیف در انجیل خودت
 از یهودان و منکران نشینیدی که گفتند رئیس شیطانها با مسیح
 همراه است و هر چه بدست یاری او میکنند . و در حق
 یحیی نیز مانند این سخن را نشینیدی و تبعیت بر یهودان را بر خود ننگ
 ندانستی ؟ *

* معیار دوم *

آیات کتاب موسی را که آنرا توریة مثنی گفته اند در معیار ششم از میزان
 سیمین بمناسبت از سخن آوردیم . و معلوم کردیم که آیات مزبوره در حق
 بشارت از پیغمبر موعود است و دلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب
 کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کتبهها در تاویل آیات
 مزبوره میکند . و لفظ برادر را که در توریة گفت از برادران بنی اسرائیل
 پیغمبری بصفات و علامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تاویل کند
 که اهل ذوق و ادراک در جرح و تعدیل آنگونه تاویل که در لفظ برادران
 کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند . و بالبدیهه برادر یکقوم

چگونه بوده است و در همین بقیه توریته در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظرم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیقی الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادى که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و نکایات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدود آن الهامات اطلاع تواند جست . و پیشتر گفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید و وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته و مکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیقی او را احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحاق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم . و پایی اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتسا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . و گوئیم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظاتی در خدایی توأنا جاری نتواند بود . و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

در فصل سیم انجیل متی است * که در پیش خودتان نکویید

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق
 شد . و از لحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یا همانا اسماعیل
 در حضرت توزند گانی نکاد روشن است که مقدمات بشارات و تولید
 امیرها از ابراهیم در میان او و خدای تعالی معهود بوده است
 زیرا که خدای تعالی در بشارت از اسحق این سخن را گفت و در
 جواب ابراهیم از تولد اسحق و ثبوت عهد و میثاق در او و در ذریه او
 خبر داده و فرمود * و از برای اسماعیل نیز ترا پذیرم اینک او را مبارک
 خواهم کرد و برکت خواهم داد و او را عظیم خواهم نمود و او را
 بغایت بسیار خواهم ساخت ﴿ دوازده فرزند ﴾ از او تولید
 خواهم کرد و او را صاحب امت عظیمه خواهم نمود * و پس از این
 مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد
 ختنه را که میثاق ابدی بود و این همه بشارات در حق اسماعیل
 و اسحق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . و ابراهیم نود و نه سال داشت
 که بدست خویش خود را ختنه کرد و جمله اولاد خود را در آن روز
 در طبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مخنون ساخت *
 الحاصل قبیله ها ﴿ از دوازده فرزند ﴾ که خدای تعالی
 در مقام منت ابراهیم در ضمن بشارات الهیه و وعده مبارک شدن زمین
 بذریه بر ابراهیم مخصوص یدکر فرمود همانا ﴿ دوازده فرزند ﴾ که
 صاحبان قبائل مختلفه بودند

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار
 که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

باطل شد و در آن مقام سخنان جاهلانه که شایسته احوال برادران
اوتواند بود مندرج ساخت . و چون دانشمندان را ایراد آنگونه
سخنان نشاید از جواب بر او گذشتیم *

* ولولا الشعر للعلماء یزری * لکنتم الیوم اشعر من لیلید *

* معیار سیم *

کوش ادراک خود را باز کن عقاید موهومه را و آنچه بر آن مألوف
و مانوسی . همه را از دل خود موقه دور نمای . مشاعر خود را
برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار . و پس
از نیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک و فهم سخنان است در نظرگاه
خدای با اختیار خویش راه پیمای *

از بشارت بقیه کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف
ملل از اهل کتاب در حق پیغمبر آخر الزمان است در اینجا پیاوریم .
و میزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس
از اقامت بینات و راهنمایی طالبان دین حقیقی ایشان را در قبول و انکار
بر مکافات و جزا از جانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که در خصوص بعثت خاتم انبیا و قیام سرور کائنات
علیه الصلوة والسلام در توریة و انجیل وارد است بطریق اجمال بیان
کنیم . و در این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیه الهیه
باشمشیر و مستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع و حسام غالب که در دست
بداللهی بود بسیاری خدای سخن گویم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت و رأفت و عطوفت موصوف
دانیم صفات قهر و غضب و انتقام را نیز در آن حضرت اعتراف
خواهیم داشت . و گذشته از دلائل ضروری که در این سخن عقلا
وارد است کتب سماویه را بر تصدیق این مطلب ککواه راستین
خواهیم دانست *

تاریخ صفات قهر و غضب خدای در هر زمانی بطورهای کونا کون
در حق اقوام و ملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

پای هبا و بی بها باید دانست *

طوائف جهان در نظر الهی هرگز شان و عظمتی نتواند داشت
مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند و روح انسانی را با خود
همراه آورند *

* در فصل چهارم از کتاب اشعیا است * طوائف در نظرش لاشی
بل از لاشی کمتر و در نزد او ناچیز معدود شوند *
سرپای این جهان بمنزله انسانی است که بنی آدم از جمله اعضای
آن انسان است. و همچنانکه انسان جزو راسها و علقها پیدا کرد
انسان جهاتی را نیز امراض و اعراض پدید آید. که خدای حکیم
انبیاء و اولیاء را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها
کار داد. و چون علت شفا قلوب که بیک عضوی از اعضا عارض
شود طیب حاذق در محافطت حیات انسان محتاج به بریدن عضو
مذکور گردد و ناچار از قطع آن شود. تا آنکه آن انسان
مکرم را از مرگ رهایی دهد و نکند ارد سرایت بجمله اعضا کرده
هلاکش سازد *

سیرت جنك و نفرین و هلاك ساختن اقوام در انبیای عظام جاری بود.
و چون اقوام را در اطوار انکار ثابت و راسخ می یافتند و میدیدند
که از آیات و معجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بپرا آنها نفرین
آورند و بفر و انتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را
موجب عبرت و اسباب هدایت گردد که منکران را بجز از هلاك چاره
در اصلاح نیست. و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه
نتوانند شد و مقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید.
و یا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند و پرا آنها می نهادند و جنك
میکردند و شوکت باطل را می شکستند که دین الهی باعمال نشود و راه
خدا شناسی از میان نرود. چنانکه موسی کلیم خدای باعماله کرد.
و جنك کردن موسی و پس از او جنك کردن یوشع بن نون معروفست

نِشَانِی از هِلَالِ عَیْدِ وَصَلِ دُوشْتِ می بَخْشَدُ

هَر آن نَقْشِ زِ سَمِّ تَوَسَنِ رَهْوَارِ می آید

نمی دانم از کُجَا می آید اَمَّا اَیْثَقَدَرُ دَانَمُ

دَمَادَمُ نَفْخَهای طَبَلَهُ عَطَارِ می آید

عَلَامَتِهای رُوزِ وِشْتِ بَکَلِی از مِیَانِ بَرِخُواست

زِ بَسِ نَگَسَسْتَه از هَمِ پَرْتَوِ اَنوَارِ می آید

اَگَر نَه جَایِ آن سَرِ حَلَقَه مِشْکِیْنِ غَزَالَانُ اَسْت

چِرَا زِیْنِ خَاکِ بَوِی نَافَه تَا تَا رِ می آید

بَلِی اَیْنِ جِلوگَاهِ دَلرُبَایِ عَالَمِ اَشُوبَسْت

کِه تَصویرِ نَظیرِش بَرِ خِرَدِ دُشوَارِ می آید

بَهْرُ سَاحَتِ دَمِیِ آن مَایَه جَانِ جِلوَه گَر گَر دَد

زِ خَاکِشِ تَا بِمَحْشَرِ نَکَهْتِ گَلزَارِ می آید

نِشَانِی از کَفِ پَایِشِ بَهْرُ مَنزِلِ کِه شُدِ پَیْدَا

اَز آن جَاسِرْمَه چَشمِ اولوَالْبَصَارِ می آید

هَمه اَزَادِ سَرُوَانِ بِنْدَه بِالَایِ او گَر دَنَد

خِرَامَانِ چُونِ بَعَزَمِ جِلوَه دَر رِفْتَارِ می آید

نِگِیْنِ خَاتَمِ جَمِ شَد مَرَا هَر دَانَه سُرْخِی

زِ شَوْقِ لَعْلِ اَو اَز دِیدَه خُونبَارِ می آید

دِلا هُشِیَارِ بَاشِ اَز پَرْتَوِ حُسنِ اَزَلِ اَیْنِجَا

تَجَلِیْها دَمَادَمُ بَرِ دِلِ هُشِیَارِ می آید

بِه بَیْدَارِیْمِ دَا دَنَد اَنچِه دَر خُوابِشِ نَمِیْدِیْم

سَعَادَتِ بَیْنِ مَرَا کَز دَوْلَتِ بَیْدَارِیِ می آید

سُخْنُ سَرَبَسْتَه تَا كُنِي بَانَسِيمِ صُبْحِدَمْ خَالِد

شمیمِ خَاكِ كَوِي اَحْمِدِ مَخْتَارِ مِي آيِد

آمِينِ (لِي مَعَ اللّٰهِ) مَخْرَمِ اَسْرَارِ (مَا اَوْحٰى)

زَهِي وَصَفَش كِه كُوِيْمِ بَر تَر اَز پِنْدَارِ مِي آيِد

شَهِي تَخْتِ لَعْمَرُكْ شَهسَوَارِ عَرَصَهٗ لَوْلَاكْ

مُجَلَّدْ هَا ثِنَايَش زِيَزِدْ دَا دَارِ مِي آيِد

زِيْمَنِ پَايِ بُوِيَش فَرَشِ رَا بَر عَرْشِ تَفْضِيلِ اسْت

سُودِ نَخْسِ رَا اِنْكَارِ دَر اَنْكَارِ مِي آيِد

زِ اَيْوَانِ جَلَالَش بَر صُفُوْفِ زَاثِرَانِ قُدْسِ

صَدَايِ دُوْر شُوْدُوْر اَز دَرُو دِيوَارِ مِي آيِد

زَهِي اَيْوَانِكِه كَمْتَر بِنْدَه گَانِ اَسْتَانِ اَوْ

زِ شَاهِنشَاهِي رُوِي زَمِيْنَش عَارِ مِي آيِد

زِ زِيْرِيْنِ پَايَه اَشْ شَهْبَازِ فِكْرَتْ تَا فِرَازِ عَرْشِ

بِمَقْصَدْ نَارَسِيْدَه خُوْنَشِ اَز مِيْنْقَارِ مِي آيِد

جُنُوْنِ دَوْرَه دَارْدِ چَرُخْ اَز سُوْدَايِ پَابُوَسَشْ

اَزِيْنِ مَعْنِي چَنِيْنِ دَر گَرْدِشِ دَوَارِ مِي آيِد

گَرِزِ اَهْلِ عِيْنَادَمْ دَر رَهَشِ خَارِي خَلْدْ بَرْدَلْ

كَبَا كَلْچِيْنِ زِ خَارِ كَلَشَنَشِ اَزَارِ مِي آيِد

مَرَاتَاتَارِي اَز گِيَسُوِي طَرَارَشِ بِيْحَنَكْ اَفْتَدْ

كَبَا هَر گِيَزِ سَخْنِ اَز نَافَهٗ تَاتَارِ مِي آيِد

زَهِي شَاهِي كِه نَايِدْ غَيْرِ اَنْدَر رِيْشْتَهٗ وَصَفَشِ

زِ گَنْجِ عَرْشِ اعْظَمْ هَر دُرِي شَهْوَارِ مِي آيِد

دهد یکتاره مویس رشته تشبیه را از کف
به نعتش چون کمالِ حُسنِ درِ اشعارِ می آید

ثَنَائِش از خِرَدِ دَر تَنکِنایِ امتناعِ اُفتاد
مَعَاذَ اللّهِ جِسَانُ از عَقْلِ اینمقدارِ می آید

بُود از آفرینش آفرینش بادِ پیمایی

هَمینِ جانِ آفرینِ از عَهْدِ اینِ کارِ می آید

جَهانرا میتوان دَر دانهِ خشخاش جا کردن

وَلی مَدَحش کجا در حَیزِ گفتارِ می آید

کسی گوهرِ دُو عالمِ زو بِسَلِکِ انتظامِ آمد

چِه سُودِ از گویَمش بر سَرورانِ سردارِ می آید

زِ اسرارِ دَر و نَش جبرئیلِ آگِه نخواهد شد

زِ بَهرِ شَقِّ صَدْرش گَرَدِ می صَدبارِ می آید

درین مَوسِمِ بیابانِ طی مَکُنِ بیهوده ای حاجی

کِه بیتِ اللّهِ بَطْوِفِ رَوْضِهِ دِلدارِ می آید

پیامرِ زو گری می گَزِ وجودِ فائِضِ الجودش

دُر از دریا گَهَر از خارِه گُل از خارِ می آید

نیابی غنچه لب از تبسم باز نا کرده

اگر از حُسنِ خَلقش بحثِ در گلزارِ می آید

بَحُسنِ التَفاتش میتوان رستن در آن رُوزی

کِه از گردنِ فرازانِ نالهایِ زارِ می آید

گاهی مَه نیمه میگردد ز اعجازِ سَر انگشتش

گاهی بَر تشنگانِ از بیخِ او آنهارِ می آید

سخن با مشک چین از چین کیسویش خطا باشد
که این هرخته را مرهم و زان آزار می آید

نه تنها آهوی وحشی بتصدیقش زبان بگشاید
ز سنگ خاره بتر اعجاز او اقرار می آید

باندک مدتی رفت و پیامد بازاری را
که بر نیک خرد پیمودنش دشوار می آید

ملائک تاب سدره صف کشیده در سر راهش
بشارت گوی و بین هم سید مختار می آید

اگر بزم مشتری خورشید رویش جلوه گر گردد
مه کنعان ینقد جان سوی بازار می آید

زهجرش چوب مینالید زار و تونمی میری
اگر مردی ترا زین زندگانی عار می آید

گهی دادست نسبت قدو رخسارش بسرو کل
خرد شر منده این فکرنا هموار می آید

اگر از مهر گویی پرتوی از آنوار او باشد
و راز گل قطره خوی زان گل رخسار می آید

بوذ یک جذبۀ از عشق وی پرتو از رویش
نیاز از بی دلان و ناز از دیدار می آید

از و خیزد تجلی از درخت وادی ایمن
وزو بتر طور موسی طالب دیدار می آید

بوذ حرف مفید و مختصر در بحث نیرویش
برون از آستینش پنجه قهار می آید

ز جودش ابر گر بر خویش گیرید جای آن دارد
گفشا صد هزاران خنده بر انبار می آید

اگر برتر چکد یک قطره از دریای احسانش
بخشگی هر طرف صد قلزم زحار می آید

درین معنی حکیم گوریدن اندر غلط افتاد
وساطت زوشت گفت از گنبد دوار می آید

ز سر سینه پاک وی از نصّ الّمْ شرح
همین دانی و بس کان مخزن اسرار می آید

گدازد انبیا را زهره آندز موقیف محشر
اگر نه جلوه در عرصه اظهار می آید

گند ناموس اکبر فخرها از غاشیه برداریش
بلی زین نکته بر حیل ملک سالار می آید

سُخَن دَر وَصْفِ اَوْزِیْنِ پَایَه بَسِی بَآلَا تَرَسْتُ اَمَّا
اگر بر تر روم نا اهل را انکار می آید

به بزم قدسیان چون نکته از فضل بشر رانند
نخستین از مهاجر وانگه از انصار می آید

جوان مردان گردون جاه دشمن شوز شیر افکن
که اوصاف پیمبر در همه تکرار می آید

ز جود خویش گوشه مندده شوای حاتم طایی
کزو گردن فرازان بحث از ایثار می آید

نه چون آن مهتر آزاده گان سرمایه ایمان
که در هر منقبت سر دفتر ابرار می آید

ایشان خواهیم کرد و برایشان نخواهم گرفت * و ما خودشان نخواهم داشت * تا باز گشت کنند . کسانی که بر اشکال تراشیده اعتماد و رزق هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بر دانایان اسرار آگاهی و نجات یافتگان از تاریکی جهل واضح و روشن است . که تسبیح نوین و حمد الهی از همه اطراف روی زمین عبارت از ظهور شریعت تازه عمومی محمدی است . که نهایت زمین و اهل صحراها و شهرها و ساکنان جزیره ها و را بکان بدریاها را حکم آن شریعت غرا و ناموس پاك الهی جاری است . و همه جهان مخاطب با آن شریعت تا بنا کند و مأمور بتسبیح خدای با آن تسبیح جدید و حمد رسا و شایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را ~~که~~ مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه از نسل قیدار ابن اسمعیل و ظهور او از عرب و در عرب خواهد بود . کلبان از رؤس جبال و تمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح و تلبیه و تمجید در اطوار آیین آن پیغمبر پاك که بر بالای کوهستان و جبال در مکه و بطحا بهنگام ادای فریضه و آداب حج بجای آورند *

از اطراف جهان از دریاها و صحراها گذرند و بر آن مکان مقدس رسند . و بامر خدای و خداوند ناموس اعظم امثال کند و سخن خدا را که میفرماید * **و اذن فی الناس بالبحر یا توك رجالا و علی کل ضامر یا تین من کل فج عمیق *** از جان و دل بشنوند و شریعت بردل های ایشان نکاشته آید چنانکه در کتاب ارمیا نوشته شد *

حمد و ستایش خدا را بجزیره ها باید رسانند در اوقات نماز های پنجگانه چهاراً تکبیر و توحید و تمجید خدا را بجای آورند در بلند یها و پستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را پیدار کرد و حکم جهان را آورد . تا آنکه ویرانیها در جهان پدید آید و خرابیها ظاهر شود . قالبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خشک شده و نابدید ~~ک~~ کردند . برای آنکه

همه کوفتند ان قیدار بر تو کرد آیند . قوچهای نیایوت ترا
خدمت کشند . از روی شوق بر مذبح من بر آیند عزت خانه خود را
عزیز کرداتم *

این است برهان مؤلف که میثوی . و مرا از اینگونه استدالات
اوسخت عجب آید . که اینگونه استدلالها را صاحبان ادراک مستقیم
در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرگز
مدرج نتوانند کرد . و بدست خود شان خود را رسوا نتوانند
نمود . و دلیل محکم دیگر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان
نشان نتوانند داد

میران الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقره
جازه های مدیان و عیفات را احاطه کنند را چنین آورد که * کلیسیای
مسیحی * را مستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میدانند
که پروتستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند و حکم
معبد های ظاهری را پر داشته اند و معبد های معنویه اعتقاد میکنند
و در اینصورت میبایست کلیسیاهای معنویه مسیحیه یا جماعت عیسویه را
بگوید و جهت پروتستانی را قصد کند و آنهم راست نیاید که جماعت
جماعت را احاطه کندهی معنی خواهد بود *

و الحاصل همین فقرات تاویه از اشعیا مؤکد و همین آیات اولیه است .
شتران و جزاه های مذکوره قبائل عرب است و کوفتند ان قیدار
صریح تعبیر از این معنی است . قوچهای نیایوت رؤسای اقوام
است که با انواع خدمت در حضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق
بر کوه منار آیند و خانه خدا و عزت کعبه و بطحارا پیفزایند الی آخره *
صاحب کتاب در صفحه (۱۸۳) اعتراف بانحصار بعثت عیسی
علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت
بر آن شد نمود . و گفت که دهکده مسکونه قیدار در آیات مذکوره
شعیا طوایف عرب است و مع ذلك چنانکه شعون الصفا گفته بود
بعیت بر مغان و اهل تاویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیا را

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد . بلکه بیان خرابی شهر بابل است و آن در سواریکه یکی را کب چهار و دیگری را کب جل بود و آیت اشعیا دلالت بر آن داشت ایلغار سپاه کینسر و بود که بر بابل حمله آوردند و تسخیر نمودند

عبارات کتاب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود . و دو سوار را بابلشکر کینسر و معنی کرد و اسلامیان را به پیغمبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتاب اشعیا چنان است که دو سوار را که یکی را کب چهار و دیگری را کب جل بود دید . و این مشاهده را اشعیا بعالم روایا نسبت داده . خراب شدن شهر بابل را بدست عساگر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس . و سمت شرقی ایران و عیلام یعنی آذربایجان و طرف غربی را مالک بود خبر میدهد . تا آنکه در آیت نهم میگوید آن دو سوار آمدند و ندا کرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خدا های آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دو سوار را بر حضرت نبوی و جناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه بر اشعیا ظاهر شدند . و دو یست سال تقریباً بخراب شدن بابل مانده بود که او را آگاه از خرابی آنجا و سرنگون شدن بتها داشتند *

در نزد اهل حقیقت که روح معانی را از الفاظ دریابند واضح است که مقصود از خراب شدن بابل و شکسته شدن بتها و اصنام و آلهه مصنوعی در روایای اشعیایی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که در آثار و ز شهر بابل مرکز بت پرستی بود . اگر چه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدادین خود را بهر قسمی تأیید فرماید . و تعبیر را کب الحمار از عیسی عبارتی است که انکار آنرا بجز غیر منصف کنند و را کب الجمل بغیر از حضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند و اشعیا را

از میزان دویم ترجمه آنرا آوردیم شاهد است بر اینکه عیسی
همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حنه و بطلان امر بت پرستی
و شکستن شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام
میباستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . و امت را نیز امر
نمود که همه اوقات از خدای در خواست کنند که آن ظهور ملکوت
خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد . و مقصود
مسیح علیه السلام نه تنهادر خواست قوی و لفظی بود بل تمامی
امت را امر کرد که وصایا و بشارت و تعلیمات آنجناب را حفظ
کنند و توبه نمایند . و منتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار
توحید و خدا شناسی و هویدا شدن اطوار اسماء و صفات الهیه
در بنی آدم بطور اکل بود بشوند . و معاونت بصاحب آن ملکوت
خدا بسبب ایمان و اطاعت خود شان کنند و مقدمات آن ظهور
ملکوتی را روز بروز محکم دارند *

در آغاز سخن * در فصل سیم انجیل متی است * که بحی
علیه السلام مردم اندرز میکرد و میگفت توبه کنید که ملکوت
آسمانها نزدیک است *

* در فصل چهارم متی است * که عیسی از آنروز آغاز
به نصیحت دادن نمود و گفت توبه نمایید که ملکوت سموات
نزدیک است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را بر کشد کان خانه اسرائیل میدانی
این است که در * باب دهم * انجیل متی دوازده کس حواریان
خود را مأمور بدعوت فرمود و چنان دستور العمل داد که بسوی
کوسفندان کم شده خانه اسرائیل بروید و چون با آنها رسیدید
پند بدهید و بگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *

* در فصل نهم انجیل لوقا است * که عیسی حواریان را جمع
کرده و ایشانرا قادر و توانا بر جمله شیطانها نمود و بر دفع امراض
مأذون داشت و آنها را برای دعوت و ندا بملکوت الهی و شفا دادن

الهی از شما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن
باغ را بثمر بیاورند یعنی میوه آن را یانع ورسیده نمایند *
مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان
فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند .
و در ظاهر سخنی می شنوند و گاهی بجهت وزرع و کاشتن و بزرگ
شدن آن تشبیه آورد . و گاهی بیاغی تمثیل از آن گفت *
* در قرآن در سوره القمح در وصف مؤمنان میفرماید *

* ذلك مثلهم في التوریه و مثلهم في الانجیل کزرع اخرج شطأه *
* فا زره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یحب الزراع لیغیظ بهم الکفار *

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز
در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشه آن درخت الهی .
و تابعان و پیروان ما برکها و ورقهای آن درخت هستند . و علوم
مائمه آن شجره الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز در حضرت ختمی مآبی و شریعت و دین
او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغه فعلوت
از ملک است و اووتا بر ملک افزوده شده است و بمعنی عزت و سلطان
و مملکت است و ملکوت بالاتر از ملک است . و گفته اند که ملکوت بعد از
جبروت است و جبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت و سلطان خدای بموجب بشارت مسیح و انکیون و بشارت
حواریان و اصحاب عیسی علیه السلام و باسجابت دهای ایشان
که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی .
لکن چه فائده که معلمان و ماولان راه عیسی را تفسیر دادند و اوامر
او را مهمل گذاشتند و نکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد . من شما را بلا عقب
میگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان . دیگر جهان
مرا نه بیند لکن شما که بزندگی من زنده باشید مرا می بینید آنکاه میدانید
که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده
من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا
دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را
بر او آشکار کنم . بهودا امانه اسخر یوطی بوی گفت که از ظاهر
کردن خودت بر ما و ظاهر نشدن بر جهان چه میخواهی بگوئی .
عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات
مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانیز بسوی او آمده در وی
تمکن یابیم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند
کرد . و سخنی که می شنوید از من نیست بل از پدری است که مرا
مبعوث کرد . من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما گفتم
اما پار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ صکه او را پدر بسیمه
من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . و جمله
آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد . و من سلام را بشما
وامی گذارم . و سلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی
که جهان میدهند . دلهای شما با اضطراب نیفتد و ترسناک نشوید .
شنیدید صکه من بشما چگونه گفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم
آمد . اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه گفتم بسوی پدر میروم
شاد کام میشدید بعلمت اینکه پدرم از من بزرگ است . اکنون من
پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن
ایمان بیاورید . من بعد از این باشما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا
که سلطان این جهان خواهد آمد . و از آنچه او را هست چیزی
در من نیست . ولکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه
که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را در تبلیغ
این بشارت بجای آوردم ﴾

آنرا آوردم که رشته سخن مربوط کرد و از هم نکسند و منکران روح
حق نگویند که پس و پیش آیات شاهد بر مطلب دیگر است . و چون
این مطلب در میان علمای اسلام و عیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان
نیز در تأویل و تفسیر کلمات مزبوره قیل و قالها بمیان آورده اند .
لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد
* تاسیه روی شود هر که در او غش باشد *

تعصب و لجاج را از خود دور کن و با چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه
آماده بر فهمیدن انجیل باش . و بدان که هر کس این وصایای آخری
مسیحی را حفظ نکرد دشمن مسیح و دشمن خدای مسیح است . اکنون
از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی
آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا حفظ
کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت و در تالی این سخن نیز
بطور وضوح میگوید *

من از پدر در خواست میکنم که * پار قلیط * را دیگر بسوی
شما فرستد که دائما در میان شما باشد این در خواست همان مسئلتی است
که عیسی و تابعان او در نمازها از خدای میکردند که ملکوت تو در زمین
چنان باد که در آن آسمانست و آن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول
تواند کرد زیرا که او را نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است
یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها تواند شد . مانند روح من امر الله و روح
القدس و روح الامین جبرائیل و روح علی ملائکه الحجب و روح خدایی
که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر گردید و فرمودند * فنفتحنا
فیها من روحنا * و روح الله عیسی و روح نخستین مخلوق خدا
و همچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی بیان هادی و نجات
دهنده جهان را میگرد و گفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوائج
هدایت و نجات از خودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوائج دین
و اطوار خدا شناسی را نمایند . و لازم است بنحویکه سنه الله بر آن

آنسخنان را بشما کفتم . لکن * فارقلیط * که او را خدا بهمان
نامی که من نامیدم و سمات و علاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد .
همه چیز را از علوم اولین و آخرین و علوم کائنات و مکونات و علوم
ملکوت و ملک و ناسوت و علوم جبروت و لاهوت و علومی که تا کنون
بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جمله آن
چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینه علمی بجز
پارقلیط موعود نیست *

* فان من جودك الدنيا و ضررتها * و من علومك علم اللوح و القلم *
آن پارقلیط بخاطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام
زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام و دانوا کاهست از آنچه
جمله انبیا بر امتان خودشان گفته اند . و شاهد است بر خلقت
آسمان و زمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است و تمامی
عوالم بوساطت او آفریده شده اند . و در روز محشر که انبیا و رسل
شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالک ملک و ملکوت
شهادت بر جمله انبیا و تبلیغ و ادای رسالت ایشان و جمله معاملات
انبیا با امتان خودشان بیاورد *

* فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئناك على هؤلاء شهيدا *
مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص پارقلیط گفت . سلام
بر خدمت آنحضرت را بشما و اگذار میکنم که بدآید بتوسط اوصیا
و اوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید . چنانکه در این
خصوص از راهبان و مقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است
و در کتب اسلام و تواریخ و سیر مسطور است . که خدمت آنحضرت
رسیده و ایمان آوردند و سلام مسیح علیه السلام را با آنحضرت تبلیغ
کردند . و یکی از جمله اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب
بکار آن پارقلیط موعود گردید *

و سلامی که من بشما برای تبلیغ با آنحضرت در نزد شما و دیعت نهادم و شما را
بسلامت از عیبها و معاصی و تغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

کنم که بدانید وظیفه خود را در حق آن پدر ادا کردم و محبت
اورا ورزیدم و شرط محبت را که امثال بر امر او است بجای آوردم *
پار قلبی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است و حقایق
انبیا از قطرات نور پاک او است و تجسم او در این جهان ظهور کلی او است
• و همچنین که فاتح است خاتم و مهیمن بر کل است • در زمانی
که ظاهر شود و روح الاثمن جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و با آن جسم
پاک و حی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد • و مرا قبول کند
و پذیرد • زیرا که من آینه جمال و جلال او بودم و او را برستی
و درستی نمودم • شما نیز ایمان آوردن بر آن نور پاک و شهادت
دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولاک شهادت بدهید • و بدانید
که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما
بامن بودید و همه بشارتها و شهادتهای مرا درباره او شنیدید *
مأثر از رفتن من از میان شما نشوید که رفتن من برای شما سودمند است
• و اگر من زوم او یعنی پار قلب بسوی شما یا بشریت مخصوصه
خود نیاید باید من بروم و زمانی چند شد نیها بشود • و خباثت
و ملعت معلمان در و غکوی بعد از من آشکار شود و در امتحانات و فتها
ببفتند و جهالت و ظلمت جهان را احاطه کند • تا آنکه آن پار قلب
بسوی شما فرستاده گردد و چون بیاید جهان را الزام و تو بیخ و غلبه
کند • و الزام او بجهت نگاه و مخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد • و کما هکار خواهید
بود و نیز الزام بعدالت و استقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم و شما
مرا نخواهید دید • و مع ذلك برخلاف رضا و امر من تخلف
از اطاعت پار قلب کنید و میگویند ما مسیح را می شناسیم و بس • حال
آنکه حکم دعوت من باطل شد و من از اینجهان رفتم و کسی مرا نتواند دید
مگر بحفظ وصیت من و انتظار و قبول آن کسی که بر او شهادت دادم •
و شما او را و خلیفه های او و سرورهای موعود از اصحاب او را و حواریان
او را خواهید دید و بدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان بر من نماید

تعمیه و الغاز گفت به همه افتادند و معانی آن کلمات را از هم دیگر
پرسیدن گرفتند مسیح گفت *
شما غمناک میشوید اما جهان بسبب آمدن پار قلیط شادمان خواهد
گشت . و غمهای شما مبدل به بهجت و شادگامی گردد . این
جهان را انبیا تربیت کردند و جنین الهی که میبایست متولد شود
در چهار شریعت بتوسط آدم و نوح و ابراهیم و موسی بدرجه
عظامت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکتساء لحم و ولوج
روح شد . و آن مولود جان گرفت و بدین موجب من روح الله شدم
و زمام از آن چهار برتری جست . تا آنکه در زمان پار قلیط موعود
مولود بوجود آید و انسان حقیقی تولد یابد . و شریعت او بعلت
تغیر نیافتن موضوع حکم ابدی و دائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود
همه غمها یکسو گردد . و جمله تعب و مشقتها که انبیا و اولیا
در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناک
نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه
پار قلیط خواهم بود و شما را خواهم دید و شما مرا نخواهید دید .
دلهای شما بسبب آن مولود پاک مسرور گردد . و آن سرور را کسی
از شما دور نتواند کرد که اراده الهیه بر تولد آن مولود تعلق
گرفت . باید بجهان بیاید و بزرگ شود و بمرتبه کمال عقل بسبب
تربتهای ظاهر و باطن با اسباب نزدیک و دور جهان را کامل کند .
و شایسته این نماید که عقل عالم اکبر یعنی * چهار یار گزین *
همراه مسیح که وزیر او است و نیز جان جهان است در این عالم
هویدا گردد . و جمله بشارات کتب مقدسه که بطور صحیح

و برستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *

این است مجلی از آیات را تفسیر کردیم . و با همه اجمال سخنان باریک
و لطیف از نمونه آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب
خویش بملاحظات چند بیان فرمود . و وعده بیان آنها را
بپار قلیط داد . و رشی از رشحات قطرات دریای علوم و اسرار

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند و علامت مجاز صحت سلب است بقاعده اصولیه *

چون یوحنا آنچه در حق بشارت اجدی صلوات الله علیه از مسیح شنیده بود در انجیل خود درج کرد و پنهان نمود . و آن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هوا و شهوات که نام خود شان را معلم گذاشته بودند و بدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . و بسبب مبولات نفسانی و اسباب و علتها که بعضی از آنها را در این نامه شنیدی بنای هر گونه تغییر و تحریف را گذاشتند . همچنانکه امر و نمونه آن تحریفات را از پروتستانها برای العین مشاهده میکنی که با وجود طبع و نشر کتب عهدین که بهر زبانی مکررا ترجمه کرده و طبع می نمایند دو ترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابقت باشند . پس در آن زمان که مردم نادان بودند و نسخه های کتب کیاب بود و کار در دست بیگانگان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . و الحاصل دامن این سخن را برچینیم که از مطلب بازمانیم *

لفظ یونانی پارقلیط * پیرکلوطوس است * و بمعنی * اجد و محمد و محمود و مصطفی * می آید و تحریف کنندگان آنرا در نوشتن * پارا کلیطوس * کردند یعنی تسلی دهند و معین و ممد و وکیل و بنا بر هر دو معنی مطلب مبرهن است *

* ازالة وهم *

مخاطبان مسیح در آیات مذکور همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دور نیست بعضی از ناقصان توهم کنند که آن اشخاص تا زمان حضرت ختمی ما آب زنده نبودند که این بشارتها و وصایای عیسی با آنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق در صفحه * ۱۸۷ * بیان کرد *

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را
اذیت وجفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که يك اشارت بزرگ
از این کلام برواقعه اُحُد و شهادت عم شهید او بود . و بدین
جهت آنچه زبور از قول داود در حق مظلومیت خود گفت تعبیر
از مظلومیت عیسی تواند بود *

از این جهت است که در مخاطبات قرآنی چون بهودان بحضرت
پیغمبر عرض کردند که ما ایمان آورده ایم با آنچه بر ما نازل گردیده است
و حال آنکه انجیل را انکار کردند و آیت کریمه نازل شد و فرمودند *

﴿ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

ای بهودان اگر شما ایمان آوردند کان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران
خدا را بقتل رسانیدید . با آنکه بهودان آنزمان پیغمبری را نکرشته
بودند . و بنابگفته میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت
پیغمبری کند و دعوای شونند . که نسبت بجایی بر ما دادی و ما را
قاتلان انبیا الله خواندی . ولی چون از موارد سخن بیشتر از مؤلف
آگاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بخطبات پدران
و پدران بخطبات اولاد مخاطب میشوند . و این پدری و پسری مدخلیتی
بعالم ظاهر تنها ندارد زیرا که ابوت و بنوت معنوی به اقوی
و محکمتر است *

پس در مخاطبات عیسی مطلق ایمان آوردند کان باجناب مقصود است .
کسانیکه زمان ظهور پاره قلب را دریا بندویا آنکه به بشارت و نام
مبارک او ایمان بیاورند *

ظهور اشتباه و وقوع شك در مدلول لفظ شما در آیات مذکوره
یوحنا مر خردمندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف
اسلامیان را بسیار نادان شناخت لکن در غلط بزرگ افتاد *

﴿ بیان حقایق ﴾

سروران دین است که میفرمایند *

* روح القدس فی جنان الصاقوره *

* اول من ذاق من حدا یقنا الباکوره *

* فائده *

در کتب آسمانی و تعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد و افتراق نیز میباشد و گرنه دو چیز نمیشدند و بدینوجب ناقصان و بی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تثلیث و اتحاد روح القدس بامسیح یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی بخطا و غلط افتادند و از جهت فرق و تمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشود بی ادراک ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که یکدیگر حمل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است از جهت جامعه آنها اتحاد ثابت کردند نه اینکه در حقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند * جنسی و نوعی و صنفی و شخصی و اشرافی و فعلی و وصفی * و هر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعضی اقسام اتحادات برای تو بیاورم * حمل اشرافی * مانند اتحاد صورت ظهره زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم * حمل فعلی * مانند اتحاد وکیل باموکل و یکی بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوئیم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال و تدبیر و رأی و صوابدید او بلافرق افعال و رأی و تدبیر سلطانی است . و اینگونه اتحاد در تعبیرات شایع و ذایع است این است که خدا دوستی انبیا و اولیا را دوستی خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت . و همچنین جمله اعمال

بعلت اینکه دید که از تحریف و تأویل در فار قلیط مقصود تمام
 نشد و این عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم
 بشمارد . و چنانکه گفت پار قلیط شمارا ب همه چیزی ارشاد و تعلیم
 و راهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت
 اینکه مالك و صاحب ملکوت زمین که صاحب عزت و سلطان
 است می آید . لهذا چاره کار خود را چنان دید که این عبارت واضح
 در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند .
 باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد .
 و در همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سر ما را یعنی
 شیطا را خواهد کوبید . و با اینکه در جاهای بسیار نزدیکی
 ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و با اینکه شیطان هم در جهان
 بود و خواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد
 . والحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکوره را
 ❀ که سلطان جهان می آید باشد ❀ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب
 مناسبتی ندارد خصوصاً بفراین کلمات سابقه و قرینه مقام هرگز تأویل
 نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشد و نخواهد تلبیس و اشتباهکاری
 کند یا آنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت
 خاتم الانبیا چنانکه شنیدی بر هوشمندان مستقیم الا دراک بغایت
 واضح و آشکار است . و بکمز تدبری بطلان سخنان یهوده
 صاحبان تأویل و تضلیل روشن و هویدا است . و این معیار را
 در اینجا ختم کنیم ❀ والسلام علی من ینصف ربه ❀

❀ معیار نهم ❀

از انجیل یوحنا شاهی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور
 پیغمبر موعود پیاوریم ❀ که چه در انجیل های دیگر نیز همین
 مطلب موجود است . ولی ترجمه آنها را آشکار تحریف کرده اند

پیغمبر موعود است . و یحیی در فصل اول تجسید آن پیغمبر عظیم
الشان را چنان کرد که او پیش از من موجود شده یعنی اول است و آخر
خواهد آمد و من شایسته بندگی او و باز کردن بند پاپوش او نیستم .
و این سخن را در حق عیسی نگفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر
بود و یحیی او را غسل تعمید داده بود و لیاقت باز کردن بند پاپوش
او را داشت . سهل است که خود مسیح در حق او چنانکه در فصل
هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که در میان
زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست اما نسبت
بملکوت الهی * یعنی صاحب ملکوت جهان * آنکه کوچکتر
است از او بزرگتر است . و نیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد از من
است پس تأویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود و این مطلب را
در جای دیگر محقق خواهی یافت *

* در فصل (۲۴) انجیل متی است *

این انجیل ملکوت بر تمامی جهان و جمله امتان برای اینکه شهادت را
باشد باید بشارت داده شود و آن زمان آخر خواهد آمد *

اگر از نسخه های قدیمه انجیل در میان میشد تحریف ترجمه ها را
برای انجیلیان بیان میکردم و معلوم میشد که در عبارت آخری یعنی
آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

در فصل نهم لوقا عبارتی است که بفرینه انجیل یوحنا ترجمه را
تغییر داده اند *

آیت * ۱۹ * ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده
یحیی و جمعی ایلیا و دیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است
یعنی زنده شده است *

* حکایت *

در سنه (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش از این در حدود ایران از جانب

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت
ختمی ما آب گفت و در معیار گذشته از انجیل آوردیم . که آنجناب
گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش
او نیستم و او پیش از من است . و در دیگر انجیلها نیز باین مضمونها
از یحیی دارد کرده اند در صفحه * ۱۹۳ * خواسته است آنها را
تأویل بعیسی نماید و گفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده
و خلاف بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار
سابق فهمیدی و تأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل
نصوص مشاهده کردی و حکم کلام شمعون پطرس را که در باب
سیم نامه دوم خود در خصوص آنگونه تأویل کشد کان دانستی .
غلط کوی و غلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک و انصاف
تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا با آن تمسک بسته و گفت که بآن دلیل
مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه گفتیم
عبارت مزبور از الحاقیات در اصل و ترجمه ها است . بعلمت
اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد و در میان شما خواهند بود
که مطابق بشارت عیسی در حق پارتلیط است . و بقرینه تعبد یافتن
عیسی از یحیی و موجود بودن مسیح در هنگام گفتن یحیی این کلمات را
و صاحب وحی جدا گانه بودن یحیی و سایر رفتارهای یحیی در حق
عیسی و بقواعد الهیه که ما را در دست است . هیچ اشتباهی
در الحاقی بودن فقرات * ۲۹ * و * ۳۰ * فصل اول
یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده و خود بجواب خود خویش را ساکت
کرده و گفت . اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن
وقت موجود بوده پس نسبت با یحیی بچه طریق میتوانست گفت
که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را
در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

و تعلیمات و دعوتها و مواعظ او را تافصل هتم بیان کرده است
* در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید * و بر همه آنها رعب غالب شد
و شکر خدای را بجای آور دند و گفتند که در میان ما پیغمبر بزرگی
ظاهر شده است و خدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
(۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
یهودا و اطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) و تلامیذ یحیی
از جمله این وقایع با آن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
فرستاد و گفت پرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه
منتظریکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمدند
و گفتند که ما را یحیی تعهد کتته بسوی تو فرستاد و گفت آن کسی
که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) و همان
در آن ساعت چند کس را از مرض و علت و ارواح شریره شفاداده
و چند کس ناپینا را پینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
بروید و از آنچه دیده و شنیدید یحیی را آگاهی دهید که ناپینایان
پینا میشوند . و زمین کیران راه میروند . و مجذومان از علت پاک
میکردند . و کران شنوایی میکسیرند و مرد کان زندگی مییابند .
و بیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها
میداند که من دعوی آنچهانی ندارم و بکار بشارت و تعلیم پرداخته
مقدمات کار را ترتیب میدهم . و اینها همه از ترجمه های بی است
که پروتستانها کرده و در اطراف جهان منتشر داشته اند و مع ذلك
میکوید عیسی با وجود یحیی تعلیم نکرد و سخن نکفت و معجزات نمود *
پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹)
و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بد آنگونه جواب
ناصواب که منافی با آیات مذکوره انجیل لوقا است میخواهد تأویل
کند شك و اشتباهی باقی نماند *
* کربخواهیم در جمله سخنان میزان الحق بیانات مفصله آورده

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را می‌گفتی یا آنکه
خود بمسج غسل تعمید داد و زرد او ایلچی فرستاد . و گذشته
از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام
خدمت او را نمیکردی . و در جرك تلامیذ و اصحاب او نمی آمدی .
و مردم را بسوی او نمی خواندی . و حضور در خدمت او را مقدم
نمی شمردی . و خاکپای او را نمی بوسیدی . چه می‌گویی ای مدعی
و داعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن و سخن را
دانسته پیار *

* مزن بی تأمل بگفتاردم . * نکو کوی اگر دیر کوی چه غم *
* در آیت هتم * از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر
و صاحب ملکوت را از قول یحیی گوید . در هنگام وعظ می گفت
که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار
آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم *
* این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت *

* پایان سخن *

در خصوص بشارات از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه
السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . و اکثر آنها را بعلت نیازمند
نبودن ملل اسلامی در اثبات حقیقت دین خویش بر آنها مطبوع
و منتشر نکرده اند . و آنچه طبع و نشر داشته اند معدودی از آنها
است . و اگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از تورات در حق
تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارات که در حق مسیح
از تورات آمده است .

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

مطالعه این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا با اینجا رسایدی .
میدوایم که از روی آگاهی و ترك آیین عناد و لجاج و فراموشی
از قواعد انس و عادات تأمل در این سخنان پاك از آلابش ناراستی کردی .
و حقیقت کار را دریافتی و از زندان تاریکی رهسایب گشتی و راه
خدا شناسی را سراغ گرفتی * ﴿ و علی الله قصد السبیل ﴾

رای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را پیاری خدا و یاران خدا
در خصوص مہجرات و وحی و الهام آسمانی و ستایش از قرآن الهی
و از سایر اطوار دین مبین اسلام بر حسب کنجایش حال و سعت مقدرت
و معیار استوار پیاوریم . و این جمله پنجاه معیار را ستین را
که در طی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاهه ایمانیان دانسته
در عید الخمسین خدا شناسی و یکانه پرستی عیشها کنیم و جشنها
بایم و یارا دران ایمانی باغیای رسم معایده پردازیم *
﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق پر و تنستانی از روی آیین خویش در صفحه (۲۲۷)
سخن از اوصاف پیغمبری آورده و چند آیت از قرآن که هرگز بر مدعای
و دلالت نتواند داشت ذکر کرده و در صفحه (۲۲۹) میگوید
از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ مجزه ظاهر نکرده و بظاهر

ولی عیسی بایشان گفت که هیچ پیمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مگر در وطن خود و در خانه خود . و بجهت بی ایمان بودن ایشان عیسی
خندان مہجراتی برایشان ظاہر نکرد ﴿ در فصل ہشتم انجیل
مرقس ﴾ نوشت کہ فریسیان مہجراتی از عیسی خواستند
و او را امتحان کردند و او آہی از دل بر آورد و گفت چرا این نسل
مہجرتہ میخواہند حقا بشما میگویم کہ بر این نسل مہجرتہ و علامت ظاہر
نخواہد شد ﴿ در چہارمین فصل انجیل مرزبور است ﴾
آنکہ عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بہمرا رفت
کہ از شیطان امتحان گیرد چہل شبانہ روزی روزہ گرفت و آنکہ بنہایت
گرسنہ شد . گمراہ کشتہ نزد وی آمد و گفت اگر پسر خدا
ہستی امر کن این سنگها ہمہ نان شوند . لکن او جواب داد و گفت
و شتہ شدہ است کہ انسان بنان تنہا سیر نمی شود فقط باہر کلامی
کہ از لسان خدا جاری گردد نیز سیر شود . و این فقرات مفصلی است
آنکہ بجای میرساند کہ شیطان بعیسی گفت خورت را از بالای
آسمان بزیر پنداز کہ نوشته شدہ است او بر ملکها امر کند و در بالای
سنگهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنگ نغورد . عیسی باو
گفت همچنین باز نوشته شدہ است کہ خدای پروردگار را امتحان
کنی . تا آنکہ شیطان او را بر بالای کوه بلندی بردہ جلوہ مملکتها
و ملکوت زمین را باو ظاہر کرد و او را امر بسجدہ خود نمود . و عیسی
و را طرد کردہ و گفت بخدای پروردگار باید سجدہ کرد و باوتنها باید
عبادت نمود کہ چنین نوشته شدہ است . آنکہ شیطان از وی
است کشید و ملکها آمدہ خدمت او را میکردند . کہ این عبارات
خری را ملخصا آوردم ﴿

عبارات مذکورہ بنسبت کی خالص مسیح علیہ السلام ظاہر است
کہ محل امتحان یافتن از شیطان بودی و روزہ صکرفنی و بشدت
گرسنہ میشدی و سجدہ و عبادت خود را بر خدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی و جایز نبودن امتحان کردن خدایی باظہار

که مرید هو ستمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد
ن آیه الله اعظم صلی الله علیه و سلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد
خداست همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *
و لفظ سخن عیسی را که گفت مرا مجزی داده نشد، است الخ
ویل میکند بر اینکه مجزی خاصی از او خواستند و می خواستند او را
تعمان کنند آن مجزی مخصوص را انکار کرد. و با اینکه این تأویل را
که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روایت . در آیت
برمه لا اقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد
مدلول ظاهر برگردانید، بمقصود خویش تأویل کند *
خلاصه مدلول قواعد الهیه و کلمات بزرگان و اعتراف خود مؤلف
بسیا و اولیا در مقام امتحان جوئی اغلب مجزات نیاورند . و سر
حکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی
گفت من مجزیه ندارم نه اینکه تنهائی آورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق
مجزیه کرد *
* آیت نخستین * که در سوره انعام است از اول آیات معلوم میشود
که در حق مشرکان نازل ~~ص~~ کردید . و مورد آن چنان است
مشرکان گفتند اگر مجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان
آوریم . و گفتند که اگر کو، صفا را پر از طلای احمر کنی و مرده های
را زنده نمایی و ملائکه آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم .
پس خدای ~~بس~~ کند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی
اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد . لهذا فرمود بگوی ای مظهر
ت من که بتحقیق جمله آیات در نزد خداست که آن نزد خدا
قیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست .
س از آن فرمود آیا شما را آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور
مژه ایمان نخواهند آورد *
از آن در آیت بعد میفرماید دلها و دیده های آنها را بر میگردانیم
چنانکه در مره اول ~~ص~~ که مجزیه ها آوردی و شق القمر کردی

بشما کردم *

ز آیات مذکوره اهل ادراک حقیقت حال را معاینه کنند و همان عبارت
﴿ کما زعمت ﴾ دلیل واضح است بر اینکه اظهار آنگونه آیات
و معجزات را از کارهای دیگر و معجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
بودند که دعوی قدرت بر اظهار آنها را دارد . و بدین سبب از روی
امتحان و مبارزه آن معجزات را در مقابل تحدی در امر قرآن خواستند . یعنی
پس از آنکه فرمودند اگر تمامی جن و انس یعنی مخلوقات نهائی
و آشکاری و وحشی و مدنی و همین جن و انس معروف از اکنون
تا قیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد و آنگاه
که عجز خود را در این کار مشاهده کردند و خواستند که بمخالطه
و خلط مهت هم چنانکه در هر زمانی کفار و منکران را پیشه و آیین است
قوت آن تحدی را که در خصوص آنجبره عظیمه و آیت قدیمه دارد گردید
با آنگونه سخنان بشکستند آنگونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
و جواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ والله متم نوره ولو كره المشركون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات و امتحانات نتواند بود . و خدا
و مقربان خدا که در نزد خدا هستند و جمله آیات و آثار الهیه در نزد
ایشان است هرگز بهواها و میولات نفسانیه که جاهلان و منکران است
رفتار نتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل و متبوع جزو و کل فرمود
﴿ ولا تتبع اهلهم ﴾ و آنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
الی ﴾ و در خانه این آیات که شنیدی فرمودند ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
الابشر ﴾ رسولا ﴿ متزه است پروردگار من ایمن بجز بشر
رسول هستم . و در آیت دیگر فرمود ﴿ ما حکمت بما
من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنگامیکه باعتقاد مسیحیان مظلوما
بر سردار بر آورده شد بهودان میگفتند ایلیارامی خواند و میگوید ای
ایلیا چرا مرا ترک نمودی چرا مرا نجات نمیدی به ینیم آیا ایلیا بفریاد
او میرسد . و عیسی خدا را میخواهد و اگر میخواست از دست بهودان

و مسلمان خدا جوی و خداستاس که اینده های ادوات ایشان مطالب
و بیانات الهیه را باستقامت پیشند صافی هویدا است که اهل عناد و لجاج
علت ناراستی و اعوجاج که در مرا یای دلهای ایشان است
مطالب صحیح و بیانات حقه و معجزات باهرات الهیه را ناراست
و معوج بدند *

عیسویان این معنی را در بنیه کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام
منکران ملل که با انبیاء عظام در قر و ن ماضیه داشتند توانند فهمید .
و از طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی و کرامات
و معجزات عیسی بچه گونه جمود آوردند و اصرار کردند و تأویل
و دندیک توانند دید *

چشم بدانندیش که برکنده باد * عیب نماید هنرش در نظر *
ز همین يك سخن صاحب کتاب که در حق معجزات باهرات حضرت
مخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را
شکارا توانی دانست *

مخاصل صاحب کتاب و امثال او همچنانکه از هیچ جای در امر دین
خدایی آکا نیستند . از معنی نبوت و رسالت و از اقتضات مقام عبودیت
سعدکان حقیقی و از اسرار مخاطبات دوستان و یکانکان و از نکات
مالم وصال و اتصال نیز بوی نبرده اند . پس چگونه توانند قدم
بیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی و الهام اتصال
وردند و از کدام روح القدس پر شدند و یا از پرشدگان روح القدس
همیدند *

آخذ سخنشان ناقص و ابتر آنها بجز از خیالات و توهمات خودشان
تواند بود . حال انجیل و تورات ایشان را معلوم کردی و عدم اتصال
بند آنها را که بقیه از احادیث حواریان و یا معلمان مجهول الاحوال
ست بجای محکم اساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین و تفسیر
کننده که از جانب خدا مخصوص و منصوص باشد کلمات الهامی

تابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زادند و در ظلمت بزرگ
شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن
و شنای است چنانکه تورات نوشت *

(نعت محمدی صلی الله علیه و آله)

ای شده در دور لعلت تازه ایام مسیح
زنده گشت از دم جان پرورت نام مسیح
عالم و آدم گرفتار خط سبز تو شد
نه همین زنجیر موسی گشت یا دام مسیح
پای کی بر تارک گردون نهادی از شرف
گر نشد بر بنده گیت ختم انجام مسیح
گر لب او را بدی خاصیت لعلت چرا
عالم سفلی سلیمان و ش نشد رام مسیح
خالدا مردانه از دنیا بر افشان آستین
کز تجرد گشت گردون جای آرام مسیح
* معیار دویم *

بابت بزرگان دین را اثری مخصوص در دل تواند بود .

* و فیکم و الا فالحدیث مخلوق * و عنکم و الا فالحدیث کاذب *

بفرمایند یک شیخ نصرانی گفته است و بتحقیق روح الله عیسی از اولو
عزم از پیغمبران مرسل بودی و او را در نزد خدای شانیست عظیم و
بدری است جلیل و او اشرف انبیا است. پس از چهار کس از اولو
لعزم و اوحی و موجود است و از آسمان چهارم بالا رفته در بیت
لمعمور جای گرفت. و او از حاملان عرش است و از بعض ظهورات
او بینا کردن نابینایان و شفادادن مبر و صین و برانکیزانیدن
زمین کیران و زنده کردن مردگان است. و مقام آنجناب بالاتر

زان باشد . پیدا است که ابراهیم و ابرص و بسا هست که راه
شبهه باز میگردد که اطباء ما هر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق
فتاده است از بعض اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اگر چه
نچه بمجزه عیسی آورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی بر نمی
آورد مگر بقراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف و الفاظی است
که هر کس از عرب آنرا استعمال میکنند و کثیره الدور است .
چیزی است که بر لسان جاری است ماده و مایه آن هوا است و صورت
آن تقطیع حروف است و ضم بعضی از آنها بر بعض دیگر و این سهلترین
نحیضها است که برای هر کسی باشد . ومع ذلك کله آورد آن رسول
خداى يك نالیف و ترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن
مانند آن و تحدی کرد بر ایشان و گفت ﴿فأتوا بسورة من مثله﴾ که اگر
بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود و حجتش منقطع گردد باوصف
این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام
خود را بر آن مسلك . بعلم اینکه قرآن هرگز شبیه و مانند بکلام مخلوقات
شود . نه بکلام مشور ایشان و نه منظوم ایشان و نه خطب ایشان
نه مانند آنها را از اطوار کلامهای که استعمال میکنند زیرا که قرآن
آورد انسان است هر کجا ، کسی نتوانست خلقی مانند انسان
بیاورد قادر بر آوردن يك سوره از مثل آن تواند شد . و چون نتوانستند
الی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد و خدای ایشان را نمکن از این
آوردند . بعلم یقینی و اعتقاد قطعی حقیقی دانستیم و قطع کردیم
که قرآن مجزه ایست که جمله مجزه هادر نزد آن پست شد .
از آوردن مانند آن طبایع و غرائز کنگ آمد . و این مجزی است
فی و مستمر است تا روز قیامت . و کدام مجزه ، از مجزات انبیا است
مستمر و باقی باشد و ام نبوت او . و این کار بجز در پیغمبر مادر هیچکدام
پیغمبران بمصوب نیامد . و در این حال انکار مجز بودن آن یا از کمال
بودن انصاف و دخول در ظلم و اعتساف است . و یا آنکه از کمی
رأك و فهم و ضعف معرفت و نادانی بر مواقع اشیا

هر چه بر امانت نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
آورد یا فعل خاصی را ترك نماید زیرا که اقتضای آن انبیا و مصالح
عبت و مانند آنها با اختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری
این است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتى که بانحدی مقرون
شد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامه
داد و بجهت جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تنایم این امور
اقتضای آن پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
تمام نکردد . و گاهی بعضی از انبیا بر حسب مصالح رعیت خودشان
مور و مکلف شوند با آوردن جمله آن امور همچنانکه ابراهیم
موسی و پیغمبر ما علیه و علیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
را آوردن بعضی از آن امور و ترك بعض دیگر باشد همچنانکه
عیسی و عیسی علیهما السلام نمودند .

ساختن شیخ نصرانی که گفت «مجازات پیغمبر ما یا از قبیل آن امور بود
که يك حیلتي که قوه بشریه از عهده آن توانستی برآید ممکن بودی
آورده شود . نمیدانم کدام يك از مجزات را مقصود کرده که مقصودش
را آن است کدام حیلتي در حور بشریت از عهده آوردن مانند آن برآید .
چرا آن حیلتي را بکار نبردند و نمیرند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
ذلت و خواری نجستند و عار و شتار را از خود برنداشتند . و از دادن
عزیه بدست خود بحالت ذلت ❀ که بطرزی مخصوص که علامت
ذلت بود میدادند ❀ رهایی نیافتند . و اگر از آن مجزات سایه
داشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
را آفتاب سایه از آن جسد انور نیفتادی . بانسیج کردن سنگ ریزه
و دست مبارک او را . و باناله کردن درخت خشک شده از فراق
آنحضرت را . و با تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خاره و نماندن
آن در دريك نرم و خاك و گل را . و با ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
ز هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب انظار واقفان با آنحضرت
آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارک

زجرات سفر بسبب حل وارتحال که مر اهدت زیاده بر آنچه آوردم وسعت
مال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفا است و نشنه را
برای است *

﴿ واللہ یقول الحق وهو یهدی السبیل ﴾

اگر از جهت این است که نصاری و یهود در کتب خود شان
را نوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اگر چه این یکی
لیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگویم که سابقا برای تو بیان
ردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچه چیزی را که دلالت
نبوت پیغمبر ما و جانشینی جانشینان و امت او

و در این حال چگونه
نوشتند و ثابت میکردند معجزات و آیات و بینات او را . که هرگز
مگر معاند نمیگوید و ذکر نمیکند چیزی را که خصم او بسبب
غالب شود . و اما تصدیق کنندگان نبوت او پس حقا نوشتند
گفتند و واضح نمودند . و اینک کتب تواریح مطالعه نماید
نگاه کن تا آنکه عیاناً مشاهده کنی . و نیز در قرآن مذکور است
که وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾
که میتوانستند انکار میکردند ولیکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند
مکوشوند *

عون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور
رخصوص پیغمبری را سنین و دروغین دستور العمل ادراک و تصدیق
تکذیب تواند بود آورده اند در طی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا
که کلام ملوک ملوک کلام است *

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ☆ کین ره که تو میروی بترکستان است

ببرد اما حذر کنید که پیش از وقت بسما لقم

لازم است حکم کردن بر اینکه آنگونه خارق عادات مهر است
شعبده است و مخاریق و حبله‌ها و تمویهات است . که از استعمال
لم سبیا و لیمیا و ربیبا و همیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل
بطلان او است . و آنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منتهیات خود را و عامل
شدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
بر آن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب و خبیث است .
جایز نیست التفات کردن بر او و اعتماد آوردن بر او و بر سخن او .
اعتنا نمودن بچیزی از مرام او . و لازم نگرفته است که این مرد
جمع باشد جمله اوصافی را که در وجه ثانی گفتیم . بل هر گاه يك
صفت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او و اعراض
ستن از او و التفات نکردن بر او کفایت کند . زیرا که دعوی او را
دلالت مستغله بر ابطال او هست . و هر گاه از قسم نخستین باشد پس
وجود بودن صفات حسنه در او و سمات و علامات حقه برای او
تصدیق نبوت و رسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
پار از امتحان و اختیار کردن او است باظهار مجربات و آوردن
ارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد و دانسته
بود که خدا او را فرستاده است . بعلم اینکه در اخلاق و آداب
و توصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
و اینحال واجب است اختیار او با آیات بینات و دلالات ظاهرات .
مطالبه خرق عادات اگر چه بزرگ و عظیم باشد . زیرا که آن را
پیش خود نمی آورد بلکه بقوه الهیه که پروردگار او بوی
لما کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است . چنانکه
می گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
مرا فرستاد . و خدای را هیچ چیز از امکان درمانده نتواند
کرد اگر چه عظیم و جلیل و دشوار باشد . پس هر گاه اقتراح

آن کس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آن کس که نیافت درد نیافت بس است

✽ معیار چهارم ✽

بردهوشیار و خردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسه
عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین و عقاید خویش را برآستی
و آند گرفت . و حال انجیل و توریة حاضر و پریشان کوی آنها
نسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت و بندگان خاص و پیغمبران پاک
آند معلوم کرده عظمت قرآن و جلالت شان آن برهان الهی را
دیده روشن و دل پاک از آرایش مشاهده تواند کرد . و تواند دانست
که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *



✽ ان الدین عند الله الاسلام ✽

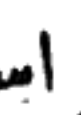
بفایده و چه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت و مخاطب من
که بیک روی جمعیت پروتستانی باحالت انکار است کوشش نمودم میداشت .
من صکذشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب
اسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر
باطن اسلام و آداب اسلام و شرف اسلام و نتیجه اسلام مجملی در اینجا
ای تو بیان میگردم *

مدح توحیف است بازندان بیان * گویم اندر مجمع روحانیان ✽
خواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . و لیک
از اطوار فصاحت الفاظ و معانی و بیان و جزالت کلمات آن که علمای
لام کتابهای بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه مز برای
دران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است و کوش

که نور الهی در مغربین و المشرقین است و الوافع علی الصلوة بحین . در منزل
 نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید
 برای ایشان بیان و تعلیم فرمود . و قرآن در آن عالم انوار نوری
 و لامع و ضیائی بود ساطع . در هیئت انسانی کامل الشخص
 در دست خویش عصائی از نور داشت . و اهل آن عالم جمله بدین حال
 صفت بودند . و قرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم
 مان الهی قرآن را و بیان قرآن را شناختند . و فهمیدند بدریکه
 استعداد داشتند و بهر گونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم
 عالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق و کتاب همین نیز بعالم ارواح آمدند .
 تا این عالم معنی آیت کریمه ﴿ وَ كَذَلِكَ اَوْحينا اليك روحا من امرنا ﴾
 امت مخفی بود . تا آنکه آن روح جمله ارواح مکتاب الهی را
 بعهده نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد و تعلیم
 بود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان ﴾
 از مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقی دیگر با فریدن خدای
 احد که بجز او در وجود مؤثری نیست و بر آن معلم الهی ما خلقت
 خلقت تواند گفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را
 او تعلیم و یاد میدادی که انسان را مالك و مملك گرداند و مقصود
 خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *
 من است معنی قرآن که «مجزه» آن واسطه نخستین الهی است اگر يك
 دانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید .
 ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم
 بر آن فرع بر خلقت انسان است . و الحاصل تدبر در معنی مذکور نموده
 عالم ارواح مناسبت جوی و درست بفهم که مقصود من از این تفسیر
 و آیت کریمه چه بود ﴿ و ما هو بالهزل ﴾
 پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خود را از علم
 کتاب برداشتند . در منزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح و عالم

مراض حمله در ایشان ممکن شد . و در آن حال قرآن عظیم
ایشان برای هدایت و ارشاد در قالب الفاظ و عبارات و حروف و کلمات
و اوضاع و دلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید . زیرا
که جهانیان را در آن حال آلودگی یاری تحمل از نور اقدس و فیض
قدس لطف الله علی العالمین و خیرة الله فی السموات و الارضین علیه
صلوة و السلام نبودی . بعلمت اینکه اضحلال و تباهی در آن صورت
وجود ایشان راه مییافت و ممکن نبود که آن نبی مطلق بغير صورت
الم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند
بنکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر از پس برده و از وراء
تجابه . و بدین جهات آن هادی کل هر دو وحی الهی را از پس
برده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز از پس برده
بحسب اقتضای زمان و مکان متشعب و متفرع گردید بر  صحف
دم و صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی 
طوریکه طبایع اهل هر زمانی در اقتضایات حال و لسان مقتضی
شد *

آنکه نور الهی آشکار شد و ظهور حق پدیدار آمد و بنیه جهان
منج گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم و نبی اعظم
علی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را توانستی کرد . و قرآن نیز
زل گردید با او چنانکه می بینی بالفاظ و عبارات و اشارات
تلویحات  که بر حسب اقتضای عالم قشور و ظواهر است .
در این مقام قرآن را هفت بطن و هفت باطن پیدا گردید *
اما آنچه مفسرین در میان ظاهر الفاظ و معانی و اطوار فصاحت
موارد کلام و حدود و قرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند
ز بسیاری آنچه در همین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
س تمامی آنها بقدر افهام و مدارک خود شان و بر حسب استعدادی
داشته اند بیان کرده اند . و گرنه امر قرآن عظیم است پس
آن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد و دیگر وجه را

شامل نکردد و یا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . و یا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل و مکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است و مانند درخت میوه دار پاکیزه در هر آن ثمر میدهد باذن خدای تعالی و سخن خدای را مرک و تباهی روی ندهد *

✽ لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید ✽

ای برادران من این سخنان باریک را که از قلم من میخوانید از من نیست بل از مکاشفات ایمانیان و از فیض روح قدسی است که روشنائی بر توی از لمعات انوار الهیه بواسطه ایشانم بغیر استحقاق رسیده است .

و محض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونه کمی برای شما در اینجا آوردم اگر استعداد دارید و خواهان هستید اینک کتب و رسائل مقدسه که علمای دین ما نوشتند و بیان میفرمایند. با خصوص مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی ازین علوم شریفه و اسرار عجیبه مالا مال است [۱]

قرآن یعنی همین الفاظ و آیات پاک نوری بود از انوار قدس در تحت حجاب واحدیت و آن قدیم و سر قدیم است . و این همان نقطه نورانیة الهیه است که در جله عوالم و مقامات ظاهر و هویدا گردید *

✽ قد طاشت النقطة فی الدائرة * ولم تزل فی ذاتها حائرة ✽

✽ محجوبة الا دراک عنها بها * منها لها جارحة ناظره ✽

✽ سمت علی الاشیاء حتی لقد * فوضت الدنیامع الاخره ✽

چون اهل این جهان تاریک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای باریک و لطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی در قالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب را با دراک ما نزدیک نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرگی را که شاخ و برگ و میوه های آن ترا بمجب آورد از یک حصه تخم است که در حال نخستین آن شاخ و برگ و ثمر را در آن نتوانی دید .

می بینی ماست و پیر و زو عن و سر سیر و اقسام آنچه از شیر حاصل
کردد چگونه در غیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت
نفسانی را در باطن نباتات و اوراق و برگها و میوه ها و درختها و حیوانات
و طعامها و در آنچه در دهان تو بجهت خوراک است و در کیلوس
و کیوس و در عروق و رگها و در اعضا و اجزای تو تا آنکه منی شود
و نطفه در رحم مادر گردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
شود پس از آن بمقام استخوان لحم رسد و آنکا، بعد از ظهور در این
صورتها کونا کون آن صورت الهیه پدید آید *
﴿ فَبَارِكْ لِلَّهِ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴾

الحاصل اگر در این نامه بخوانیم کمی از اوصاف و مقامات کلمات
لهیه بیان کنیم نه ما را یاری چنان بیان است و نه زمان را اقتضای
ن و نه اهل را استعدادی بد آنگونه مشهود است *
ی گروه پروستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زحمت کشیده
بهورده اتلاف زندگانی را در تألیف کردن آنگونه کتابها میکنند .
و لها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایند و مجاناً مردم میدهند .
یا کتفا بر اینها نکرده ضعفا را تطبیع بمال دنیوی مینمایند .
علمان و واعظان در اطراف می کارید بنحیال اینکه بکعوم بپچاره را
رورد دهید و کول بزید و بطریق خویش داخل کنید . چرا
بنویسید و ترجمه میکنید اینگونه کتابها را که مایه رسوایی خودتان
ست . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبد الله قرآن را خود
ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است . و میدانید که اعظم
هجرات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . و میدانید
که اهل این زمان داناتر و عالمتر و با قدرت تر از قرنهای گذشته است .
میدانید که مردم بنسندگان درهم و دینار هستند . و می بینید
که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فرا گرفته است .
از بهر شکست دل من بسته صفتی * یار از طرفی و روزگار از طرفی *
این همت که شما هستید و اکنون در عرض مدت پانصد سال تقریباً

بدخواست در فصاحت و اجبار مرا فی له حال ارا باجمال دانستی
اه ابطال پیدا کند *

لطفاً اصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالا پوش نبوت خاتم
الانبیاء علیه السلام است از یک هزار و دو بیست و هشتاد و هفت سال
ش تا امروز بندای فصیح و آشکار بمسامع جهان و جهاتیان میرساند
تجدیدی میکند . که من برهان محکم و بجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهتم
که عیسی و یحیی مزده نزدیک آن را آوردند . هر گاه انکار از این
منی دارید جمله جهاتیان از جنی وانسی و از پیدا و پنهانی اتفاق
کنید و معاونت بآمد بگر نماید و یک سوره کوچکی از ماتندم بیاورید
چون نتوانستید والی الا بد دوام ملک خدای نیز نخواهید آورد
مفسدز نخواهید شد . پس از پیروی هواها و شهوات نفسانی
و بیش اعراض نکنید و از بیعت و تبعیت بشر بردوری جوید .
بباید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
بسام . و بباید بسوی شریعت حقه و آیین محکم اسلام و آن
تفاق و زحمات را که در مذاهب مختلفه خویش دارید با تفاق
سلامیان در دین پاک اسلام تبدیل نماید . که بسبب این اتفاق
ما با ایشان دین خدای قوت گیرد و احکام پذیرد . ادیان مختلفه
ت پرستان و مذاهب متوعه شرکان از روی زمین برداشته شود .
دینان و ملحدان را بازار کراهی و اضلال کساد گردد . جاهلان
نادانان هم دین بیاموزند . و بعط این همراهی شما با سلامیان
لی التدریج کار توحید و خدا شناسی و خدا پرستی بالا گیرد و علی
تدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . و ظلمات و تاریکیها
بدل بروشنایی و نورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه
بر آسمانهاست در اقطار ربع مسکون انتشار و اشتهار یابد . و مورد تحسین
خدای و آفرین مفر بان او شوید . و اگر با وصف دانستن شما حقیقت
ن اسلام و راستی شرع محمدی را از روی هوا و هوس و بمقتضیات
ادات و طبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید و اعراض نماید

مد که او در مداین خطبه خواند و لغت آگاه باشید که قیامت نزدیک
گردید و بدرستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدو نیم شد . تمام شد ترجمه
مخشری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع به عبارات میزان
لحق مذکور نماید و به پند چه میگوید و بفهمد چه القا میکند *
جمله ظاهری و تحت اللفظی آیت کریمه و مابعد آیات آشکار میگوید
که مقصود از شق القمر همتا مبعز حضرت خاتم الانبیاء است
بهیچ وجه دلالت بر انشقاق فردر روز قیامت نتواند داشت .
پرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیه یعرضوا
یفولوا سحر مسترین ﴾ در روز قیامت اگر از جانب خدای همچنان
یعنی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض و انکار نتوانند کرد و لب
گفتار ناصواب نتوانند کشود و خدا را متهم با آوردن سحر مستر
توانند ساخت . نمی دانم باعتبار من که جمله خرد مندان را نیز در
من عقیدت با خود شریک میدانم چنان است . و اگر پروتستانها
رفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها با خدای توانا است
ما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان را نیز بسار سخنان ایشان
طاف کنیم و این مصراع را که در غیر این موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم بر سر نمازهای لرستان ﴾

مزه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
وقوع آمده است در آن حال نیز مجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در
خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
گفته است *

کاش یکی از این مردمی برسید که ترابا بین پروتستانی خودت سو کند
بند هم هر کا، در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
واضح و آشکار این مجزو دیگر مجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
آیات بون او را تصدیق مینمودی و میگفتی که چون صریح گفتند
که شق القمر و معراج و سایه نداشتن و تأثیر نکردن اثری مبارک او در خاک

و مانند بود . و همان من جنابان و اسم موعین آنها در باب الهیاتی
انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است شاهد صدق بر این
طلب است . و واضح است که * منی ولو قاومر فس و بوخنا *
دیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی و تاریخ احوال و اطوار آنجناب
نوشته اند . اقلانجیل مریم و عیسی را که از جمله هفتاد و هفت انجیل
نسوبه با آنجناب و حواریان و تلامیذ و دعوت کنندگان راستین
دروغین بود و در میان این عیسویان بکلی متروک و غیر مصدق است
و آوردند و استشهد میکردند بازوجهی در این صکونه اعتراض
نیستند داشت *

در همین انجیل اوفا در فصل نهم * نوشته اند که عیسی بدو ازده
حواری امر کرد که بدهکده هارفته انجیل را بایشان یاد دهند و تبشیر
بایند . و نیز هنگامیکه یحیی شاکردان خود را نزد مسیح فرستاد
از حال او خبر گرفت آنجناب در جواب رسولان یحیی گفت . انجیل را
ببینوایان و عطف میکنیم . و در جاهای بسیار از انجیل حاضر از این مقوله
نخنان وارد است . پس واضح است که انجیل آسمانی و انجیلی که مسیح
ترا تعلیم میکرد یا شاگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیر این
انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است . که بالاتفاق جمله آنها بعد
مسیح علیه السلام نوشته شده است . و یقینا در آن انجیل
که عیسی را بود بیان احوالات حاضره خود مسیح یا مہجرات او نبود
که بعضی از خطابات الهیه و وعده های که در خصوص او و ایمان
رندگان با آنجناب بود . و اخبار از گذشته و آینده و از قصص انبیای
سلف انداد از آن گذشته است . و مواعظ و نصایح و آداب

و بجا رفتند انجیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بپرند
 و به پیشند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند •
 این بیچارگان! همان تفصیل که مبین کردید کلماتی از گذشتگان بدست
 آورده و نام آن را انجیل و توریه گذاشته اند • و بقول خواجه
 نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا بر خود شان نیز مشتبه شده است •
 و هر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زاده ساخته
 خود شان میکنند • و بآن سخنان معموله پیشینیان خود شان
 در مطالب واهی خویش دلیل میگویند • که در فلان آیه فلان انجیل
 فلان آیه فلان نامه فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
 رسد کونه است مثلا • اسم است و فعل است و حرف زیرا که کلمات
 رسد قسم است • گاهی خدا را جسم کنند گاهی کبوتر سازند
 گاهی بدار کنند گاهی شراب مینامند و میخورند و گاهی نان میکنند
 و هضم میدهند گاهی خدا را پسر یوسف بنجار میسازند گاهی تواید
 و رادرا خور میگویند • و الحاصل از پریشانی ایشان پریشانی پیدا شد
 پریشان نوشتن و عذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
 که آخر شب است و اول صبح •

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

این کلام این است که بیرون ماندگان از خانه اسلام در آغاز دین
 عفا بد خود شان که شناختن خدای سبحانه و توحید او تعالی است
 و غلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم و چون
 بنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که در امر
 حید تفکر و تدبیر بسیار باید کرد و خدا را باید شناخت • تا آنکه
 لوار بعث رسل و انزال کتب و اصدار معجزات و جمله اوضاع دین
 بین دانسته شود • و از این است که بزرگان دین مبین فرمودند •

﴿ اول الدین معرفه و کمال معرفه التوحید له ﴾

مجموعه مجزات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب ائمه
بترتیب نرسید که حال آنها و حال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت
نیواندیافت . و سخنان بسیار در خصوص خود ایشان و روایتهایی
که کرده اند هست . و در خصوص وسایط و سندهای روایتهای
ایشان از هزار و هشتصد و هفتاد سال پیش از این تا ایترا مان
در خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام از نوشتهجات
شان در دست نیست . و در خصوص اصلاحات و تصحیحات
که در زمان سلاطین عیسوی به درقرنهای نزدیک بعیسی برای برداشتن
تخلیفات و دیگر مقاصد و منظورات که داشتند کردند . و همچنین
ریاب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانها که باتفاق
مسله عیسویان و اسلامیان محل وثوق و اعتماد نتوانند بود .
در خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اند بعلمت اینکه
تخلیفات عظیمه در میان آنها و باین انجیلها پیدا بود در سایر
طوار و اوضاع این انجیلها و فروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
در این نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی
این اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است .
باز این است که در مجزات عیسی باینگونه روایات در این مدت
ولانی با آنها همه انقلابات و باوجود داخل شدن معلمان دروغ کوی
مسبحان کاذب در میان ملل عیسویه و باوجود دشمنی مانند یهود
که غالب و قاهر و محیل و تباها کننده دین خدای بودند و بد آنگونه
قتل ظاهری و باطنی انداختن را در طریق و کتب عیسی اقتدار
میشند . چنانکه در حق شخص مسیح از هر گونه فساد کوتاهی
کردند . با همه این تفصیل باید اعتماد آورد و خبرهای مرسول
منقطع السند کذایی را باید قبول کرد . و از اینطرف مجزات باهرات
اتم پیغمبران را که همان آداب و شریعت طاهره او و اطوار توحید
بیانات خدا شناسی . و اوامر و نواهی او بی برهانی از خارج
و کترین دلائل و براهین بر حقیقت آنحضرت و راستی شریعت

تفصیل آمد . واکر از مجزات دیگر ابیاس چیری باقی نماند
مگر روایات و حکایات بحمدالله تعالی اعظم مجزات پیغمبر ما
علیه الصلوٰۃ والسلام حاضر و موجود وحی و ناطق است *
﴿ میفرمایند ﴾

ان کنتم فی ریب مما زلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا
نهدائکم من دون الله ان کتم صادقین *
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن
یا تون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا *
ن هذا القرآن بهدی لئی هی اقوم و یشیر المؤمنین الذین یعملون
لصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

هر که او روی به بهبود نداشت ☆ دیدن روی نبی سود نداشت

﴿ معیار ششم ﴾

و نستان صاحب کتاب معنی دیگر در این مقام آورد که ضعفای
ادان را بلکه فرور دارد و حاصل آن کلام چنان است که اخبار
قبل الوقوع در قرآن نیست . و تحقیقات غیر منصفانه خود را
نتهی میسازد بر اینکه در هنگام وقوع سستی و ضعف در لشکر اسلام
و غزوات آیاتی را که دلالت بر غلبه اسلامیان میکرد میآوردی
که بد آن سبب دل آنها را قوی کرد اند همچنانکه هر جنگجوی
شکر کشی از این گونه تدبیرها در هنگام قتال وجدال بکار میرد *
بنی مطلب نیز راجع بمطلب مجزات است و ندانستن سک دین و کتاب
و الهامات الهیه و یا خود هواهای نفسانی آنها را بنوشتن و گفتن
بنی گونه سخنان واداشت . اخبار قبل الوقوع باجمالات و از کارهای
کلمه در قرآن است . و بتفصیل در احادیث معتبره و صحیحیه که جهت
سخت آنها را کتب مندرج است . اقتضای حکمت خدا و امرار الهیه
و مصالح تکمیلات و سنت امتحان و اخبار در تمامی از منہ و اعصار
و مخاطبات خدای با پیغمبران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

معنی را که مکرر کفیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرك یعنی الت
ادراك از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی میشوند
و دلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلبون ﴾

اما اینکه گفت بجهت قوی داشتن دلها در هنگام جنگ آیات آورده
میشد این سخن نیز ظاهر البطلانست زیرا که اگر چنانچه پیغمبر بر حق
مأمور بجهاد و جدال شود و وحی آسمانی وعده فتح و نصرت
را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع و آن الهام صحیح
لوقوع را بد آنگونه تأویلات ناشایست و توجیهاات نالایق تأویل
نمایند *

مگر از توریة خودتان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از اینگونه
خبر داله بر فتح و نصرت داده شد مگر در فصل (۲۶) سفر لاویان
بنی اسرائیل گفته نشد که بر دشمنان غلبه خواهید کرد و در پیشروی
شما از شمشیر شما برافتد و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند
صد کس از شما هاده هزار کس از آنها را مغلوب سازند و نیز
شمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما برافتند . اکنون اگر
کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را
قوی دارد و در جنگ مستقیم شوند . جواب صاحب کتاب چیست
هر چه از روی انصاف در جواب گویند شما نا جواب اسلامیان
نخواهد بود *

در مغلوبیت روم و غالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده
شد میگوید . از روی خورده بنی یعنی حدسیات بود . جواب
نسخن نیز از مراجعت بکتاب مصدق خودشان که از آنگونه
خبر بسیار آورده است واضح تواند شد . از عیسی که معجزات
واستند و گفت ﴿ بر من معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون
نس ﴾ در آنجا گفت که شما قراین استدلال بر صافی هوا و خوبی
نیابارندگی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیارم و از اینسده

باب رآن باب مدینه حکمت و علم بقوت بدالهی گرفت و در میان خندقی
در هوا ایستاد . و لشکر اسلام را بد انسوی گذارداد . این است
آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای از آن سرور ظاهر
گردید *

✽ چنانکه میفرماید ✽

✽ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
فانزل السکینه علیهم واثابهم فتحا قریبا و مغنم کثیرة يأخذونها و کان الله
عزیزا حکیمیا و عدلکم الله مغنم کثیرة تأخذونها ففعل لکم هذه و کف
ایدی الناس عنکم و لتکون آیه للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان
تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم . و اینکه فرمود و کف
ایدی الناس عنکم مقصود همسو کنندان اهل خیر است که طایفه
بنی عطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافله شام و حجاز بود که فرمود
✽ و اذ یعدکم الله احدی الطائفین انها لکم و تودون ان غیر ذات
الشوکه تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع
دابر الکافرین ✽ که غیر ذات شوکه قافله شام بودی و آن وعده الهیه
در حق آنها انجام یافت *

در آیت کریمه ✽ الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون
بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ✽ که در صحیح فرموده بر اینکه روم
را دنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند . و پس از آن در اندک زمانی
بر فرس غالب آیند . چون فرس در آن زمان مجوسی بودند و در میان
عیسوی بودند و مغلوب شدن اینها بمشركان بکه رسید خوشحالی کرده
مؤمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسین امیان
هستیم و کتاب نداریم و بزودی ما . نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه
برادران ما بر دران شما غالب آمدند . و آنکاه که اسلامیان را اندوه

حضرت فخر امام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبين ارشد من النبی ﴾

هنوز آیوان استغنا بلند است ☆ ترا فکر رسیدن نا پسند است

﴿ معیار هفتم ﴾

میزان الحق در او آخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنهاست آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است • بدان طریق که هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود • و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش پای قلب و نیکی افکار باز داشته بخوا هشیهای نفسانی قوت و قدرت میدهد • و اینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست • و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز مخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقه و روحانیه آنها آورده است *

و همچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و ناراست خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *

اگر چه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهاتیان از آوردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد • جواب تمامی اعتراضات او است

و با وصف آن محتاج به هیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد • ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بخدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیه

مقصود مجمل بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه
داری . و تبیین خیط ایض از خیط اسود که برای روزه و نماز صحیح
وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص
انبیا که عیسویان با آنها معتقد نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شد .
و مانند اینها که در اسلام مسلم شده در کتابهای مذکور، یهودان
نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار ~~ص~~ کرد بعلت اینکه
با خیالات و اوهام مامواقت نکردند و با کتابهای یهودان که مارا
با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند *
حالا بیاید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح
الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد و لجاج است که هرگونه
فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرن از قرون در میان طوایف و ملل
احداث کرد . و همان استکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن
کدورتها و نادانیهها و مرضهای ظاهری و باطنی درجه جهاتیان
شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا متروک و انبیا و اولیا محبوب
و مظلوم و مقهور شدند . ~~ا~~ مگر این گونه عنادهای و انکارها نمیبود
و پرده های بی انصافی و اعتساف را بر چهره مقصود الهی نمی کشیدند .
و کار را بجایی نمیرساندند که جهات را شرک و الحاد و جهالت فرا گیرد
رحمة للعالمین را با شمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویند
از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان
آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات ~~م~~ مجعده بمزوج
کرده موافق اوهام و افکار ناقصه خودشان تألیف ~~ص~~ کردند .
عیسویان و مصلان دروغگوی و کراه کشد کان بامید ریاسات
و پزرکیها علم دعوت را برافراشتند . و در آن میان بغضاد یهودان
شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها
نوشتند و هنگامها بر پا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف
عظیم را در میان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند و خشنودیها
کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف غیر

توضیح مینماید و از اطوار دنیا و هفتی و از اوضاع بهشت و دوزخ آگاهی میدهد *

يك كلمه جامع سخن میگوید و شنوندگان بلغتهای گوناگون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درک نمایند و اهل ادراک را در این معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دوم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل در عهد الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطهٔ لعان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . و آنها را پر نمود و به سخن گفتن آغاز کردند . و هر کس از حاضران سخنان ایشان را می شنید و حیران و عجبناک میکردید . و در این باب سخنان می گفتند و بیگانگان استهزا میکردند و نسبت مستی را بایشان میدادند . جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آن زمان بحواریان مسیحی جلوه گر شد *

﴿ هر دم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاک روحانی را باز نمی کنید که حال منکران قرآن را و استهزا کنندگان بر آن را مشاهده نمایند . و بدانید که اینان همان استهزاکتندگان بر روح القدس و حواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس و صدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی گرفتگان واپس روند و بسی از عقب ماندگان پیشی گیرند *

﴿ علی رضی الله تعالی عنه میفرماید ﴾

لتبلیبن بلبسة و لتغربلن غریبة و لتساطن سوط القدر حتی بصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قد قصروا و لیقصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *

مکول نخوری که اینها عیسی و انجیل و حواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز به سخن در حق کلیم خدای اذعان

✽ از بشری رسته بود باز برای بشد ✽

✽ تا بکمال آورد پایه نقصان گرفت ✽

✽ و وضع المیزان ✽ در این جهان میزان دو کفه کتاب الله و سنت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهاتیان را مأمور بر تمسک جستن بر آن میزان و مراجعت کردن بآن فرمود حسین واعظ کاشفی [۱] فرمود بیا فرید یا منزل گردانید ترازو را با الهام داد خلق را بکیفیت ایجاد آن: چون ترازوی تو کج بود و دغا☆ راست چون جویی ترازوی جزا مقصود از سنت احادیث نبویه است چنانکه پیشتر بیان آن راشیدی. و اگر دل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است ✽

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهت نمونه آوردیم و اگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی در معنی آیاتی که برای بیان آنها از بعد بهشتی وارد گردیده است بیانات نغز و باریک را میاوردم ✽ ✽ خدا فرمود ✽

مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ولهم فيها من كل الثمرات ومغفرة من ربهم ✽
میگوید این آیات منافی باشند خدایی است و همه لذاذ جسمانی است که انسان را از سلوک حقیقی باز میدارد ✽ ✽

کاش این بچهاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ✽ مثل الجنة التي وعد المتقون ✽ که چون خطاب ظاهر یا جسمانیان است باعلا درجه بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند و پس از آن فرمودند ✽ ومغفرة من ربهم ✽ با آنکه در بهشت کما نیست و بدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند و اگر نخواهیم یکی یکی آیات را در اینجا تفسیر کنیم و ظاهر و باطن آنرا بقدر ادراک خود و مستمعان آن بیان نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم و مقدمات چند ترتیب دهیم و جنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارگاه پدر ما آدم

(۱) حسین واعظ در سنه ۹۱۰ هـ. [۱۵۰۵ م.] در مرآت وفات یافت.

علیه السلام بود چنانکه در باب دوم سفر تکوین در خصوص آن گفت
که خدا جنت عدن را در فلان جای گاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا
گذاشت. و نیز بیان حال جنت آخرت را باوریم ولی از جوه باطنی
در آنهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجملی برای برادران ایمانی
مذکور داریم اگر چه بیکانه رانصبی از ادراک آن معانی نباشت *

✽ چهار نهر ✽ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
ذکر بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام تعداد کرد *

✽ چهار نهر ✽ معنوی و روحانی از چهار رکن قبۀ ✽ بسم الله
الرحمن الرحیم ✽ جاری میشود بجزریان روحانی *

✽ نهر نخستین ✽ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها پر شده است *

✽ نهر دوم ✽ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغیر نیافته است
و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

✽ نهر سیم ✽ خمر است لذة اللشار بین که از میم رحمن جاری است *

✽ نهر چهارم ✽ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که بر حنایت خود بر آن استوا و استیلا دارد از چهار
نور که مبداء جله انوارند ترکیب شده است ✽ نور ابيض و نور اصفر و نور

احمر و نور اخضر ✽ که تمامی الوان اصولا و فروما از آن چهار حکایت
آوردند و مظهریت جستند. کلهها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها
و صحراها بینی از نهایت آثار آن کلههای معنوی است *

✽ قوس الله ✽ که در هنگام تصفیة هوا با آمدن باران و میل آفتاب
از وسط السماء بواسطه انعکاس آفتاب در آینه هوا بر حسب موقع ظاهر

شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب
غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار گانه اطوار
خلقیه است یعنی ✽ خلق و رزق و موت و حیوة ✽ چهار ملک است.
جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی
ست در هر طلی از عوالم وجود لفظاً و معنای و ذاتاً و صفة باطوار
کونا کون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانه آن نیز بتعدد
مراتب موجودات و اطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
و همین چهار است که سر آن در موجودات و اشیاء جاری و بهمه جای
ساری گردید *

رکان عرش و حاملان عرش و الوان ارکان عرش که مبدأ جمله انوار
و روشنائیها و اصل همه الوان و رنگها است . چهار است *
بیت العمور که در محاذات عرش رحمانی و مظهر آثار فیوضات
ربانیه است و مکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *
خانه کعبه که مطاف آدم ابوالبشر در محل آن شد و بتعلیم جبرائیل اعمال
و مناسک حج را با آداب اسلام در آنجا بجای آورد و آن صفا الله در صفا
و مرثیه در مرثیه و در عرفات همدیگر را شناختند . و آن خانه
بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء و المرسلین و اسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان
بنا کرده شد . و اکنون قبله اسلامیان و مطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . و آن خانه خدا در محاذات بیت العمور است *
اساس دین خدا که اسلام است . کلمات چهار گانه است که از ﴿ تسبیح
و تحمید و تهلیل و تکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والحمد لله * و لا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین و ایمان حقیقی است ﴿ توحید ﴾ و نبوت ﴿ لا اله الا الله .
محمد رسول الله . خلفاء رسول الله اولیاء الله . اولی من والوا و اعدای
من عادوا .

همچنین است اطوار ظاهریه که در این عالم جسمانی است مانند چهار
بودن عناصر * و چهار بودن طبایع * و چهار بودن فصول سال *
و چهار بودن کلمات ریاح * که صبا و جنوب است و دبور و شمال *
توحید خدای سبحانه بر چهار گونه است که ذیلا مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمه ﴿ لا تعبدوا الهین الا انما هو اله واحد ﴾ *

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
و از این فقره آخری واضح است که امر خسته در میان خواص عیسویان
معمول بوده است اصکر چه بعثت تغییر دادن معلمان دروغگوی
که در شریعت موسی و عیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *
الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد در این مختصر نخواهد
کنجید . و جمله این انهار در هر مقامی از مقامات مثالی از برای
بهشت خدایی است که در حق آن فرمودند *

﴿ فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ﴾
پس بهشت خدا را منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد . که هشت
درجه بهشت در عالم جسم است و مطابق طالهای هشتگانه که انسان
مختصر از آن عوالم است و آنها . قواد است . و عقل . و نفس .
و روح . و طبیعت . و ماده . و مثال . و جسم *
چون اهل دوزخ را از مرتبه قواد که آیه الله است نصیبی نیست
و قواد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
هفت گونه شد اما ذناب الله منها *

و این تفصیل در سلسله عرضیه در مقام اجسام است و اگر نه از مراتب
سلسله های طولیه نه ماها توابع فهمید و نه بیان آنرا توابع کرد
و بهشت آنجا از ادراک حواس ظاهره و باطنه ماها بالاتر است .
بعثت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر و مقام مؤثر را
آثار درک نکند . که میان مدرک و مدرك از وجود مناسبتی
ناچار است . و آنچه در عوالم سفلیه دیده شود از قبیل حکایت و نمونه
خواهد بود . و بیان سلسله طولیه و عرضیه را باجمال در معیار
ششم از میزان اول آوردیم و در کتب مفصله ایمانیان بتفصیل
آن آگاهی توانی یافت . و لکن اینقدر باید دانست که همان انهار
در بعد در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعثت اینکه معطی
ناقد نتواند شد و این مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

و حکمتهایی که بعضی از آنها را شنیدی مطلق العنان در اغوا و اضلال
بودند هر گونه فساد و تباهی را در میان آن ناقصان شایع و ذایع
کردند . و آنها را ضایع و کراه نمودند و بدین خانه رنگین دنیا
آنها را مغرور داشتند *

✽ همه اندر زمن بتو این است ✽ که تو طفلی و خانه رنگین است ✽
پس مر خردندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیه الهیه
در احسن ترتیب و اکل بیان بجز در قرآن عظیم الشان پیدا نخواهد
شد . و اگر بخواهیم از سخنان ناشایست و نسبتهای غیر لایق
و معمولاتی که از روی هواها و شرارتها در کتب متداوله در دست
یهودان و عیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل در این نامه
بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگر چه برخی از آن پیشتر مذکور شد .
ولی زاید نیست که فقرات دیگر را که اکنون در نظر داریم بنحو اجمال
در اینجا بیاوریم . تا معلوم گردد که آیا آن کتابها شایسته خدایی خدا
هستند . و مناسبت بعالم وحی و الهام آسمانی دارند . یا آنکه محض
از روی هواها و شرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب
ریخته و آورده اند . پس در معیار دیگر مجملی از آنها را بنکاریم *

آگه از خویشتن چو نیست چنین ✽ چه خبر دارد از چنان و چنین
✽ معیار هشتم ✽

✽ در معیار سیم از میزان سیم ✽ حکایت نسبت زنا کردن لوط
علیه السلام را با دختران خود در حالت مستی شدید و اولاد آوردن
آنها از پدر خودشان را از توریة شنیدی و میدانی که ممنوع بودن
شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل و توریة مصرح است
و لوط را پطرس وصی عیسی در رساله (۲) خود چنان تمجید کرد .
که لوط صالحی که از معاشرت شهوتناک فاجران پیرازی جست
آن مرد صالح که در میان آنها بود و کردارهای حرام آنها را
میدید و می شنید همه روزه بر خود جفا کشید .

مخاطر او محبتها کرد و خدا بجهت زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرگ انداخت و پادشاه از او دست برداشته با ابراهیم تسلیم کرد *
 به بینید چه مکتوبند و الهامات الهیه را چگونه میدانند . آیاتند این کار را از شخص بی طاری که فی الجمله ناموس و غیرت داشته باشد میتوان روایت دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولوالعزم است و خلیل خداوند فیور توانا است . عجب است که ابراهیم ساره را بدر و شکویی امر کرد و او نیز دروغ گفت . و مانند این دروغ را با ابراهیم و ساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر مذکور در فصل بیستم است که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته در مابین سور و قادس سکنا کرد و در جرار امه مان شد . و در حق ساره گفت که این خواهر من است . ملك جرار را فرستاد و ساره را از او گرفت . و شبانگاه خدای در خواب بر ملك آمد و گفت بجهت این زن که گرفتی خواهی مرد یعنی مرگ ترا در یابد زیرا که او زن شوهر دار است . تا آنکه ساره را با ابراهیم پس داد و ملك ابراهیم را مخیر کرد که در هر جای از ملك او بخواهد بنشیند . و ساره گفت اینك هزار مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون ملك از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتی که این خواهر تست ابراهیم گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتم و نیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که **ولیم اسمت** نام پروتستان در شرح احوال انبیا از آدم تا یاقوب علیهما السلام نوشته و در سنه (۱۸۴۸) عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده اند . و چه مزخرفات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بطلت اینکه در میان بت پرستان نشو و نما کرد و زیادی عمر او با آنها گذشت . و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند . و دور نیست که خود او نیز سنایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشته کفایت
در اجرای مقاصد و مفاسد نکرد . کذشتگان بنیان را
ساختند و آنقدر بیکه توانستند کردند . و اینان اکنون تکمیل آن بنا را
می کنند *

در میزان سیم * کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران
خود و تولد مواب را از دختر بزرگ و تولد موایبان . از او وزاییده
شدن بن عمی از دختر کوچک و پدر شدن او بر عمایبان شنیدی .
کنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه
چگونه تقدیس انساب پیغمبران را میکند *

در آغاز انجیل متی * که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن
ابراهیم است . وجد داود را عوید می شمارد و مادر عوید را عوث
مواپیه است . پس جده بزرگ داود از آنگونه نسل زتایی که پیغمبری
با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . و نیز در آن فصل
نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را
نیز مادر عمایبه بود چنانکه در * فصل چهاردهم * سفر ملوک
اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دو جهت
منتهی با اولاد زنا تواند شد . با آنکه موایبان و عمایبان بنص توریة
داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استثنا است یعنی
توریة متی و در فصل (۲۳) که هر کس عماتی و موایی باشد داخل
جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب
نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . و چون
واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل
اتنسب مادری معتبر است . بعلمت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال
بداود واسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود
ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . و از کتب آسمانی
بر حقیقت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرگ عیسویان

بمطلب را شنید و او را فرستاد و از کله دو بزغاله آورد و آنهار اطعمای
ترتیب داد و از لباسهای عیسو یعقوب پوشاند . و چون کردن و دستهای
یعقوب برخلاف برادرش موی دار و پشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند
که اسحق را بغلط پندازد و یعقوب را از عیسو باز نشناسد . و دعای
خیر را که مقصود نبوت و مبارکی و سروری بود در حق او کند .
و الحاصل اسحق را فریب دادند و آن دعای خیر را از دست او گرفتند
و بدان دعا بרכת زمین و آسمان . و فراوانی کندم و شراب و مخدومی
و مطاعی در میان طوایف و اقوام مر یعقوب را مسلم گردید .
و از جمله دعا های پدرش این بود که تو مولای برادر انت باشی .
و پسران مادرت برای تور کوع کنند . لعنت کندگان بر تو ملعون
شوند و مبارک کنندگان تو مبارک باشند . تا آنکه عیسو از شکار
باز آمد و در آنجا شرح و بسط در فریب خوردن اسحق میدهد .
و آنکا بسیار متعجب شد و گفت برادرت بحیلت آن دعا را از من
گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن
دعا چیزی نکا، نداشتی . تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه
آوردیم و اگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *
* در فصل بیست و نهم سفر مذکور است * یعقوب بدختر کوچک
لابان پس از مخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار
میل کرد و برای مهریه راحیل که دختر کوچک بود هفت سال اجیر
شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهت برادری با من لازم
نکرفته است که بجاتا بر من خدمت کنی . آنکا، یعقوب بجهت
محبتی که * * * راحیل * * * داشت هفت سال را مانند اتدک زمانی
بخدمت بسر آورد . و زوجه خود را از لابان خواست عروسی
و ضیافت کردند و شبانگاه بجای دختر کوچک که خو بروی و زیبا بود
* * * لیا * * * دختر بزرگ را که نازیبا بودی و سستی و ضعف در چشمان
او بود بوی داد . و یعقوب با او خوابید و چون بامداد شد و دید
بجایش کرده اند بلابان . گفت این چه کار بود که در حق من کردی .

معلومه شایسته بخدای خداوند است . یایهوده سخنان بدان
درازی لایق بعالم وحی پاک والهام مقدس الهی است . پس
بکوش انسانی از خلاصه های آیات توریة و انجیل که از روی ترجمه های
خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجملی از مفصل
و کمی از بسیار را بشنوید *

* در فصل سی و یکم سفر تکوین است *
* راحیل * در هنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان
خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید * و یعقوب * با هر چه
اورا بودی برداشته بی خبر از * لابان * فرار کرد و روز سیم لابان
فرار کردن او را دانست و برادران خود را برداشته هفت روزه راه در عقب
او شتافت . و بوی رسید و گفت چه کار بود که تو کردی بمن
خبر داده آمدی من که ترا با سرود و سرور و دف و طنبور روانه
میکردی در این کار احمق کردی . و نکذاشتی من دختران و پسران
خود را ببوسم میتوانم در حق شما بدی کنم لکن خدای پدران
شما شب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب و یابد به یعقوب بگویی .
چرا خدایان مرا در دیدی و یعقوب نمیدانست که زنش آنها را
دزدیده است پس لابان هر چه در چادرها گشت خداها را پیدانکرد .
بعلت اینکه راحیل آنها را در زیر خود پنهان کرده بود *

و از مفهوم فقرات * فصل سی و پنجم * از سفر مذکور معلوم است
که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش و عبادت خویش
دزدیده بود یعنی علاوه بر بت پرستی دروغگوی بودی . و هم
یعقوب پیغمبر خدای از خانه خود نیز خبر نداشت . یا آنکه میدانست
برای مصلحت یا خواطر زوجه خویش دروغ گفت *

* در فصل سی و دوم از سفر خروج توریة است * هر و ن امر
کرد بحاضر کردن زینت قوم و آنها جمله زینتها را آوردند و کوساله برای
آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت در حق سامری است نسبت آن را
بهرون داده اند . یا آنکه جلالت شان هر و ن و صاحب نبوت و ولایت

وما تئذ سائر مردمان خواهم بود . آنکاه نزد بزرگان مردم
فلسطین خبر فرستاد و آنها را آگاه ساخت . پس سرشمسون را
بر بالای زانوی خویش گذاشته او را خواباند و دلاکی خواست
و هفت زلف از سر او تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای
آن فاجره آورده بودند . بیرون آمدند و او را بستند در حالتیکه او
نمی دانست خدا از وی دوری جست . و چشمان او را در آورده
و در زندان کردند و با زنجیرها او را مغلول داشتند . و چندی گذشت
بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحه بزرگ قرار دادند
و قربانیها کردند و بشکرانه برخواستند . و در هنگامه شادی
سرشمسون پیغمبر را حاضر کردند که برای آنها بازی و رقص
کند و او را از زندان آوردند که برای آنها بازی و رقص آورد .
تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست و بر آن تکیه کرد .
و آن خانه پرازدن و مرد بودی و در بالای بام بقدر سه هزار کس
مرد وزن بودند که بتماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند .
و موی سراوهم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد
که ای خدا این يك بار نیز بر من توانایی ده که انتقام دو چشم خویش را
از فلسطیان بخواهم . پس دو ستون میانی آن خانه را حرکت
داد و گفت خدا یا غرقش کن من هم بجهنم که ستونها را
بر انداخت و جمله کسایی که در آن خانه و بالای بام بودند و خود
او هلاک شدند . و شماره هلاک شدگان در آن روز زیاد بر کسایی
بود که او در مدت عمر خود کشته بود . و او را برادران و خویشاوندان
وی برداشتند و در قبرستان منوح پدر وی مدفون ساختند و او مدت
پست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

تأیید در حق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بدگر سخنانی
که در سفر تکوین آوردند . و تأکید کردند سخنان نالایق خود شان را
بدانچه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز
نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر او را تکذیب و تقبیح نمود . که چرا امر

برآورد و داود شنید و بر او سخت ناکوار آمد و لکن بهیچ کدام
معرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *
در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۲۲) است *
برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت با پدر داشت چادری
در سطح بام برپا کردند و ابی شالم داخل شد بر زنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل و این کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
و پس از آن با پدرش جنگ کرد و از بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
و این جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *
میدانم برای نمونه بیانات از کتب مقدسه اینان همینقدرها
برای تو کافی است . و یا آنکه این نامه پاک را زیاد تر از این
آلایش پیالایم . اصرار شعور باشد تنها یکی از این حکایات
بس است و اگر مزید بصیرت را طالبی اینک کتابهای مقدسه آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند و بحیالات خودشان نشر اسباب
هدایت را نموده اند *

پس هر گاه مرد خدا شناس موحد از روی بصیرت و ادراک در کتب
عهد عتیق و جدید تأمل کند . و بیانات و عقاید اهل کتاب
و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای و تعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزحمت از خارج نخواهد بود *
در اثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات و مطالب انجیل را
که هر گرشایسته بخداوندی خدای و توحیدباری تعالی و مناسب حال انبیا
و حواریان تواند بود شنیدی . و اگر خود همان انجیل را بخوانی
البته آگاهی کامل از آیین ادراک آنها حاصل توانی کرد . خصوصاً
در حق بی ادراکی و نقصان حواریان و تلامیذ عیسی سخنانی آورد ، اند
که در قواعد و عقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود * پولوس *
نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
ثقت انجیل تقریباً رساله های او است و او خود صاحب رأی بود .
که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس و خدا و پسر خدا
با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعده حکمت نیز
چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد و افسردگی غالب شد . از خدای تعالی
در خواست میکنم که مارا . بنکارش و روایت این سخنان نالایق
مقربان درگاه احدیت و تقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لاتزعقلوبنا بعد اذهدینا و هب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروستانی در ضمن مطالب
و بیاناتی که در این نامه پاك آورديم باندك تأملی واضح شود و بطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستیم که بعضی از سخنان او را
که در نهایت کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاوریم . و هیچ
سخنی در کتابها و زبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بتصریح یا بتلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را
از آثار الهامات حقیقه الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بر ما
رسیده است نوشتم و الحمد لله المستعان *

ر پس آینه طوطی صفتم داشته اند ✽ آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پریشان کوی میزان الحق که از روی بی انصافی
و عناد در نهایت آن کتاب گفت . و از احادیث طریقین و فرقه‌های
اسلام و مسائل مختلف فیها بیان کرد . و سخنانی را که شایسته بر اهل
علم و دانش و لایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
با ادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم و مقابله بمثل
نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . و اینک شمشیر ما
که کرد نهایی آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

﴿ حفظت شیئا وفیات هنك اشیه ﴾

کآن اول و موجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین ﴾
در هنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم و خطوط . و مالک ممالک
ملك و ملکوت . و عالم بر تمامی اشیا و کل ذرات بود . چگونه میشود
که معطی چیزی آرا فاقد باشد . و چگونه تواند بود که مطولات از علت
پنهان شوند . چگونه میشود که روشنایی و اشعه سراج از شعله فایز
کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که بوخنا در مکاشفاتش
احساس وجود پاک او را کرد . و در پیراهن خون آلود او که نام آن را
کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارک است *

﴿ انا رسولك شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعی الی الله باذنه و سر اجابیرا ﴾
جهان ایجاد از بعضی جود او است . شاهد وجود و آفرینش موجودات
وجود مقدس او است . علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینه علم
و حکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنيا و ضررها ﴾ و من علومك علم اللوح و القلم ﴿
اینکه شنیدی آنجناب ای بود آرا معنی چنان است صکه نخوانده
میدانست . و ننوشته می خواند . و خدای با آن حبیب خویش
عطا فرمود چیزهایی را که مسیح در هنگام بشارت از مقدم او گفت .
سلطان این جهان می آید و مر ایتست چیزی از آنچه او دارد .
و با اینکه من کلمه الله ام و روح الله ام . و رسول از اولو العزم و حامل عرش
الله اعظم و رکن اقوی در این جهانم . در هنگام موازنه کالات
من با آنجناب مالک بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید منجلی کند و او را بجمال و کمال نماید . واضح است
که صورت در آینه را چشم و ابرو و دست و پای و جمله اعضا
مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند
که آیا تو چشم را مالک هستی گویندنی . و اگر پرسند که دست داری
گویند حاشا . گویند چیزی از زید منجلی در تو هست گویند لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان و کارهای خدایرا بچشم حقیقت
بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات توریة و انجیل بامضامین آیات قرآنی منافی و مغایر است .
اگر چه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة و انجیل
و بحث تحریف و دیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات توریة و انجیل را یکبار دیگر باید تصحیح و اصلاح
حسابی کرد . و چون سخن حقیقت در میان قرآن و آن کتابها
باقی ماند و حال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
و وحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آوردند . تفهیده معنی کرد و بظط افتاد . و آن غلط را منسوب
باختلاف در میان قرآن و انجیل حاضر داشت *

از آنجمله در مکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم و در اصطبل یعنی آخور تولد یافت . و قرآن گفت
در زیر درخت خرما بعالم وجود آمد *

به بینیم قرآن و انجیل در این باب چه گفته اند و این مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت ﴾

﴿ بالبتی مت قبل هذا و كنت نسیا منسیا ﴾

در دهنگام ولادت مریم را ناچار کرد بر تنگه کردن بر درخت خرمایی
و گفت کاش میردم پیش از این و بکلی از فراموش شد کان میشدم .
یعنی چون حال تولید نزدیک شد در زیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلت اینکه بجهة نزدیکی وضع حمل مشاهده نکرد حال شمانت
و سرزنشهای قوم را و آرزوی مرگ را کرد . از بجای این آیت
کریمه استدلال بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگر چه
در واقع مکان ولادت باسعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکوره صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روزی ما را بفغلت
و بدبختی نسازد *

﴿ يا محول الحول والاعوال ﴾ * حول حالنا الی احسن الحال ﴿﴾

برادر روحانی من از کلمات صحیحه توریته وانجیل . و از بیانات عقلیه .
و دلائل فطرتی . و براهین حکمتی . حال نخستین انسانی را دانستی
و فهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود بجه مرتبه پائی و درجه درجه طهارت و کمال
و قدرت بود . و چگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت
• و قادر بر حکومت در عوالم سفلیه ایجاد بود . و چون صانع حکیم
کامل توانا برای اكمال صنع خویش . و اتمام قدرت کامله خود
و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . و همچنین که
خود را بوی شناساید شناسایی آفریدگان را نیز در وی پدید کند .
و آنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نماید او را از مقام جبروت
و ملکوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد . و آن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کامله خدایی تمام و کامل
آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا بعالم اجسام و مقام نفس
و ارتسام رسید * پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهان
خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . و در هر کدام از آن منازل
عالیه باقتضای اسباب و مسببات بلطف حکمت سبحانه به توقف
و سکنا نمودی . و آیات و علامات و حکمتها و مصالحی که در آن عوالم
بود همه را یاد گرفتی . تا آنکه منتهی بغنا صرگشتی طبایع چارگانه
در تو کار کرد و اجزای تو بعضی در بعض دیگر مضمحل و درهم
شد و این مقام آخرین مرتبه نزول تو در سفر خویش ~~کر~~ دید *
از این مقام ترا ندای بازگشت رسید . صعود کردی . و در نیات استجنان
یافتی و در حیوانات و میوه ها شدی پس در غذاها آمدی و ازها ضمه
گذشته از ثفل کیلوس و تعفین کیلوس صاف و خالص گردیدی .
و آنکه از صلب پدر بطن مادر بیرون آمدی و نطفه تو بتقدیر

هرگاه در اینحال امر خدای را اجابت آوردی • و پیرو داعی حق
شدی و اطاعت امر را ورا کردی سعادت مند گشتی *
﴿ قل ان کتم نحبون الله فاتبعونی بحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم ﴾
﴿ داعی حق ونبی مطلق ﴾ در هر زمانی از هر زبانی که خواهد
میفرماید • اگر خدای را دوست دارید تبعیت از من جوید و تابع
و تاسی بر من شوید • تا آنکه خدای شما را دوست و محبوب دارد •
و گاهان شما را که از عوالم اعراض و جسمانیات همراه دارید بواسطه
من پیامرزد • و بر حسناتش تبدیل سازد *
﴿ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلمت این تاسی
گاهان من که شماها و اعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند •
و اولاد صالح من باشید • که وجودات امت اعمال آن واسطه کبری
ونبی مطلق خدا است چنانکه در این مقامات بعضی از بیان را در این
نامه شنیدی • و چون دانستی که در مقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت
ظاهریه داده شد • و هر نوری را ظلی است مقابل و هر حتی را باطلی است
بر آن مماثل • و هر آنچه چیزی که در خزائن علویه هست در خزائن
سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است • و در مقابل ملائکه مؤکلین
بر هدایات و علوم حقه • شیاطین مؤکلین بر خزینه های شرور
و تلبیسات هست • و مانند انبیا و اولیا و علماء حقه • رؤسای شرور
و ابالسه یعنی شیاطین انسی و دعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال
بعضی از آنها را باجمال شنیدی در هر زمانی با تسلط تمام جهات را فرا
گرفته اند • زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تا یوم موعود و هنگام
ظهور ملکوت کلیه خدای بطور اکل در جمله جهسان • سلطنت
و استیلای ظاهری رؤسای باطل نیز داده شد • لهذا در امر دین
خویش با بصیرت و هوشیاری باش • و اهل تلبیس را بشناس •
و تدبر و تعمق در کار دین و امر بازگشت بسوی رب العالمین بکن •
و بر خدای اعتماد پیار این تن خاکی را زیونی ده • دل خویش را
که جایگاه خداست مقدس دار *

از دیوان مولانا خالد بغدادی

«رحمة الله عليه»

سَرُورِ عَالَمٍ مَن دِلدَادَه حَیْرَانِ تُوَام
وَالِه و سَرگَشْتِه سَوْدَايِ هِجْرَانِ تُوَام

شَاهِ تَخْتِ قَابِ قَوْسِیْنِ تُوَمَنْ گَمْتَرِ گَدَا
کِی بُوَد یَارَايِ آن گُویم که مِیْهَمَانِ تُوَام

رَحْمَتِ عَامِّ تُوَابِ زِنْدَه گِی مَن تَشْتِه
مُرْدَه بَهْرِ قَطْرَهٗ اَز آبِ حَیْوَانِ تُوَام

دِیْگَرَانِ بَهْرِ طَوَافِ کَعْبَه مِی آئِنْد وُ مَن
سُو بَسُو اُفْتَادَهٗ کُوَه و بِيَابَانِ تُوَام

دُوشِ دَر خَوَابِ مَن نَهَادَنْد اَفْسَرِ شَاهِی بَسَر
گُو بِيَا پَامِی نِهَنْد بَر فَرَقِ دَر بَانِ تُوَام

جَامِیَا اَی بَلْبَلِ دَسْتَانِ سَرَايِ نَعْتِ دُوسْت
اَیْن سُوخَنِ بَسِ حَسْبِحَالِ اَمْدِ زِدِ پَوَانِ تُوَام

بَر لَبِ اُفْتَادَهٗ زَبَانِ گَر گِیْنِ سَکِی اَم تَشْتِه لَب
اَر زُومَنْدِ نَمِی اَز بَحْرِ اَحْسَانِ تُوَام

از دیوان مولانا عبد الرحمن جامی [۱]

«رحمة الله تعالى عليه»

و صلی الله علی نور کزُوشد نُورِها پیدا
زَمین از جِلْم او ساکن فَلَک از عِشقی او شیدا

از و در هر تنی شوقِ از و در هر دلی ذوقی
از و در هر زبانِ ذکرِ از و در هر سری سودا

مَنورِ عالم از رویش معطر خُلد از بویش
مُعْتَبَرِ هر دو گیسویش دوزلفیتش شبِ یلدا

مُحمّد احمد و محمود که ویرا خالقش بستود
از و شد بُودِ هر موجود از و شد دیدها بینا

اگر نام محمد را نیاوردی شفیعِ آندم
نه آدم یافتی توبه نه نوح از غرقِ نجینا

نه ایوب از بلا راحت نه یوسف حرمت و حشمت
نه عیسی را مسیح آمد نه موسی را یدِ بیضاً

دو چشمِ نرگسینش را که ما زاغِ البصر خوان
دو زلفِ عنبرینش را که و اللیل اذا یغشی

زیمیرِ سینه اش جامی آلم نَشْرَح لک بَر خواند
زیمِغراجش خبر خواهی فسبحانَ الذی آسری

المستأنس

دم ظلمتین

ایچے المحبوب عنوت مآتب سفاذ المعظم ورسدنا المترم السدم علیکم ورحمتہ و بركاتہ

از باری عزوجل اسد و لکم م سائرت و ستی یگره بریا عاصیل سائین باس

در خدمت کرن دین متین و بنائید اہل سنت و الہامت و فنیع عطا بغویا بد و مارا حیت

توفیق شاگردی جناب عالی عطا بکنند کہ دائم الوقت بہت اہل سنت و الہامت

قائم و دائم باسیستم کتابچائے ارسال کردہ بخوشترین اوقات دستیاب و اصل رسدند

دل ریاضہ النامین ۱۲۱ الاستاذ المودودی دس مکتوب شریف غلام علی سندھ

۱۴۱ مجرم مسئلہ علی ثلاث رسائلہ استاذنا المعظم شیخا بخبر پیوند کم در بلاد عربیہ فرقہ باطلہ

و حاجیہ و اہل حدیث و ابن تیمیہ قابض پیوند گلو گلو مناظرہ سینور ولیکن دولت

طوف دارین فرقہ باطلہ پیوند جیح بلاد عربیہ را حکومت سعودیہ فراب بر بار کردہ

کمان سعودیہ پیوند بآئینہ باریہ تبلیغ مذنب باطلہ خرد حقوق از دولت سعودیہ

حاصل مکنند ولیکن الحق یعلی لا یتعلم و در دیگر عالم جیح ملتان را بطریق

اہل سنت و الہامت قائم بررد خوجوانانہا لخصرتکم الاقدس

الاجرا الجلیل و الثواب الجلیل و الکفایۃ المسلیت آئین

یونہ سید المرسلین وآلہ و اہل بیہم ارحمین یا ابوحنیفہ زین

بوحنیفہ بود امام باصفا - آتہ سراج انشاء عظیم

خادم الاحقر

محمد احمد رئیس
M. A. RAISY R.A.K
P.O.B. 214 U.A.E